

PARGAR MAGAZINE

۱۹۸



سال یازدهم | فروردین ۱۴۰۳  
پیاپی ۲۳۱ | دوره جدید ۱۹۸  
۵۰ هزار تومان

پرونده ای برای بزرگداشت استاد محمد سعید جانب الهی

# هم عاشقم هم دیوانه

با یادداشت هایی از:

حمیدرضا امیری | محسن آخوندی | محمد حسین پاپلی  
سید عبدالعظیم پویا | علی اکبر جعفری | محمدرضا خادمی  
علی سپهری | احسان عابدی | زهرا علایی | بهزاد کریمی  
محمد علی گلابزاده | غلامرضا محمدی  
حسین مسرت | محسن میرجانی







ماهنامه سیاسی  
اجتماعی، فرهنگی

سال یازدهم | فروردین ۱۴۰۳  
پیاپی ۱۹۸ | دوره جدید

صاحب امتیاز:

نسرین زمان زاده

مدیر مسئول:

زهرا شاه شوازی

قائم مقام مدیر مسئول:

مهدی زمان زاده

سر دبیر:

عاطفه ابراهیمی

دبیر ویژه نامه:

حمید رضا امیری

گرافیک و صفحه آرایی:

مجتبی دهقانی

مجری انتشارات:

هنر و تجربه ویرگول

نشانی:

بیز، محله فهادان، خانه تاریخی حیرانی

انتشار آگهی:

۰۹۱۹۴۹۶۳۷۳۴

از تمامی علاقه مندان برای

همکاری در هفته نامه

پرگار دعوت میشود مطالب

خود را به ایمیل نشریه

ارسال کنند. مطالب منتشر

شده لزوما دیدگاه پرگار

نیست.

پرگار نشریه مستقل و متعلق

به بخش خصوصی است.

پست الکترونیک

info@pargarnews.ir

دانلود نسخه الکترونیک

www.pargarnews.ir

۲ **فرهنگ، همه دار و ندار ما از پیر هزاره هاست**

۳ **پرونده‌ای برای بزرگداشت استاد جانب الهی**

۴ **مردم شناس محبوب**

۶ **استاد جانب الهی و خدمت به فرهنگ میبید**

۱۰ **استاد مسلم دانش بومی**

۱۱ **نیم قرن تلاش فرهنگی**

۱۳ **گوهری تابناک بر تارک پژوهش‌های یزد شناسی**

۱۵ **فرزند خلف کهن سرزمین میبید**

۱۶ **دل بسته زاد بوم کهن و دغدغه مند دانش‌های بومی میبید**

۱۸ **هم عاشقم، هم دیوانه**

۳۲ **کتاب مردم شناسی تطبیقی استان یزد چگونه پایه عرصه وجود گذاشت**

۳۴ **خاطرات دختران**

۳۵ **فرهنگ و ادب**

۳۶ **آیین‌ها و سنت‌ها کلید حفظ روابط اجتماعی**

۳۷ **زندگی، مردم**

۴۰ **آداب و رسوم مردم اردکان در ماه مبارک رمضان**

۴۶ **وقوفی بروقف در یزد**

۵۰ **مرداخانه**

۵۳ **فرهنگ تاریخی بهاباد**

۵۴ **طرح اقیانوس**

۵۵ **فیلم مستند لباس مراد**

۵۶ **ایس‌تیس؛ منتخب مخاطبان سینماهای هنر و تجربه**

با کلیک هر عنوان به صفحه مورد نظر منتقل می‌شوید

# فرهنگ، همه دار و ندار ما از پس هزاره‌هاست

عاطفه ابراهیمی

■ سردبیر

انسان نه تنها یک موجود اجتماعی که یک موجود فرهنگی است. در واقع این فرهنگ است که وجه تمایز جامعه انسانی با دیگر جوامع است. فرهنگ رشته تسبیح ما و همه دار و ندار ما از پس هزاره‌هاست، همه آنچه که ما را به این دنیا پیوند می‌زند.

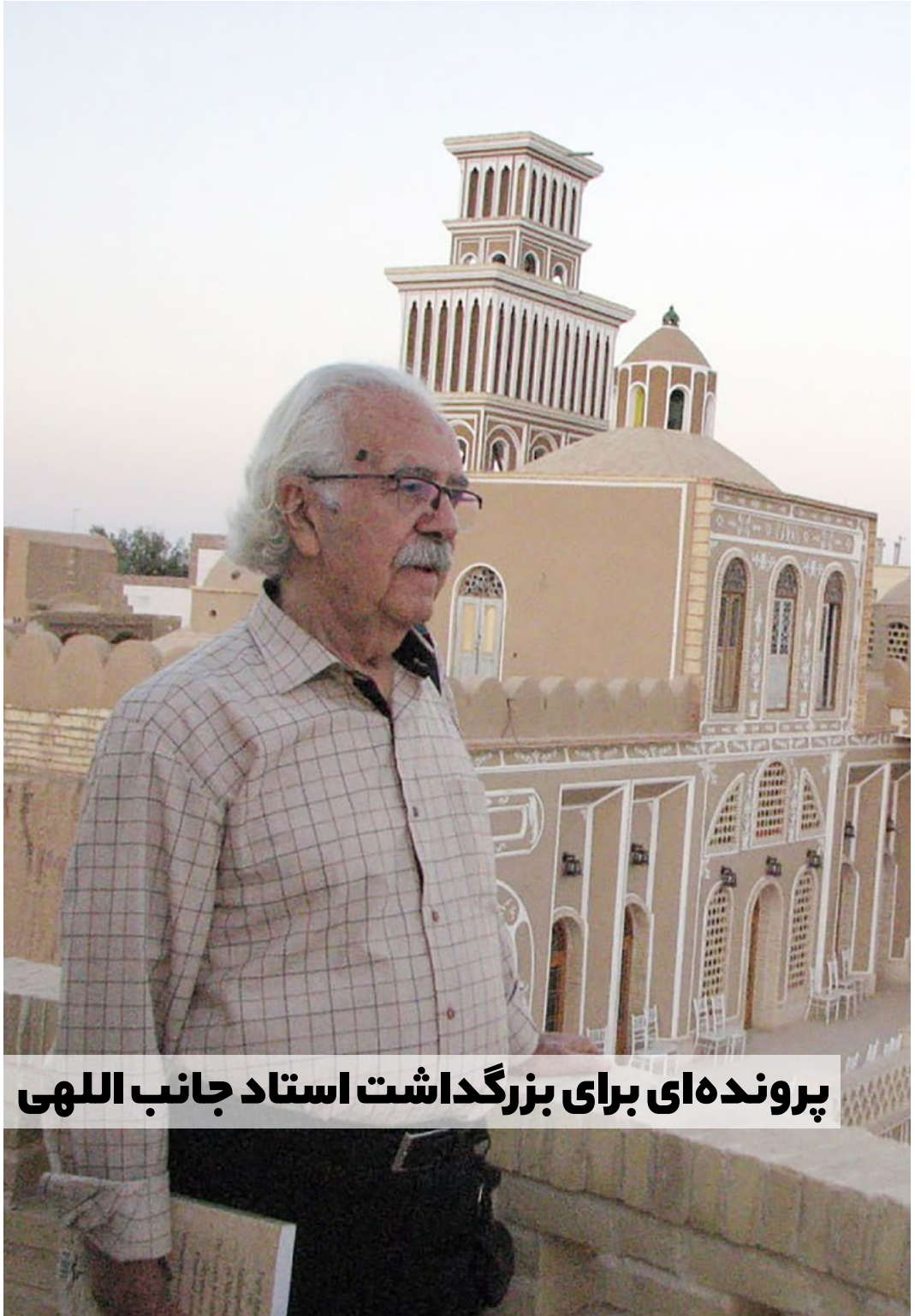
دنیای امروز، دنیای بحران‌هاست. بحران عاطفی، بحران فرهنگی و هر آنچه ما را از خوبستن خویش دور کرده است. دور شدن از فرهنگ اصیل، ما را از خصوصیات انسانی نیز دور می‌کند. به نظر می‌رسد تنها با چنگ زدن به فرهنگ می‌توان از این بحران‌ها عبور کرد. فرهنگ به خصوص فرهنگ عامه شاه‌کلید پشت سر گذاشتن بحران‌هایی است که دارد در جوامع انسانی حل می‌شود. پاسداشت این فرهنگ، وظیفه تک‌تک ماست. اگر کسی در هر مسندی به عنوان شهروند و یا مدیر و مسئول بتواند کاری برای فرهنگ انجام دهد و کوتاهی کند با همه متر و معیارهای انسانی، خائن شناخته می‌شود.

در این میان اما افرادی هستند که ساده و صمیمی بی‌هیچ چشمداشتی خود را وقف فرهنگ کرده‌اند. یکی از این افراد محمد سعید جانب‌اللهی فیروزآبادی پژوهشگر فرهنگ شناسی و مردم‌شناسی است. کسی که به گفته خودش هم عاشق است و هم دیوانه. عاشق و دیوانه فرهنگی که برای ثبت و ضبطش همه عمر تلاش کرده است.

جانب‌اللهی همواره برای ثبت و نگهداشت فرهنگ ایران زمین به خصوص شهر و دیار زادگاهش کوشیده است و مهم این که حاصل فعالیت‌ها و پژوهش‌هایش را در اختیار همگان می‌گذارد. او صدها مقاله در نشریات معتبر نوشته و کتاب‌هایش همیشه مرجعی مهم برای علاقه‌مندان به فرهنگ بوده است. او بسیاری از کتاب‌هایش را با هزینه شخصی به چاپ رسانده است و برخی از آنها نیز مظلوم واقع شده و به جایگاهی که حقتش است نرسیده است. اما همین عشق هست که او را مصمم کرده است به گونه‌ای که طی سال‌های بازنشستگی‌اش بیش از ۲۰ کتاب نوشته و منتشر کرده است. بسیاری از آنچه در فرهنگ ما جریان داشته و دارد را نه می‌دانیم و نه شنیده ایم. همین کتاب‌هاست که پیوند عمیق ما با این فرهنگ را حفظ می‌کند. این نوشته‌ها، چراغ راه نسل آینده خواهد بود.

این ویژه‌نامه به پیشنهاد حسین مسرت و با همراهی و تلاش بی‌وقفه حمیدرضا امیری برای بزرگداشت استاد جانب‌اللهی منتشر می‌شود. این ویژه‌نامه تلاش می‌کند تا گوشه‌ای از تلاش‌های او را مستندسازی کند امید اینکه مدیران و مسئولان نیز قدر این گوهرهای گرانبها را بدانند.

همه امید ما این است که بتوانیم تلاش‌های ایشان را ارج بنهیم. تلاش‌هایی که برای حفظ فرهنگ صورت گرفته که به قول استاد جانب‌اللهی: "برای داشته‌های فرهنگی‌مان ارزش قائل باشید. هویت ما همین فرهنگ ماست"



## پرونده‌ای برای بزرگداشت استاد جانب الهی



## مردم شناس محبوب

حمیدرضا امیری

■ کارشناس ارشد ایران شناسی

مثنوی مولوی، بوستان و گلستان سعدی، و دیوان حافظ بالید و جهان بینی اش شکل گرفت. علی رغم علاقه مندیش به کتاب، مدرسه میبد خاطره خوشی برایش باقی نگذاشت. تنبیه یکی از معلمانش باعث شده بود از مدرسه فرار کند. روزها به جای مدرسه به باغ و بندها می رفت و به بازی و استراحت می پرداخت. مدرسه که تعطیل می شد، او هم به خانه باز می گشت. یک ماهی که گذشت پدرش باخبر شد و او را کشان کشان به مدرسه برد. پدرش می خواست محمد سعید فقط درس بخواند. حتی نمی خواست مطالعات غیردرسی، مانع درس و مشقش شود. خاطراتش را که مرور می کند، معلمی را به یاد می آورد که از یزد به میبد می آمد. هر بار وارد کلاس می شد، اولین جمله اش با همان لهجه یزدی این بود: «جانب اللهی بره بیرون!» حالا که چند دهه از آن سال ها می گذرد، گهگاه این پرسش بی جواب ذهنش

در میبد به دنیا آمد. در محله فیروزآباد. اگرچه شناسنامه، سال تولدش را ۱۳۲۱ نشان می دهد اما تاریخ درستش همان سال و ماهی است که پدرش پشت قرآن نوشته است. یعنی رمضان ۱۳۶۵ قمری که مطابق می شود با ۱۳۲۵ شمسی. آن وقت ها آن قدر بچه میری زیاد بود که گویا پدر، امیدی به زنده ماندن این یکی هم نداشت. همان شناسنامه محمدسعید را برایش گذاشت. طفلی که چهار سال پیش به دنیا آمده بود و زود از دنیا رفته بود. مادر خوش نداشت که نورسیده اش را محمدسعید صدا بزند. خوش یمن نمی دانست نام طفل از دست رفته اش را برای این یکی به کار ببرد. او را محمدعلی نامید. یک سال بیشتر نداشت که مادرش از دنیا رفت! پدر با خاله بچه ها ازدواج کرد.

پدر اهل کتاب بود. همین باعث شده بود، محمد سعید هم از طفولیت با کتاب انس بگیرد. در میان شاهنامه فردوسی،

آغاز کرد. آقای زمانی که ناظم مدرسه بود، می‌گفت: «شماره‌ای از اطلاعات هفتگی نیست که اسمت در آن نباشد.» درباره مسائل اجتماعی می‌نوشت و نقد می‌کرد. اولین مقاله‌اش نقدی بر ساخت میدان دروازه قرآن بزد بود. اعتقاد داشت کسانی که دست به ساخت آن زده‌اند و دارند آن منطقه را آباد می‌کنند، دلشان برای شهر نمی‌سوزد، بلکه برای خودشان کیسه دوخته‌اند و برای ترقی قیمت زمین‌هایی که تصاحب کرده‌اند دست و پا می‌زنند. امانش نبود که زنگ مدرسه بخورد و به کتابخانه وزیری برود. نزدیکی خانه و کتابخانه برایش نعمت و فرصتی بود. از میان نویسندگان معاصر کتاب‌های جواد فاضل را دوست داشت. کتاب‌هایی که روان و سلیس بود. از کتاب‌های مذهبی‌اش شروع کرده بود و بعد به رمان‌هایش رسیده بود. مثل رمان دختر یتیم. محمد سعید بدش نمی‌آید خطیب شود. دبیرستانی بود که در روضه خوانی اقوامشان به منبر رفت. همان چیزهایی را گفت که در کتاب‌های جواد فاضل خوانده بود. پدر او را از این کار هم منع کرد. گفت: فقط درس! حتی وقتی از سر ذوق و شوق به کارگاه زیلوبافی یکی از هم‌کلاسی‌هایش رفته بود، باز با دعوا و بد و بی‌راه گفتن پدر روبرو شده بود که: فقط درس.

دوران دبیرستان به پایان نرسیده پدرش در بستر بیماری افتاد. دوا و درمان و بیمارستان، کاری از پیش نبرد و پدر از دنیا رفت. مصیبت ازدست‌دادن پدر، چیز کمی نبود. غم ازدست‌دادن پدر، محمد سعید را در انتخاب رشته و ورود به دانشگاه سردرگم کرد. سال ۱۳۴۵ بود. با دوستان هم‌سن و سالش به این شهر و آن شهر می‌رفتند و در آزمون ورودی دانشگاه هر شهری شرکت می‌کردند. علاقه‌اش رشته حقوق بود. علوم اجتماعی را هم دوست داشت. نهایتاً در رشته الهیات دانشگاه مشهد پذیرفته شد. ادبیات اصفهان هم قبول شده بود؛ اما در همان اولی ثبت‌نام کرد. یکی دو سال در دانشگاه مشهد درس خواند و بعد انتقالی گرفت و به دانشگاه تهران آمد تا ادامه تحصیل دهد و دوره لیسانس را به پایان برساند. بعد از دانشگاه در آموزش و پرورش استخدام شد و در اسدآباد همدان به دبیری پرداخت. همان هنگام بود که ازدواج کرد.

او از دوران دانش‌آموزی با برنامه فرهنگ مردم رادیو همکاری‌اش را آغاز کرد. برنامه‌ای که مدیریتش بر عهده انجوی شیرازی بود. علاقه و تجربه‌اش در مردم‌شناسی او را به کار در مرکز مردم‌شناسی کشاند. عشقی که باعث شد تا در تحصیلات تکمیلی دانشگاه هم این رشته را دنبال کند. او امروز از پیش‌کسوتان و صاحب‌نظران علم مردم‌شناسی در ایران است. جناب استاد محمد سعید جانب‌اللهی، سایه‌اش مستدام.



عکس: معصومه خلیلی

را مشغول می‌کند: من که حرمت معلمانم را نگه می‌داشتم و برایشان احترام قائل بودم. چرا رفتارشان این چنین بود؟! از میان معلمانش معلم خوب هم کم نبود. مثلاً آقای خداشناس. او از معلمان دوره دبستانش بود. یکی از الگوهای مردم‌شناسی‌اش. روزی آقای خداشناس از دانش‌آموزان خواسته بود ضرب‌المثلی انتخاب کنند و درباره‌اش بنویسند. ضرب‌المثل انتخابی محمد سعید این بود: «یک بز گر، گله را گر می‌کند» نوشته‌اش را که خواند معلم و هم‌شاگردی‌هایش تشویقش کردند. دوره دبیرستان رشته علوم طبیعی‌اش را انتخاب کرد؛ اما علاقه نداشت و نتوانست بخواند. از میبد به یزد آمد. به مدرسه رکنیه رفت و در رشته ادبی ثبت‌نام کرد. در آن زمان مدرسه رکنیه تنها مدرسه یزد بود که رشته ادبی داشت. دانش‌آموز دوره دبیرستان بود که همکاری خود را با مطبوعات

# استاد جانب‌اللهی و خدمت به فرهنگ میبد\*



حسین مسرت

پژوهشگر تاریخ و فرهنگ یزد

چاپ می‌شود، از دیدن آن خرسند می‌شوم؛ و خرسندم از اینکه دفترهای ۷ و ۸ این کتاب را در انتشارات خودم، «اندیشمندان یزد» چاپ کردم.

کوتاه سخن آن‌که:

محمدسعید جانب‌اللهی فیروزآبادی، فرزند محمداسماعیل به سال ۱۳۲۱ شمسی در فیروزآباد میبد به دنیا آمد، تحصیلات ابتدایی را در میبد و متوسطه را در یزد به پایان رساند. سپس راهی تهران شد و در سال ۱۳۴۹ موفق به گرفتن کارشناسی فلسفه و حکمت از دانشکده الهیات دانشگاه تهران شد. وی پس از آن در مرکز مردم‌شناسی ایران (وابسته به سازمان میراث فرهنگی و گردشگری کنونی) به عنوان کارشناس مردم‌شناسی مشغول به کار شد. سپس در ۱۳۸۱ موفق به گرفتن درجه کارشناسی ارشد مردم‌شناسی از دانشگاه آزاد تهران شد. جانب‌اللهی اکنون عضو هیئت علمی و نویسنده دانشنامه فرهنگ و مردم ایران است و با مرکز فرهنگ مردم صدا و سیما هم همکاری دارد.

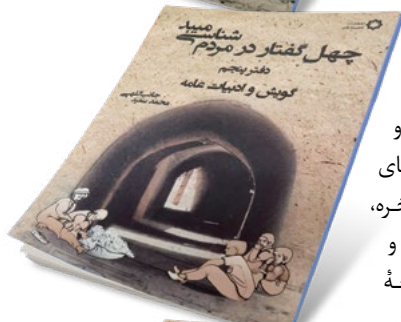
از وی تاکنون نزدیک به ۲۰۰ مقاله در نشریه‌های گوناگون علمی و فرهنگی مانند: پیام بهارستان، تحقیقات جغرافیایی، دانش‌های بومی ایران، فرهنگ مردم ایران و گلچرخ به چاپ رسیده است. زمینه‌های تخصصی او فرهنگ‌شناسی و مردم‌شناسی استان یزد، به ویژه میبد است. جانب‌اللهی هم چنین سرپرستی چند طرح پژوهشی از جمله: «آب، مایه حیات»، «مردم‌نگاری مهریز»، «مردم‌شناسی خویشاوندی عشایر عرب شوش» و «فناوری‌های تولید و مصرف انار در میبد» را برعهده داشته است. اثر ماندگار او سلسله کتاب‌های «چهل گفتار در مردم‌شناسی میبد» است که تاکنون هشت دفتر آن چاپ شده و می‌تواند به عنوان کتاب الگو، سرمشق دیگر پژوهشگران بومی ایران قرار گیرد. امید که به شصت گفتار برسد.

دکتر پاپلی یزدی به زیبایی در دیباچه کتاب جلوه‌هایی از تمدن کاریزی می‌نویسد: «استاد جانب‌اللهی یکی از برجسته‌ترین پژوهشگران ایرانی در حوزه مردم‌شناسی و مسائل قنات (کاریز) است. این محقق فرهیخته، نتایج شصت سال کار و تلاش و تحقیق و بررسی و مطالعه با عشق و علاقه را در مقالات و کتاب‌های متعدد

گویا برخی ذاتاً پژوهشگر به دنیا می‌آیند. هرچند سخن درستی نیست، اما برخی از پژوهشگران کوشا و توانا مانند: استاد ایرج افشار، استاد مرتضی فرهادی، استاد ابوالقاسم انجوی شیرازی و استاد محمد سعید جانب‌اللهی را که می‌بینید، به این سخن می‌رسید. آنان چنان روشمند، زیبا و استادانه به کار می‌پردازند که انگار از خردی زیر دست استادی زبردست، کرشمه‌های کار پژوهش را فراگرفته‌اند. سال‌هاست که استاد جانب‌اللهی بی‌هیچ چشمداشتی، فقط از روی عشق و علاقه به زادبوم و فرهنگ خود، خالصانه به پژوهش و گردآوری در فرهنگ و آیین‌های کهن دیار میبد که سر به آبشخور چندین هزارساله دارد، سرگرم است و آن‌ها را به آسانی در دسترس همگان می‌گذارد، گواه این سخن، ایجاد چند وبلاگ، کانال و گروه در فضای مجازی در زمینه انسان‌شناسی و مردم‌شناسی دیار میبد است.

یادم می‌آید سال ۱۳۸۴ که وبلاگ «کاریز یزد» را راه اندازی کردم و در آن به بازنشر مطالبم می‌پرداختم، دوستی از راه خیرخواهی گفت: گفتارهای خود را که در وبلاگ می‌گذاری، برخی به آسانی متن آن را برمی‌دارند و به نام خود در جایی درج می‌کنند و یا دانشجویان حاضرخور که اکنون همه به «کپی، پیست» روی آورده‌اند، آن را به استاد ارائه می‌دهند. گفتم: مگر هدف ما نشر فرهنگ نیست؟ چرا به دلیل آن چند نفر، این کار را تعطیل کنیم. وقتی به پژوهش‌های جامع استاد جانب‌اللهی در گروه‌های تلگرامی و وبلاگ‌های: «قضه بچه‌های میبد»، «انسان‌شناسی یزد»، «مبیدشناسی»، «هزار نکته مردم‌شناسی از هزار نقطه ایران» و «قنات‌شناسی» می‌نگرم و این همه پژوهش را می‌بینم، به این نکته پی می‌برم که مطالب من در برابر انبوه مطالب استاد و گذشت او، هیچ است. هر بار که دفتری از کتاب‌های «چهل گفتار در مردم‌شناسی میبد»





۱۳۸۱، ۱۷۹ برگ: مصور، جدول، نقشه، نمودار، نمونه.

«هدف پژوهش: بررسی روند تحولات فناوری سنتی در رابطه با قنات و نقش پیشرفت‌های گام به گام فنی در تحول جوامع کوچک و نیز بررسی شیوه سازگاری با زیست محیط و راهکارهای فرهنگ‌سازی متناسب با شرایط زیست بوم است. روش نمونه‌گیری: نمونه‌گیری اتفاقی ساده با انتخاب موارد برگزیده است. روش پژوهش: بررسی‌های میدانی با روش مصاحبه و مشاهده، مقایسه موارد نمونه، مطالعه اسناد و مدارک، تهیه عکس و سند مقدّمه و ۴ فصل است. در مقدّمه هدف، پیشینه تحقیق، روش تحقیق و در فصول بعدی به ترتیب سیمای طبیعی و تاریخی، منابع و شیوه‌های استحصال آب، نظام‌های سنتی سنجش بررسی شده و در مؤخره، بحثی از فرهنگ آبیاری و استنتاج و اطلاعات و واژگان آب آمده است. نتیجه کلی: استان یزد به دلیل ویژگی خاص آب و هوایی که از یک جهت به شیرکوه و از جهتی به کویر مرکز محدود می‌شود، محل مناسبی برای مطالعه در نظام‌های مختلف آبیاری است. زیرا در نواحی کوهستانی بخشی از سال از نظام آبیاری رودخانه‌ای و در کوهپایه‌ها از چشمه‌سارها و در جلگه و سرانجام در دشت، فرهنگ قنات با تأثیرپذیری از محیط و در رابطه با نیاز مردم شکل عوض می‌کند و راهکارهای جدیدی مطرح می‌شود که با روش تطبیقی این روند تحول مورد بررسی قرار گرفته است.»

**پزشکی سنتی و عامیانه مردم ایران با نگاه مردم‌شناسی، تهران: امیرکبیر**

چاپ کرده است... این کتاب، عمق تحقیقات عشق محور را نشان می‌دهد؛ تحقیقاتی که اساس کار آن مصاحبه ژرفانگر عالمانه با خبرگان و مقنن‌ان و بررسی اسناد و مدارک مربوطه است. خود این کتاب نیز چون قنات، بیانگر فرهنگی عمیق است.» (ص ۱۲)

از آنجا که خوشبختانه در ویژه‌نامه نشریه سروآیین به گونه فراگیر و گسترده از سوی پژوهشگران نامی ایران و استان یزد درباره ویژگی‌های کاری، اخلاقی و پژوهشی استاد جانب‌اللّهی سخن رفته و تا اندازه بسیار خوبی حق مطلب درباره ایشان ادا شده است، جویندگان را بدان نشریه می‌سیارم تا بهره کامل ببرند. قرار بود این ویژه‌نامه همزمان با نکوداشت استاد در دانشگاه میبد پخش شود که به دلیل رخداد همه‌گیری سویه کرونا انجام نشد.

حیف که زمان کم است وگرنه جای آن بود که در پایان این گفتار، مقاله‌شناسی استاد به گونه کامل درج شود تا نقش ایشان در بازتاب فرهنگ ایران و میبد بیش از پیش نموده شود. ازین رو کوشش می‌شود که دست کم کتاب‌های ایشان معرفی شود.

## آثار

### الف: کتاب

بازی‌های سنتی استان یزد، تهران: مرکز تحقیقات صدا و سیمای ایران، واحد فرهنگ مردم، ۱۴۰۳، مصور. (زیر چاپ)

استان یزد با توجه به گونه‌گونگی فرهنگ‌ها و پهناوری دارای بازی‌های بومی درخوری است که نیاز بود همه یک جاگرد آید.

**بررسی تطبیقی نظام‌های آبیاری سنتی در حوزه کویر مرکزی (نمونه، استان یزد)**، پایان‌نامه کارشناسی ارشد مردم‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی و روانشناسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی؛ استاد راهنما: دکتر اصغر عسکری خانقاه؛ استاد مشاور: دکتر محمد‌همایون سپهر،

(مجموعه پزشکی ایرانی اسلامی؛ ۱) ،

پزشکی سنتی - ایران - نسخه‌ها و دستورالعمل‌ها.

**جلوه‌هایی از تمدن کاریزی**، با دیباچه محمدحسین پاپلی

بیزدی، ویراستار: زویا جانب‌اللهی، مشهد: پاپلی، ۱۴۰۰، وزیری

۳۵۰ ص، مصور.

نویسنده به گزارش کامل این سازه تاریخی، اجتماعی، اقتصادی و

حیاتی در زندگی مردم ایران و به‌ویژه مناطق کویری مرکزی و جنوب

ایران پرداخته است و در بهره‌های گوناگون آن از خاستگاه قنات تا

شیوه ساخت، برداشت، مدیریت، آبیاری و فرهنگ بهره‌وری آن به

گونه فراگیر پرداخته است.

چهل گفتار در مردم‌شناسی میبد

تهران: روشنان

### فهرست گفتارهای دفاتر هشت گانه

دفتر اول: فرهنگ و فناوری قنات

گفتار اول: فناوری حفر قنات

گفتار دوم: نظام‌های سنتی سنجش زمان

گفتار سوم: مدیریت توزیع و تقسیم آب قنات

گفتار چهارم: مدیریت حفاظت و نگهداری قنات

گفتار پنجم: نقش قنات در معماری سنتی

گفتار ششم: نقش قنات در ریخت‌شناسی بافت سنتی میبد

دفتر دوم و سوم، مردم‌شناسی اقتصادی

گفتار هفتم: خوراک

گفتار هشتم: پوشاک

گفتار نهم: مسکن و معماری سنتی

گفتار دهم: معماری اماکن (اماکن عمومی، اماکن مذهبی)

گفتار یازدهم: تحلیل فضایی مسکن و فرهنگ سکونت

گفتار دوازدهم: مردم‌شناسی شهری

گفتار سیزدهم: نظام کشاورزی

گفتار چهاردهم: باغداری

گفتار پانزدهم: صنایع بومی وابسته به کشاورزی

گفتار شانزدهم: صنایع دستی وابسته به دامداری

بومی و غیر بومی (۱- موتابی ۲- قالی بافی)

گفتار هفدهم: سفالگری (کوره سازی، نانی سازی)

گفتار هیجدهم: نقش و نگارهای عامیانه

دفتر چهارم، صنایع کهن بومی و دانش عامه

گفتار نوزدهم: صنایع کهن میبد (حرفه‌ها و پیشه‌ها)

گفتار بیستم: کوبیتی‌ها (مهاجرت و مهاجرین فصلی)

گفتار بیست و یکم: مالکیت و حقوق عرفی

گفتار بیست و دوم: پزشکی سنتی و عامیانه

گفتار بیست و سوم: واحدهای اندازه‌گیری، گاه‌شماری

گفتار بیست و چهارم: مکتب و مدرسه

دفتر پنجم، گویش و ادبیات عامه

گفتار بیست و پنجم: گویش میبد

گفتار بیست و ششم: قضا و مثل

گفتار بیست و هفتم: ضرب‌المثل، اصطلاحات

گفتار بیست و هشتم: ترانه‌ها و ادبیات کودک

گفتار بیست و نهم: ساختارشناسی قضا و ضرب‌المثل‌ها

دفتر ششم، آیین‌های گذر و نظام خویشاوندی

گفتار بیست و نهم: تولد

گفتار سی‌ام: ازدواج و طلاق

گفتار سی و یکم: نظام خویشاوندی و تبارشناسی مردم میبد

گفتار سی و دوم: مرگ و شهادت

دفتر هفتم و هشتم، مردم‌نگاری آیین‌ها و بازی‌ها

دفتر هفتم

آیین‌های ملی و بازی‌ها

گفتار سی و سوم: آیین نوروزی و جشن‌های سال شمسی

گفتار سی و چهارم: بازی‌ها و سرگرمی‌ها

گفتار سی و پنجم: موسیقی و هنر

دفتر هشتم

آیین‌های مذهبی

گفتار سی و ششم: نمادها و نشانه‌های مذهبی

گفتار سی و هفتم: آیین‌ها و مراسم محرم و صفر

گفتار سی و هشتم: تعزیه

گفتار سی و نهم: آیین‌های عبادی (اعیاد مذهبی، نذورات و

قربانی)

گفتار چهلیم: فرقه‌های مذهبی

پیوست ۱، جهان‌بینی

پیوست ۲، مردم‌شناسی

تطبیقی میبد

پیوست ۳، بازنگری



را در استثنائی به نام سیستان و بلوچستان برعهده دارند. برخی از اقوام سکاها در ایران مانند اصفهان (روستای سگری) پراکنده‌اند. **مردم‌شناسی تطبیقی استان یزد** با محوریت شهرستان‌های بافق، تفت، مهریز، میبد و یزد، قم: هم‌میهن نویسنده در دفتر نخست دستاورد پژوهش‌های خود را حوزه تاریخ و فرهنگ و نقش اقتصادی اجتماعی آن در زندگی مردم استان یزد در یازده بخش و شمار زیادی فصل گزارش داده و به حوزه‌های پوشاک و مسکن و غیره هم ورود نموده است.

و در دفتر دوم به غیر از فرهنگ عامه و ادبیات آن به آیین‌ها و شغل‌ها هم پرداخته است. در بردارندهٔ مردم‌شناسی بیش از ۱۰۰ شهر و روستای استان یزد با روش مقایسه و تطبیقی است.

### ب: گفتارهای میدانشناسی

«شبکه‌های سنتی آب‌رسانی و نقش آن در مورفولوژی شهر میبد»، تحقیقات جغرافیایی، شماره ۵ (تابستان ۱۳۶۶): ۷۳ - ۹۴.

«شیوه‌های بهره‌برداری از سنگ ابزارها در صنایع سنتی میبد» دانش‌های بومی ایران، شماره ۱ (زمستان ۱۳۹۰) - شماره ۱: ۶۹ - ۹۶ / شماره ۲

(پاییز و زمستان ۱۳۹۳): ۱۸۶ - ۲۱۳.

«قضهٔ بچه‌های میبد» (۱-۱۵۵)، ندای یزد، س ۸، ش ۳۱۵ (۷۷/۴) تا س ۱۱، ش ۴۹۸ (۷۴/۱۷/۲۳).

«نظام تقسیم و حسابرسی و خرید و فروش آب در آبیاری سنتی میبد»، تحقیقات جغرافیایی، شماره ۱۷ (تابستان ۱۳۶۹): ۵۲ - ۱۰۰. «نگاهی مردم‌شناختی به تفسیر خواجه رشیدالدین میبدی» یادنامهٔ ابوالفضل رشیدالدین میبدی، به کوشش: یدالله جلالی پندری، یزد: انتشارات یزد، ۱۳۷۸، ج ۱: ۱۸۱ - ۱۸۹.

دفاتر ۱ تا ۶ و اصلاح لغزش‌ها پیوست ۴، مردم‌شناسی به روایت تصویر عنوان کلی همه جلد‌ها، چهل گفتار در مردم‌شناسی میبد است و هر جلد، عنوان دومی هم دارد که موضوع ویژهٔ آن جلد است.

**سفرنامهٔ مردم‌شناختی سیستان و بلوچستان** (گذری بر قوم‌شناسی طوایف بلوچ و سیستانی)، مشهد: پاپلی،

«این گزارش حاصل بیش از ۳۵ سال پژوهش میدانی از زمستان ۱۳۵۶ تا بهار ۱۳۹۱ نگارنده است که در مقاطع

مختلف زمانی انجام شده است... در طول این سال‌ها سیستان و بلوچستان تغییر فاحشی کرده و این کتاب تصویر کاملی از روند این تغییر را نشان می‌دهد. از مزایای دیگر این کتاب این است که تقریباً همهٔ استان را جز برخی قسمت‌های غربی پوشش می‌دهد که همراه با شجره‌نامهٔ ده‌ها طایفه و اسناد تاریخی متعدّد بسیاری از نکات مردم‌شناسی تاریخی را روشن می‌سازد.» (دیباچه)

**قوم‌شناسی بلوچ**، تهران: مؤسسهٔ آبی پارسی: انتشارات پل فیروزه

بلوچ‌ها از گروه‌های دیرپای ایران کهن هستند که اکنون در دو کشور ایران و پاکستان باشند و به دلیل ساختار ایلیاتی دارای شعبه‌های گوناگونی هستند. این پژوهش در راستای این به سفارش منطقهٔ آزاد تجاری صنعتی چابهار شکل گرفته است.

**قوم‌شناسی طوایف سیستان**، تهران آوای پارسی، ۱۴۰۳، وزیری، مصوّر، (زیر چاپ)

سیستانی‌ها که به سکاها در تاریخ شناخته می‌شوند، سده‌هاست در کنار بلوچ‌ها نهبانی از مرزهای جنوب شرقی ایران

### کتابنامه

تارنمای کتابخانهٔ ملی ایران <http://opac.nlai.ir/opac-prod/search/searchDF.do>

پرتال جامع علوم انسانی <http://ensani.ir/fa/article/author/41344>

پایگاه مجلات تخصصی نور <https://www.noormags.ir/view/fa/creator/38722>

جانب‌اللّهی فیروزآبادی، محمدرضا: «معرفی کتاب سفرنامهٔ مردم‌شناختی سیستان و بلوچستان»، تارنمای بام میبد (۱۳۹۸/۹/۱۲).

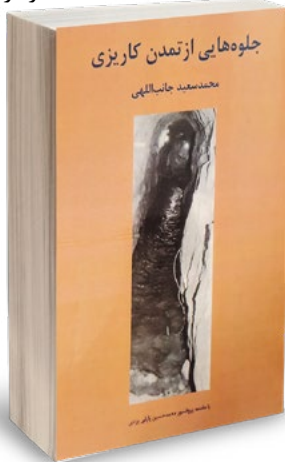
غول‌آباد، دانشنامهٔ یزد <http://ghoolabad.com/library.asp?id=11>

کارگر شورکی، محمد: تذکرهٔ مشاهیر میبد، یزد: اندیشمندان یزد، ۱۳۸۶: ۲۶۳.

گفت‌وگو با محمدسعید جانب‌اللّهی (۱۳۹۸/۹/۱۴ و ۱۴۰۳/۷/۱۲).

ویژه‌نامهٔ استاد محمدسعید جانب‌اللّهی، فصل‌نامهٔ فرهنگی - هنری سروآیین، س ۴، ش ۱۰ (پاییز ۱۳۹۹).

\* سروآیین، س ۴، ش ۱۰ (پاییز ۱۳۹۹): ۳۳ - ۳۹.





تقدیم به استاد محمد سعید جانب‌اللهی

# استاد مسلم دانش بومی\*

دکتر محمد حسین پاپلی یزدی

پژوهشگر، نویسنده و استاد دانشگاه

به محض برخورد با شرایط محدودکننده، دست به اسلحه می‌برند و با قتل عام، غارت و چپاول، زندگی دنیایی خود را پایدار می‌کردند اما مردم ایران راهکار را در جنگ نیافتند؛ بلکه راهکار را در همکاری و تعامل یافتند. این هم‌زیستی و تعامل در مناطق کویری همچون میبد به اوج کمال رسید. مردمی که از قطره قطره آب استفاده می‌کردند تا دیگران از آب، انرژی لازم برای چرخاندن آسیاب داشته باشند تا در ۴۰ متری زیر زمین آسیاب درست کنند. در واقع هم انرژی لازم از آب بگیرند و هم اجازه عبور آب از زمین‌های خود به دیگران را بدهند.

وقتی مقالات متعدد او را درباره سیستان و بلوچستان می‌خوانم، درست مثل این است که فیلم می‌بینم. مثل اینکه مرد وزن بلوچ در جلوی روی من در حال کار و تلاش هستند. استاد جانب‌اللهی با نمایش مردم سلحشور بلوچ نشان می‌دهد، چگونه این مردمان محدودیت‌ها را با مدیریت دانش بومی تبدیل به فرصت می‌کنند. فرصتی که به همه امکان زیست می‌دهد. تحقیقات استاد جانب‌اللهی مربوط به گذشته نیست. چراغ روشنی است برای راه آینده. بزرگداشت این نیک‌مرد، فرصتی است برای نسل جوان تا چگونه زیستن را از امثال استاد جانب‌اللهی و مشاهیر بزرگ یاد بگیرند. بزرگداشت استاد جانب‌اللهی انتقال فرهنگ بین‌نسلی است که باید قدر آن را بدانیم.

\* سروآیین، س ۴، ش ۱۰ (پاییز ۱۳۹۹): ۱۴ و ۱۵.

استاد محمد سعید جانب‌اللهی انسان وارسته، فروتن، بی‌ادعا و دانشمندی عالی مقام است. استاد محمد سعید جانب‌اللهی استاد مسلم دانش بومی و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، مردی از نسل کار و کوشش و تلاش و ایثار، مردی که تحقیق می‌کند و می‌نویسد و هرگز جز حقیقت نمی‌نویسد. با دقت و امعان نظر، ریزه‌کاری‌های زندگی محرومان کشورش را می‌نماید. او در تحقیقاتش نشان می‌دهد چگونه مردم ایران در طول هزاران سال در صلح و هم‌زیستی زندگی کرده‌اند. چگونه ساختارهای اجتماعی روی ساختارهای فیزیکی تأثیر داشته است و برعکس. چگونه ساختارهای فیزیکی بر روی ساختارهای اجتماعی شهر روستا اثر گذاشته است. او یکی از کاشفان دانش بومی این آب‌و‌خاک است؛ دانش بومی مدیریت آب و خاک، مدیریت ابزار تولید و مدیریت اجتماعی.

سی و چند سال قبل، وقتی مقاله‌ای از او درباره تأثیر رابطه انهار سنتی آب بر کالبد شهری میبد چاپ می‌کردم، متوجه شدم با محقق طراز اول سروکار دارم. او در خلال دانش بومی کشور بزرگ‌ترین اثر پایداری این مرزوبوم که هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و صلح و دوستی و تعامل و تساهل است را بیرون کشید و به ما هدیه کرد. وی نشان داد چگونه مردمان این سرزمین راهکارهایی را یافته‌اند که در شرایط سخت در کمبودها و کاستی‌ها با کمبود آب‌و‌خاک و محدودیت ابزار تولید، بدون جنگ و خون‌ریزی با هم زندگی کنند. بسیاری از مردمان در گوشه‌وکنار جهان

# نیم قرن تلاش فرهنگی\*

سید عبدالعظیم بویا

پژوهشگر تاریخ و فرهنگ

در کهن دیار باستانی میبید که میدان اصلی رویکردهای پژوهشی دوران حیات و تلاش‌های پنجاه ساله جناب آقای جانب‌اللهی است، تحول در عرصه‌های زندگی چنان آهنگی پرشتاب گرفته است که با هر درنگ و تأخیر چه بسا اطلاعات ارزشمند مردم‌شناسی که از دسترس ما دور می‌گشت و می‌گردد...

دژها و قلعه‌ها که قرن‌ها، بلکه هزاره‌های پی‌درپی، مأمّن و جان‌پناه باشندگان آن بوده به چنان ویرانه‌هایی تبدیل شدند که امروز به دشواری می‌توان مظاهر زندگی را در آن‌ها دید. کاریزها که در همه روزگاران منبع جوشان «مایه حیات» مردم بوده‌اند و تا چند دهه پیش اندک آبی از آن می‌تراوید، امروزه مرده و در زیر زمین مدفون‌اند. آسیاب‌ها که قرن‌ها نان و روزی مردم، بسته به گردش کار آن‌ها بود، سرنوشتی همانند دیگر پدیده‌ها دارند.

دامداری، کشاورزی، باغداری، صنایع بومی، بازرگانی، کاروان‌داری، معماری، مدیریت‌های سنتی، هنرهای بومی، گویش‌ها همه و همه، دستخوش تحولات شتابنده دورانند؛ آفتی که بیش از هر چیز دامن فرهنگ را می‌گیرد. در کهن شهر باستانی میبید با آن همه گوناگونی جلوه‌های حیاتی و سرچشمه‌های اطلاعات و دانش و فرهنگ بومی که جویبارهای آن‌ها به دریای فرهنگ مردم می‌ریزد اگر در برهه‌های حساس از آن مراقبت نمی‌شد، امروز از آن همه جز سربابی نمانده بود.

از سالیانی پیش تنی چند از فرزندان این خاک در این راه مقدس جان و تن فرسوده‌اند که جا دارد در هنگام مناسب از آن فرزندان فرزانه و فروتن شهر به شایستگی یاد شود. اما در این میان، کار برجسته و ارجمند استاد جانب‌اللهی کاریست کارستان. کاری که او نیم‌قرن از زندگی خود را پای آن گذاشت و امروز گنجینه گران‌بهای اطلاعات مردم‌شناسی که او استادانه فراهم آورده است، در دسترس همه علاقه‌مندان قرار گرفته است.

گفتنی است که بیشترین کوشش‌های پژوهشی جناب جانب‌اللهی در گستره شهر تاریخی میبید و گوشه‌وکنار آبادی‌های آن بوده است. دانستنی‌های مردم‌شناسی غالباً در جامعه نمونه «فیروزآباد» ثبت و ضبط شده و روش استقرار که از ویژگی‌های مطالعات مردم‌شناسی است در آثار ایشان مشهود است و

نگاهی به روز و روزگار پیشینیان، و مقایسه آن با امروزیان، چنین می‌نماید که هنجارهای حیات اجتماعی ما دگرگون شده و امروز، ما در روزگار بسیار ویژه‌ای به سر می‌بریم. پدیده‌های پیرامون ما با گذشته‌های دور و نزدیکشان همانندی و همخوانی متعارف ندارند. در سده معاصر به‌ویژه در نیم‌قرن اخیر، دگرگونی‌های اجتماعی - فرهنگی در جهان به‌ویژه در جوامع سنتی ایران چنان بوده است که به‌راستی با هیچ دوران و برهه تاریخی، درخور سنجش نیست. شتاب دگرگونی‌ها و گستره آن‌ها شگفت‌انگیز است.

به‌عنوان مثال اگر نظام کشاورزی ایران عهد صفوی را با دویست سال پس از آن - دوره قاجار - مقایسه کنیم، تفاوت‌های چندانی نمی‌بینیم؛ به همین قیاس در نظام و فرهنگ آبیاری اگر با پانصد سال پیش از آن نیز سنجیده شود، تفاوت یا نیست یا بسیار اندک است اما در قرن معاصر، چنان‌که همگان آگاه‌اند، دگرگونی‌ها در شئون مختلف زندگی به‌ویژه در جوامع سنتی چنان پرشتاب و با چهره‌های مختلف بوده است که هر ناظر آگاه را به شگفتی بر می‌انگیزد؛ چراکه هنجارها و پدیده‌های زندگی با عقبه‌های خود پیوند چندانی ندارد.

نسلی چون ما که درست در همین برهه زندگی کرده و می‌کنیم، این دگرگونی‌ها و این چهره‌های ناهمخوان را در بسیاری از عرصه‌های زندگی دیده و آزموده و با آن‌ها زیسته‌ایم. هم روزگاری با الاغ و استر جابه‌جا شده و راه‌هایی پیموده‌ایم و هم امروز با جت بوئینگ گرد جهان می‌گردیم. هم روزگاری با چراغ روغنی و «موشی» گذرانده و هم امروز با برق اتمی سروکار داریم. هم در نظام ارتباطات دیروز با چارچی‌هایی سروکار داشته‌ایم که بُرد اطلاع‌رسانی آن‌ها تنها چند کوچه آن‌طرف‌تر بوده و تا خبرها به دوردست‌ها برسد، شاید به ماه و سالی نیاز بود و امروز با این گوشی‌های همراه، - آن‌ها به آن - در جریان رویدادهای سراسر گیتی هستیم. نمونه‌ها فراوان‌اند و به تعداد پدیده‌های زندگی می‌شود شاهد و مثال آورد. شتاب و دگرگونی‌ها و جایگزینی‌ها به اندازه‌ای است که مجالی برای ثبت و ضبط به هنگام جلوه‌ها و شناسایی سازوکار پدیده‌های زندگی نمی‌ماند.

استدراک به‌ویژه وجه نام‌گذاری‌ها می‌توان از دیدگاه‌های ایشان در این موارد خرده گرفت. در مجموع، دستاوردهای پژوهشی و تألیفات ارزشمند استاد جانب‌اللهی یادگاری ماندگار از این جان‌فروسی پانجاه‌ساله او در میبد است و امیدواریم که پژوهندگان امروز بکوشند که در زمینه خدمات علمی و فرهنگی، این سیره ستوده را دنبال کنند.

\* سروآیین، س ۴، ش ۱۰ (پاییز ۱۳۹۹): ۱۰-۱۳.

شایسته است سرمشق پژوهندگانی قرار گیرد که می‌خواهند این راه را پی گیرند. بخش دیگری از پژوهش‌های مردم‌شناسی استاد جانب‌اللهی در بلوچستان و دیگر مناطق کشور بوده که دفترهایی از آن نیز انتشار یافته است. در مقام تحلیل کلی آثار ایشان، چند نکته کوتاه می‌توان گفت. نخست این‌که آثار استاد جانب‌اللهی عمدتاً برخاسته از ساختار ذهنی و سرشت ایشان است که جامع‌نگر و سازمان‌ده و در جزئیات از دقت ریاضی برخوردار است. گردآوری ظرایف دانش عوام، توجهی می‌طلبد که نزد ایشان است؛ اما در پاره‌ای موارد



# گوهری تابناک بر تارک پژوهش‌های یزدشناسی

در معرفی کتاب مردم‌شناسی تطبیقی استان یزد



بهزاد کریمی

■ عضو هیئت علمی گروه ایران‌شناسی دانشگاه مپید

نمی‌آیند. مردم‌شناسی فقط با نشستن در گوشه کتابخانه و ارجاع به این کتاب و آن کتاب به دست نمی‌آید. پای رفتن می‌خواهد و سفر می‌طلبد. در گرما و سرما و شب و روز، در تابستان و زمستان. باید با همه اقشار مردم به گفت‌وگو بنشیند، از بازرگان و مالک گرفته تا شبان و کشاورز و دامپرور و نساج. گاه کار با مشاهده در کنار گود پیش نمی‌رود و باید ردای مردمان عادی در بر کنی و قدم در راه مشاهده مشارکتی بگذاری. باید چوپان شوی و به دنبال گله راه بیفتی و تل‌ها و کوه‌ها را پشت سر بگذاری و گاه باید پشت دستگاه زیلوبافی بنشیند و نقش بزنی تا دریایی حال مردمان چگونه است، تا از منظر مردم و نه از منظر یک نخبه که صرفاً دستی از دور بر آتش دارد مردم را بشناسی و بشناسانی. کتاب «مردم‌شناسی تطبیقی استان یزد» برآمده از چنین فرایندی است. جلد نخست آن عمدتاً به آب اختصاص پیدا کرده است، مهم‌ترین موضوع و مسئله برای کویرنشینان، اما منحصر به آن نشده است. تقسیم‌بندی کتاب به این ترتیب است که هر جلد بخش‌هایی دارد و هر بخش به فصل‌هایی تقسیم شده است. از مجموع شانزده بخش جلد یکم، ده بخش آن به موضوع آب و قنات اختصاص دارد و شش بخش باقی مانده به موضوعاتی نظیر کشاورزی، دامپروری، نوغان‌داری، خوراک‌ها، پوشاک، معماری سنتی، محله‌ها و پزشکی سنتی پرداخته است. مطالبی که جانب‌اللهی در باب آب و قنات گردآوری کرده است، هرگز به وجوه فنی محدود نیست و فرهنگ آب و جنبه‌های اجتماعی آن را نیز در بر می‌گیرد. این نگاه ویژه ایران‌شناسانه که همیشه و در هر جا در جستجوی فرهنگ است، کار جدید جانب‌اللهی را شاخص کرده است. مثلاً می‌شود به داستان‌های قنات اشاره کرد که در بخش نهم جلد اول به آن پرداخته شده

محمد سعید جانب‌اللهی اکنون در ۸۲ سالگی همچنان سرزنده و امیدوار، هفتمین اثرش را روانه‌ی بازار کتاب کرده است. نشر کتاب این روزها کار آسانی نیست. هزینه‌های سرسام‌آور کاغذ و چاپ و درآویختن با صنف ناشران، گاه باعث می‌شود نویسندگان عطای چاپ کتاب‌های شان را به لقایش بفروشند؛ این را اضافه کنید به سرشت روزگار ما؛ روزگار سرگردانی و ناامیدی. اکنون شاهدیم که بعضاً نسل جوان ایرانی از ایران بیگانه شده است و عمدتاً عزم به ترک وطن دارند؛ در این شرایط، پیشگام شدن امثال جانب‌اللهی در پژوهش‌های محلی و ایران‌شناسانه که گویی ادای دینی به مام وطن است، امیدبخش و انگیزه‌افزاست. جانب‌اللهی از کم‌نظیر یزدیانی است که مردم‌شناسی را روشمند و آکادمیک دنبال کرده است. از او پیش‌از این آثار در مردم‌شناسی مپید به چاپ رسیده است که گل سرسید آنها همانا مجموعه «چهل گفتار در مردم‌شناسی مپید» است در ۸ مجلد که عمری بر سر آن رفته است و در مپیدشناسی مرجعیت تام دارد. او همچنین در سال‌های اخیر بر مبنای علاقه‌ای که به پزشکی سنتی و مردم‌شناسی بلوچستان داشته، آثار درخشانی در این زمینه‌ها منتشر کرده است.

حال با این سوابق و تجربه‌ها، جانب‌اللهی دست‌به‌کار نگارش اثری مردم‌شناختی به گستره استان یزد زده است. این کار البته کار بدیعی نیست، پیش‌از این هم در آثار ایرج افشار، عبدالعظیم پویا، حسین مسرت و صدیقه رمضانخانی و دیگران، عناوینی از مطالب اثر جدید جانب‌اللهی، دست‌مایه نگارش مقالات و کتاب‌هایی شده بوده است. اما این بار با اثری جامع و منسجم روبرو هستیم که معلوم است حاصل سال‌ها پژوهشگری و پرسشگری است. داده‌های مردم‌شناسانه به‌آسانی به دست

و دانشجویان ایران‌شناسی است. در این میان، آثار جانبی الهی از جمله آثاری است که چون از منظر مردم‌شناسی به نگارش درآمده است و مردم‌شناسی از حیث بینش و روش شباهت زیادی به ایران‌شناسی دارد، به دانشجویان توصیه می‌شود تا الگویی عملی برای انجام پژوهش در اختیار داشته باشند. تا پیش از این، مجموعه ارزشمند «چهل گفتار...» در صدر این توصیه‌ها بود، حالا باید کتاب دوجلدی و گران‌قیمت «مردم‌شناسی تطبیقی استان یزد» را به این فهرست افزود و در صدر آن قرار داد. زیرا رویکرد فرهنگی نویسنده به موضوعات اقتصادی و اجتماعی، این کتاب را به شکل و هیئت کاری سترگ در عرصه ایران‌شناسی ایرانی درآورده است. سال‌ها پیش در اوایل دهه ۱۳۹۰ خورشیدی که نخستین کنگره ملی ایران‌شناسی در دانشگاه میبد برگزار شد، این فرصت مغتنم به دست آمد تا استادان و دانشجویان ایران‌شناسی از سخنان دانشورانه جانب الهی بهره‌مند شوند. حال که دوری راه و مشغله‌های استاد مردم‌شناس مجالی برای گفت‌وگوهای حضوری فراهم نمی‌آورد، دانش او که در قامت آثار مکتوب و علی‌الخصوص این اثر شاخص اخیر جلوه‌گر شده است، چراغ‌راهنمای اعضای هیئت علمی و دانشجویان ایران‌شناسی دانشگاه میبد و همه ایران پژوهان و ایران‌دوستان خواهد بود.

است و قداست آب را نزد یزدی‌ها می‌نمایند که با اسطوره و افسانه‌گره خورده است.

جلد دوم وجهه فرهنگی و اجتماعی دارد. این جلد هفت بخش دارد و در آن می‌توان از پیشه‌های مختلف و صنایع خوراکی و پارچه‌بافی سراغ گرفت تا قصه‌ها و متل‌ها و بازی‌ها و جشن‌ها و روضه‌خوانی. جمع‌آوری اطلاعات در همه این موضوعات کار آسانی نیست و همان‌طور که گفته شد نشان می‌دهد نویسنده سال‌ها با این کتاب زندگی و خاطرات بسیاری از مردمانی را که شاید دیگر اکنون در میان ما نباشند ثبت کرده است. همچنین مشخص است که مصاحبه‌های درازدامان و پیوسته‌ای با مطلعان یا بلدهای محلی در نقاط مختلف استان یزد صورت‌گرفته است که برنامه‌ریزی و اجرای آنها کاری است بس طاقت‌فرسا.

چند سالی است که به همت ایران‌دوستان میبیدی نظیر مسعود جندقی و عبدالعظیم پویا رشته ایران‌شناسی در دانشگاه میبد تأسیس شده است و اکنون از جمله رشته‌های شاخص این دانشگاه به شمار می‌رود. از آنجاکه ایران‌شناسی رشته‌ای نسبتاً نوپا و جوان است و به اصطلاح از ادبیات خاص خود برخوردار نیست، کارهایی که به منظر ایران‌شناسی به مثابه یک رشته دانشگاهی نزدیک باشند، همواره محل توجه و رجوع استادان





# فرزند خلیف کهن سرزمین میبد\*



محمد علی گلابزاده

رئیس بنیاد ایران شناسی کرمان

می‌گردد که یادی و خاطره‌ای از روزگاران گذشته داشته باشد و او را در پردازش مردم‌شناسی میبد، کمک برساند.

او به راستی عاشق موطن خویش است، آن‌گونه که برای یافتن نکته‌ای در باب مردم‌شناسی این دیار، از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کند. او با شیفتگی تمام، راز کامیابی مردمانی را جست‌وجو می‌کند که در دل کویر سوزان با عزم و اراده‌ای استوار و سرپنجه تلاش و همت درخورد ستایش و نیز با دست تهنی، زندگی آفریدند. از دل زمین، آب را بیرون کشیده و کشاورزی کردند. از خاک خودشان بهره بردند و سفال ساختند و به جای جای ایران زمین، بل دیگر کشورها صادر کردند. انار باغ‌هایشان را در کام آرزوی رهگذران نشانده - همان اناری که محمد مظفر میبدی گفت: من مسجد جامع کرمان را از محل درآمد باغ‌های انارم در میبد ساختم -

آری او راز موفقیت مردمی را جست‌وجو می‌کند که با چند کیلو پشم و پنبه و نخ و ریس، زیباترین و ماندگارترین نقش‌ها را بر تاروپود زیلو جان بخشیدند و آن را زمینه‌ساز افتخار خود قرار دادند و بالاخره جانب الهی اندوه فراموشی آن ارزش‌ها را با واژه‌ها و کلمات در آثارش زمزمه می‌کند تا شاید راهی بیابد و از مخصصه این غصه‌رهایی پیدا کند و نوشته‌هایش تلنگری باشد برای آن‌ها که دستی در بدن دارند و می‌توانند احیاگر دست‌آفریده‌ها و ارزش‌های پیشین باشند.

آری؛ جانب الهی و همه آنها که چون او می‌اندیشند و عمل می‌کنند و رقم می‌زنند، همواره عزیز و محترم بوده و تاریخ، نام و یادشان را با جوهر آفتاب بر پیشانی خود خواهد نوشت.

\* سروآیین، س ۴، ش ۱۰ (پاییز ۱۳۹۹): ۱۶ و ۱۷.

برای دوست عزیزم محمد سعید جانب‌اللهی فیروزآبادی به چند دلیل احترام و علاقه ویژه‌ای قائل هستم. نخست این‌که پیرونده دامن میبد، این کهن سرزمین تاریخ است که جای جای آن رد پای سرفرازی‌های بسیار بوده است و همواره تمثیلی از بزرگی‌ها را به تماشا گذاشته است. دلیل دیگر، حضور مشترکمان در بخش مردم‌شناسی و مجموعه ارزشمند «دانشنامه فرهنگ مردم ایران» است که به همت برادر دانشمندمان، آقای سید کاظم بجنوردی در دائره‌المعارف بزرگ اسلامی راه‌اندازی شده و تاکنون مجلداتی از آن نیز انتشار یافته است. انگیزه دیگر دلبستگی به جانب‌اللهی عزیز، هم‌طرازی او با پدر مردم‌شناسی ایران و دوست چهل‌ساله‌ام، شادروان دکتر محمود روح‌الامینی است که سال‌ها با او و روانشاد دکتر باستانی پاریزی، مجموعه فرهنگی «کرمان‌شناسی» را به پیش بردیم و امروز در نبود آن‌ها، تمام بار به شانه‌های من افتاده است.

باری جناب جانب‌اللهی از جمله فرهیختگانی است که می‌توان گفت این خطه فرهنگ‌پرور، همواره به وجود او خواهد نازید زیرا در روزگاری که بازار فرهنگ کساد مانده و سخن از سهام کارخانه کاشی و درآمد حاصل از آن و نیز مقوله‌های مشابهی از این دست، گل انداخته و نقل محافل است و کمتر کسی در اندیشه توفیقی به سرفرازی‌های نیاکامان برمی‌آید، جانب‌اللهی شولای عشق و ارادت بر تن کرده و هرجا نامی از میبد و گذشته‌های پر بارش می‌یابد به دنبال آن پروبال می‌زند و لحظه‌های عزیز عمر خود را به پای شناخت بیشتر و شناساندن زادگاه خود می‌افشاند.

او نه تنها میبد را در لابه‌لای سطور کهنه کتاب‌ها می‌جوید؛ بلکه در کوچه‌باغ‌های قدیمی، هرجا سراغ پیر روشن ضمیری

# دلبسته زادبوم کهن ودغدغه مند دانش‌های بومی میبد\*



عکس: علی محبوبی موزایی

آن بیفزایند. درختی که امروز با دیرینگی هفت هزارساله‌اش همچنان پویا و زنده و جاوید مانده است.

عمق و عظمت کار این بزرگان آن‌گاه مشخص می‌شود که با کمترین امکانات و تنها با الهام از دل‌وجان خود که شیفته فرهنگ اصیل و کهن خود هستند، سال‌های متمادی به پاسداشت و زنده نگه‌داشتن مناسبات و رویدادها و ارزش‌های دانش بومی خود پرداخته و از نشستن گرد نسیان و فراموشی بر چهره زیبای این گذشته ارجمند و متعالی جلوگیری نموده‌اند.

بازخورد، بسامد، پیامد، برهم‌کنش و نتیجه زحمات این عاشقان بی‌نشان شکل‌گرفتن، قوام یافتن، تداوم حیات و مستندنگاری فرهنگ‌های بومی و محلی است که زیر چتر

## دکتر محسن میرجانی

دکتر باستان‌شناس و فعال فرهنگی



با جستجویی کوتاه و اجمالی در اوراق و خاطرات چند هزارساله سرزمین کهن ایران، متوجه می‌شویم که یکی از مهم‌ترین و البته گمنام‌ترین سرشته‌داران و سلسله‌جنبانان تداوم حرکت‌های فرهنگی و اجتماعی، محققان و پژوهشگران بومی و محلی بوده‌اند که توانسته‌اند شاخه‌های آداب و رسوم کهن زادبوم و پهن‌دشت فرهنگی خود را به تنه تناور فرهنگ کهن چند هزارساله ایران پیوند بزنند و به پرباری و وزانت



■ **میبید، دانشگاه میبید، همایش زیلو، سال ۱۳۹۵**  
**در کنار دکتر محمدحسین دهقانی فیروزآبادی**

ایران بزرگ بالیده و رشد یافته‌اند و امروز به مثابه یک چراغ راه و مجمری درخشان برای پی‌بندی و پی‌ریزی اجتماعی فرهنگ محور، مداراگر و فرهیخته برای سیاست‌گذاران اجتماعی و فرهنگی به‌یادگارمانده است.

خوشبختانه از این رادمردان و سینه‌سوخندگان فرهنگ‌های بومی و محلی، هرچند انگشت‌شمار، در همه مناطق ایران وجود دارند و مدعی ما در این خصوص تاریخ‌دار بودن و هویت‌مند بودن اکثر قومیت‌ها و فرهنگی‌های بومی مستقر در ایران‌شهر است. انبوه کتاب‌ها، مقالات و نوشته‌های مربوط به آداب و رسوم کهن مناطق مختلف ایران مدعی مهم و خدشه‌ناپذیر ما در این خصوص است.

استاد جانب‌اللهی یکی از این شمار فرهیختگان است که همه هم و غم پژوهشی و مطالعاتی خود را متمرکز و در پیوند و مواجهه با زادبوم و زمین سیمای فرهنگی خود یعنی میبید نموده است. صاحب مجموعه فرهیخته و درخشان «چهل گفتار در مردم‌شناسی میبید» که تاکنون چندین مجلد آن به زیور طبع آراسته شده است. ایشان سعی کرده تا این مجموعه دایره‌المعارف‌گونه را با تکیه بر خاطره‌ها و حافظه شفاهی و همچنین اسناد مکتوب و شواهد تاریخی آمیخته و ممزوج نماید تا در کنار استفاده از دانش بومی استادکاران و راویان وثیق محلی از کلیه منابع در دسترس که گاه پراکنده و در شرف گمنامی و نابودی بوده‌اند، استفاده کند.

استاد جانب‌اللهی از سلسله عالمان و محققانی است که بن‌مایه کارش و دلیل تلاش‌های مداومش نام بزرگ و مقدسی چون میبید است. میبید، باغشهری باستانی، شکل‌گرفته بر تراسی کهن که خاطره حضور انسان را در دشت یزد - اردکان به درازنای تاریخ می‌کشاند. شهری با مردمانی سخت‌کوش که با غلبه بر موانع جدی زیستی و سکونتی خالق مهارت‌ها و دانش‌های بومی و اصیلی بوده‌اند که امروز جهان سر به کرنش و احترام آنها فرود آورده است.

بی‌تردید اگر امثال بزرگانی چون عبدالعظیم پویا همه جوانی و انرژی خود را صرف حفظ بافت و کالبد فیزیکی و جسمانی میبید نموده‌اند، امثال استاد جانب‌اللهی را باید حافظ و زنده‌کننده سنت‌های شفاهی و مردم‌وارگی میبید دانست. بر هر محقق و پژوهشگری که بخشی از کار و فعالیت خود را بر موضوعات محلی متمرکز می‌کند، پرواضح است که تشجیع و برانگیختن کهن‌سالان و استادکاران مطلع برای روایت‌های

شفاهی‌شان چه‌سان سخت و گاه دشوار است.

پژوهشگر باید با صبر و متانتی مثال‌زدنی ساعت‌ها در محضر این بزرگان بنشیند و گاه حتی باید برای دریافت و درک یک مطلب از انبوه صحبت‌های گاه پاره‌پاره و منقطع آن‌ها بسان یک رفوگر زبردست و ماهر، آموزه‌های ارزشمند سخنانشان را محک بزند و انتخاب کند. این نمونه تنها بخشی از سختی‌ها و مرارت‌هایی است که استاد در تدوین دانشنامه فریه و پرمحتوای مردم‌شناسی میبید بر خود متحمل شدند و ان‌شالله تداوم بدهند.

گاه در خاطرات مکتوب و شفاهی امثال استاد جانب‌اللهی می‌خوانیم و می‌شنویم که این عزیزان حتی بر روی پاکت سیگار و قوطی کبریتشان نیز برخی اطلاعات ناب و بی‌نظیری که سینه‌به‌سینه منتقل شده‌اند را مکتوب و مستندنگاری می‌کردند. بی‌شک دانش امروزین ما از موضوعاتی چون قنات و تکنیک‌های رایج در معماری سنتی ایران و استان یزد مرهون همین تلاش‌های صادقانه و بی‌اغماض این بزرگان بوده است.

متأسفانه، عدم توجه به توسعه متوازن مبتنی بر فرهنگ و واقعیت‌های اجتماعی که امروز بر سیاست و اجتماع کشورمان سایه افکنده، مانعی سدید و رادعی غلیظ از برکشیده شدن نام و یاد این بزرگان برای نسل امروز است. نسلی که در پارادوکس و دوگانگی و چندگانگی مشمژکننده‌ای گرفتار است که بوی متعفن آن را در همه مدار سبک زندگی امروزینمان شاهد و ناظریم.

در مکتب استاد محمدسعید جانب‌اللهی

## هم عاشقم، هم دیوانه



**حمیدرضا امیری**

■ کارشناس ارشد ایران‌شناسی

زنده‌یاد مهدی آذر یزدی درباره جایگاه مفاخر علمی و فرهنگی هرکشوری این‌گونه نوشته است: «فرض کنیم که وجب‌به‌وجب خاک یک کشور از معادن طلا و الماس و جواهر پوشیده باشد، اما این موهبت‌ها که وسیله رفاه ملتی را فراهم می‌کند، مایه افتخار و مباهات هیچ کشوری نیست. افتخار همواره نصیب دانشمندان و اندیشه‌ورزان است که در هر زمان و زمینه‌ای فکر و فهم جماعت را به سرمنزل شناخت و معرفت راهبر شده‌اند. سرزمین یزد هم به سهم خود در همه رشته‌های علم و ادب بسیاری از شخصیت‌های نامور پرورش داده که مایه افتخار هم‌وطنان بوده‌اند و هستند.»

یکی از این شخصیت‌های نامور، استاد محمد سعید جانب‌اللهی است. مردم‌شناس پیش‌کسوتی که همواره برای شناخت، ثبت و معرفی فرهنگ مردم ایران زمین کوشیده و نگاشته است. درباره این نویسنده پرکار و محبوب، جناب حسین مسرت نوشته است: «گویا برخی ذاتاً پژوهشگر به دنیا می‌آیند. هرچند سخن درستی نیست، اما برخی از پژوهشگران کوشا و توانا مانند: استاد ایرج افشار، استاد مرتضی فرهادی، استاد ابوالقاسم انجوی شیرازی و استاد محمدسعید جانب‌اللهی را که می‌بینید، به این سخن می‌رسید. آنان چنان روش‌مند، زیبا و استادانه به کار می‌پردازند که انگار از خردی زیر دست استادی زبردست، کرشمه‌های کار پژوهش را فراگرفته‌اند. سال‌هاست که استاد جانب‌اللهی بی‌هیچ چشمداشتی، فقط از روی عشق و علاقه به زادوبوم و فرهنگ خود، خالصانه به پژوهش و گردآوری در فرهنگ و آیین‌های کهن دیار میبید که سر به آبخور چندین هزارساله دارد، سرگرم است و آن‌ها را به آسانی در دسترس همگان می‌گذارد.»

انتشار کتاب دولجلی «مردم‌شناسی تطبیقی استان یزد» که حاصل بیش از نیم‌قرن تلاش‌های پژوهشی این استاد فرهیخته است، انگیزه مکتوب شدن این گفت‌وگو شد. گفت‌وگویی رادیویی که زمانش به یکی از روزهای اسفند ۱۴۰۱ باز می‌گردد.

## استاد جانب‌اللهی؛ لطف‌آز خودتان بگویید.

مسکن و کشاورزی را. آن سفر، سفر کوتاهی بود و فرصت پرداختن به همه مسائل مردم‌شناسی نبود. بعداً موضوعات را بسط دادم و برای هر کدام یک عنوان انتخاب کردم که چهل عنوان شد و در سفرهایی که خودم به میبد داشتم درباره‌شان تحقیق کردم؛ بنابراین کتاب «چهل گفتار در مردم‌شناسی میبد» شامل چهل موضوع مردم‌شناسی است. این چهل گفتار، سرفصل‌های طرح پژوهشی ما در مرکز مردم‌شناسی بود و در پژوهش‌های مردم‌نگاری در این قالب کار می‌کردیم. نه همه را یک جا، بلکه هر دفعه یک موضوع را.

یک سال بعد از سفر میبد، به بلوچستان رفتیم. شیفته فرهنگ آنجا شدم. فرهنگی بکر و اصیل دارد و تشابه زیادی با فرهنگ میبد. پژوهش‌های مردم‌شناسی بلوچستان که از سال ۱۳۵۶ شروع شد، هنوز هم ادامه دارد. آن موقع با هزینه دولت و با مأموریت پژوهشی به آنجا می‌رفتم؛ اما بعدها که خواستم مطالبم را مدون کنم، سفرهایم را با هزینه شخصی انجام دادم و آن را تکمیل کردم.

## از خانواده پدری و مادری خودتان بگویید.

پدرم یک کشاورز مالک بود؛ یعنی مقداری زمین و باغ داشت و از درآمد آن‌ها امرارمعاش می‌کرد. مادرم از خانواده‌های معروف و شناخته‌شده میبد بود. پدربزرگ مادری من روحانی بود و شهرتی داشت. خانواده متوسطی بودیم و دستمان به دهنمان می‌رسید.

مادرم را در یک سالگی و پدرم را در حساس‌ترین موقع زندگی‌ام از دست دادم. درست کلاس دوازده بودم که پدرم بیمار شد. مدتی در بیمارستان‌های یزد بستری بود و فوت کرد. این مصیبت خیلی به من آسیب رساند و نتوانستم در رشته دانشگاهی موردعلاقه‌ام قبول شوم. با همه این احوال، همان سال در رشته فلسفه اسلامی پذیرفته شدم و در دانشگاه مشهد ثبت‌نام کردم.

## به چه رشته‌ای علاقه داشتید؟

بیشتر به رشته حقوق علاقه داشتم. به علوم اجتماعی هم علاقه‌مند بودم؛ ولی آشنایی، توجه و دقتی به انتخاب رشته دانشگاه نداشتم. با تعدادی از بچه‌ها راه افتادیم و شهر به شهر رفتیم و در آزمون دانشگاه‌ها شرکت کردیم. آن موقع هر دانشگاهی آزمون مستقل داشت. با چند نفری همراه شدیم و از جاده ریگ به مشهد رفتیم و امتحان دادیم، و پس از آن در تهران و اصفهان. البته در رشته ادبیات دانشگاه اصفهان هم پذیرفته شده بودم، ولی چون در مشهد ثبت‌نام کرده بودم،

زادگاهم میبد است. محله فیروزآباد. البته آن روزها فیروزآباد محله نبود. روستایی بود از روستاهای میبد. حالا به محله تبدیل شده است. تا کلاس نهم در آنجا درس خواندم. بعد به یزد رفتم. سال ۱۳۴۵ دیپلم ادبی‌ام را در یزد گرفتم. همان سال در دانشگاه مشهد قبول شدم. رشته دانشگاهی‌ام فلسفه اسلامی بود. بعد از یکی دو سال که در مشهد درس خواندم، پیگیری کردم تا به دانشگاه تهران منتقل شوم و مدرک تحصیلی‌ام را آنجا گرفتم. با پایان دوران دانشگاه به استخدام آموزش و پرورش درآمدم. دبیر شدم و در اسدآباد همدان به تدریس مشغول. چون به مردم‌شناسی علاقه‌مند بودم و دستی در آن داشتم، به مرکز مردم‌شناسی رفتم و در آن جا به پژوهشگری پرداختم.

## چه سابقه کاری در مردم‌شناسی داشتید؟

رادیو در آن زمان برنامه‌ای به نام «فرهنگ مردم» داشت. مدیریت این برنامه با آقای انجوی شیرازی بود. به ابتکار او برخی از شنوندگان با برنامه همکاری داشتند و مطالبی درباره آداب و رسوم شهر و آبادی‌شان را به دفتر این برنامه رادیویی ارسال می‌کردند. من هم از دوره دانش‌آموزی همکاری‌ام را با ایشان شروع کردم و از همان وقت بود که به مسائل مردم‌شناسی علاقه‌مند شدم. مرکز مردم‌شناسی تقریباً همان کارهای آقای انجوی شیرازی را انجام می‌داد؛ ولی به شکل دقیق‌تر و علمی‌تر. فعالیت ما در این مرکز این بود که با گروه‌های پژوهشی به شهرها و استان‌های مختلف ایران می‌رفتیم و درباره موضوعات گوناگون مردم‌شناسی کار می‌کردیم. وقتی پژوهشگر آنجا شدم، اولین سفر ما به یزد بود؛ و چون اهل میبد بودم و بیشتر با شهر و مردمش آشنایی داشتم، گروه را ابتدا به میبد بردم. این موضوع به سال ۱۳۵۵ برمی‌گردد. پژوهش‌های میبدشناسی‌ام به طور مستمر از آن زمان شروع شد. به شهرها و روستاهای دیگر استان یزد هم با آن گروه رفتم.

## دفاتر مردم‌شناسی میبد که تاکنون هشت دفترش به

نام «چهل گفتار در مردم‌شناسی میبد» به چاپ رسیده، حاصل پژوهش‌های سال ۱۳۵۵ است؟

نه؛ از زمانی است که با آقای انجوی شیرازی همکاری می‌کردم. یعنی عملاً این کار را از سال ۱۳۴۵ آغاز کردم. یک کار مقطعی نبود که پرونده‌اش را بسته باشم. پژوهشی مستمر است که در طول سال‌ها انجام شده و همچنان ادامه دارد. ما در سفر سال ۱۳۵۵ فقط یکی، دو موضوع از مردم‌شناسی میبد را کار کردیم. موضوعات

به اصفهان نفتم.

چون خیلی مشتاق ادامه تحصیل بودم، سال ۱۳۸۱ در آزمون کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد شرکت کردم و در رشته مردم‌شناسی قبول شدم تا کار و رشته‌ام بی‌ربط نباشد. مردم‌شناسی تجربی کار کرده بودم، خواستم در دانشگاه هم آن را بخوانم.

### چند خواهر و برادر هستی؟

مادرم چهار فرزند داشت. بعد از فوت ایشان پدرم با خاله‌ام ازدواج کرد. ایشان هم چهار فرزند آورد. البته بیشتر بچه داشتند؛ ولی آن موقع بچه‌میری زیاد بود. شاید حدود ده تا از بچه‌های پدرم در نوزادی مُرده‌اند. در نبود آب لوله‌کشی و امکانات بهداشتی و درمانی، بچه‌ها زود مریض می‌شدند و می‌مردند.

### از روز اول مدرسه و خاطرات دوران دبستانتان بگوئید.

یک روز صبح که بیدار شدم، برادر بزرگ‌ترم که از یک مادر بودیم و آن موقع کلاس چهارم یا پنجم دبستان بود، گفت: «امروز می‌خواهم تو را به مدرسه ببرم و اسمت را بنویسم.» من اصلاً نمی‌دانستم مدرسه چیست. همراهش شدم و به مدرسه رفتم و ثبت‌نام کردیم.

من چوب یک سنت دیگر هم خورده‌ام که برمی‌گردد به بچه‌میری‌های آن زمان. پیش‌ازین گفتیم که آن وقت‌ها بچه‌ها زودبه‌زود می‌مُردند. اگر خیلی عمر می‌کردند به یک‌سالگی و دوسالگی می‌رسیدند. پدرم آن‌قدر شناسنامه گرفته بود که خسته شده بود. نوبت که به من رسید، دیگر شناسنامه نگرفت و گفت: «معلوم نیست این بچه هم زنده بماند یا نه» شناسنامه نوزاد قبلی را برایم گذاشت که سه - چهار سال تفاوت سنی داشتیم. همین باعث شد که من خیلی زودتر به مدرسه بروم. شاید پنج سالم بود که به مدرسه رفتم؛ اما شناسنامه‌ام هفت - هشت ساله نشان می‌داد. در حالی‌که مرا ثبت‌نام کردند که درکی از مدرسه نداشتم. خیلی بچه بودم. یادم نیست کلاس اول قبول شدم یا نه. جالب این است که وقتی به دوران دبیرستان رسیدم، مدرسه ثبت‌نام نمی‌کرد. می‌گفتند: «سن تو زیاد است» با پافشاری پدرم ثبت‌نام شدم.

خوشبختانه هنوز یکی از معلمان دبستانم در قید حیات است. آقای خدانشناس. او معلم کلاس چهارم ما بود. معلم کلاس پنجم هم آقای عندلیب بود که سال گذشته فوت کرد. جالب این است که یکی از الگوهای کار مردم‌شناسی‌ام را از آقای خدانشناس گرفتم. ایشان گاهی برایمان قصه می‌گفت و روایت می‌کرد. یک‌بار موضوع انشایش این بود که هر کسی درباره یک

ضرب‌المثل مطلب بنویسد. سی دانش‌آموز بودیم. ضرب‌المثلی که من نوشتم، این بود: «یک بز گر، گله را گر می‌کند» که خیلی مورد استقبال قرار گرفت. هم بچه‌ها خوششان آمد و هم آقای خدانشناس. خیلی تشویقم کرد که ضرب‌المثل جالب و پرمغز و پرمعنایی است. به نوعی از همان موقع، کار مردم‌شناسی را شروع کردم. اتفاقاً تا جایی که در یادم بود، ضرب‌المثل‌هایی را که بچه‌ها درباره‌اش انشا نوشته بودند، گردآوری کردم که مجموعه خوبی شد. من این خاطره‌ها را کم‌وبیش در «قصه بچه‌های میبید» نوشته‌ام.

### آقای حسین مسرت مقاله‌ای در مورد شما نوشته‌اند که با این عبارت آغاز می‌شود: «گویا برخی ذاتاً پژوهشگر به دنیا می‌آیند» لطفاً بیشتر از بسترو فضای فرهنگی بگوئید که در آن به مردم‌شناسی علاقه‌مند شدید و گام دروادی پژوهش گذاشتید.

به نظرم لطف ایشان است و به من محبت دارند. پدرم از آدم‌های فرهنگی و علاقه‌مند به کتاب بود. زیاد کتاب داشت. به شاهنامه خیلی علاقه‌مند بود، به مثنوی مولوی و کتاب‌های سعدی و دیوان حافظ هم. چون پدرم آدم مذهبی بود، کتاب‌های مذهبی زیادی هم داشت. البته خیلی‌هایش کتاب‌های حوزوی بود. به سبک قدیم نوشته شده بود و خواندنش برایم مشکل بود. در آن میان، مجموعه کتاب‌های جواد فاضل هم بود. اسمش «چهارده‌معصوم» بود و در چند جلد. متنش خیلی روان بود. کتاب‌های دیگری هم بود که می‌خواندم. در میان این کتاب‌ها و در محیطی فرهنگی که پدرم باعث و بانی‌اش بود، رشد کردم و بزرگ شدم. آن زمان در هیچ جای میبید، کتاب و کتاب‌فروشی در دسترس نبود. یادم است هر بار که آشنایان به ویژه پسر دایی‌ام به سفر می‌رفتند، پدرم به ایشان سفارش خرید کتاب می‌داد و کتاب‌هایش را از این طریق تهیه می‌کرد.

از همان دوره دانش‌آموزی‌ام به کتاب و قلم علاقه‌مند بودم. هم‌شاگردی‌هایم همیشه می‌گفتند: «انشاهای خوبی می‌نویسی و برای ما جالب است.» همه این‌ها بر من اثر داشت و باعث شد که برای ادامه تحصیل از میبید به یزد بروم و رشته ادبیات بخوانم.

این قدر به مطالعه علاقه داشتم که از همان کلاس هفتم - هشتم، مشترک یکی دو روزنامه بودم. حتی پدرم دعوا می‌کرد و می‌گفت: «این‌ها باعث می‌شود از درس و مشق بیفتی.» وقتی برای ادامه تحصیل به یزد آمدم، هر روز به محض تعطیل شدن مدرسه که اغلب دانش‌آموزان دنبال گشت‌وگذار می‌رفتند،

چارچوب مشخصی کار کنم، برایم مقداری دشوار بود.

### 📌 تا کلاس نهم در میبید بودید. کدام دبیرستان؟

میبید آن موقع یک دبیرستان بیشتر نداشت که در فیروزآباد بود و بچه‌ها از همه دهات میبید به آنجا می‌آمدند. اسمش مدرسه «مفید» بود.

### 📌 از آقای خدانشناس که معلم کلاس چهارمتان و آقای

عندلیب که معلم کلاس پنجمتان بودند، یادی کردید. از دیگر معلمان کلاس اول تا نهمتان بگویید و خاطره‌ای از آن‌ها تعریف کنید.

من خاطره خوشی از بعضی معلم‌ها ندارم! نمی‌دانم مقصر من بودم یا آن‌ها. به‌رحال برخورد خوبی با من نداشتند. گاهی حتی برخوردهای بدی داشتند که همگی ناحق بود و باعث شد واقعاً لطمه ببینم.

خاطره‌ای درباره رفتار یکی از این معلمان تعریف کنم. معلم انشائی داشتیم که خودش هم بلد نبود انشا بنویسد. متأسفانه آن موقع این شکل بود، حالا هم شاید باشد که کلاً به دروس ادبیات توجهی نشان نمی‌دادند. به هر معلمی که از هر جا و می‌خورد، کلاس انشا می‌سپردند. یعنی درسی بود که به آن بها نمی‌دادند. این معلم هم از آن دسته بود. هر وقت به کلاس می‌آمد، می‌گفت مطالعه آزاد کنید. یک بار در یکی از کلاس‌هایش داشتیم مطالعه می‌کردیم. پسر داییی داشتیم که پیش هم نشسته بودیم. یک‌دفعه نمی‌دانم چه شد، صدا کرد: «آقای فلانی! این جانب‌اللهی این قدر بلند بلند می‌خواند که رگ‌های گردنش باد کرده!»

آن معلم که با پدرم اصطکاکی داشت، گویی دنبال بهانه‌ای بود که واکنش نشان دهد. مرا وسط کلاس کشید و بدون این که تحقیق و پرس و جوئی کند، دو سه تا سیلی جانانه به من زد. متأسفانه آن روزها گاهی معلم‌های محلی اگر خارج از مدرسه اختلافات و مسئله‌ای با کسی داشتند، بغضشان را در مدرسه بر سر بچه‌اش خالی می‌کردند.

این برخورد خیلی غیرمنصفانه بود و باعث شد من از مدرسه زده شوم. مدرسه را رها کردم. صبح‌ها بلند می‌شدم، کتاب و وسایلم را بر می‌داختم و به اسم مدرسه از خانه بیرون می‌آمدم؛ ولی به باغ‌های آبادی مان می‌رفتم. خودم را سرگرم می‌کردم، استراحت می‌کردم و می‌خوابیدم تا ظهر شود. بچه‌ها که از مدرسه تعطیل می‌شدند با آن‌ها به خانه می‌آمدم. پدر بیچاره فکر نمی‌کرد من چنین کاری می‌کنم. یک ماه گذشت. تا این که بابای

من به کتابخانه وزیری می‌رفتم. آقای وزیری در همان سال‌ها کتابخانه را تأسیس کرده بود و مشغول توسعه آن بود. من یکی از مشتری‌های پروپاقرص آنجا بودم. در راه برگشت از مدرسه به خانه، یکسره به کتابخانه می‌رفتم. خانه‌ای که گرفته بودم، به کتابخانه نزدیک بود؛ و مدام در آنجا بودم و کتاب می‌خواندم. سرگرمی‌ام مطالعه بود.

جواد فاضل به‌غیر از کتاب‌های مذهبی، رمان‌های آزاد هم می‌نوشت. چون خیلی روان می‌نوشت، آثارش را دنبال می‌کردم. یکی از آن‌ها را که یادم است «دختر یتیم» بود. رمان‌هایی را که آن موقع باب روز بود، می‌خواندم و مجلاتی را که در دسترس بود، مطالعه می‌کردم.

خاطره بامزه‌ای دارم که برایتان تعریف می‌کنم. به اتکای محفوظاتی که از کتاب‌های جواد فاضل داشتم، علاقه‌مند شدم که منبر بروم. یک‌بار در روضه‌خوانی چندروزه‌ای که شوهرعمه‌ام در یکی از مساجد میبید دایر کرده بود به منبر رفتم و صحبت کردم. می‌خواستم خطیب شوم؛ ولی پدرم با هر گامی که موافق درس و مشق نبود، مخالفت می‌کرد؛ بنابراین تشویق نکرد و گفت: «با این کارها از درس و مشقت عقب می‌افتی». او از این می‌ترسید که درس من لطمه ببیند. شاگرد ممتازی نبودم و به‌قول معروف با نمره‌های ناپلئونی قبول می‌شدم؛ ولی پدرم روی درس خواندنم حساس بود و به همین سبب اجازه نمی‌داد کارهای جنبی انجام دهم. من خودم بچه ماجراجو و کنجکاوی بودم و به کارهایی غیر از درس گریز می‌زدم. مثلاً آن موقع بسیاری از دانش‌آموزان درعین حال که مدرسه می‌رفتند، زیلوباف هم بودند و در اوقات فراغتشان زیلوبافی می‌کردند. من صحبت‌های هم‌شاگردی‌هایم را درباره این کار می‌شنیدم و در جمع و فضایشان بودم به زیلوبافی علاقه‌مند شدم. این شد که به کارگاه یکی از دوستانم رفتم و پیش او شروع به زیلوبافی کردم. پدرم از آن کار هم که باخبر شد دعوایم کرد و اعتراض کرد که چرا به دنبال این کارها می‌روی.

### 📌 جالب است که در فضای کاملاً سنتی میبید که پدرها

تمایل داشتند بچه‌هایشان دنبال کارهایی از قبیل کشاورزی و زیلوبافی بروند و کمک دست خانواده باشند، پدر شما مدام اصرار می‌کرد که درس بخوان.

بله؛ ولی من کنجکاوی‌ها و علایق دیگری داشتم. حتی در دوره دانشجویی هم این‌طور بودم. مثلاً شب امتحان داشتم کتاب رمان می‌خواندم یا به جای این‌که به دنبال دروس دانشگاه بروم، همیشه دوست داشتم مطالعه آزاد کنم. این‌که در یک

بود و من دوستش داشتم؛ و آقای شیخ علی آیت‌اللهی.  
**❖ عمدتاً در گذشته کسانی که وارد رشته ادبی می‌شدند، چندان به تحصیل علاقه‌مند نبودند. رشته تجربی و ریاضی برایشان سخت بود و ناگزیر ادبیات را انتخاب می‌کردند. ادبیاتی که به فرموده خودتان بهایی برایش قائل نبودند؛ ولی شما در این میان از جمله دانش‌آموزانی بودید که رشته ادبی را کاملاً آگاهانه و از روی علاقه انتخاب کردید.**

دقیقاً؛ میباید که بوم ابتدا در رشته تجربی ثبت‌نام کردم. یک سال هم خواندم، ولی چون به آن علاقه نداشتم، رها کردم. به خصوص که آن موقع متأسفانه میباید برای معلمان جنبه کارآموزی داشت. یعنی همه کسانی که تازه شروع می‌کردند به کار معلمی به میباید فرستاده می‌شدند. این‌ها تجربه‌ای در تدریس نداشتند و بلد نبودند با دانش‌آموز چطور برخورد کنند و دانش‌آموزانی مثل من با ایشان اصطکاک پیدا می‌کردند. یادم است یک معلمی تازه از یزد آمده بود، ایشان معلم درس طبیعی ما بود. هر بار به محض این‌که وارد کلاس می‌شد با لهجه یزدی می‌گفت: «جانب‌اللهی از کلاس بره بیرون» و من را از کلاس بیرون می‌کرد! یکی، دو تا از معلم‌ها این‌طور بودند.

### ❖ به اقتضای کودکی و نوجوانی شیطنت می‌کردید؟

نه! سرکشی‌هایی برای خودم داشتم؛ ولی شیطنت نمی‌کردم. هنوز هم نمی‌دانم چرا بعضی از معلمان برخوردشان این‌طور بود! من برایشان احترام قائل بودم؛ ولی همیشه با بعضی معلمان اصطکاک داشتم. به خصوص معلمان غریبه.

- در دوران دانش‌آموزی و پیش از مقطع دیپلم آیا با مجله‌ای همکاری داشتید یا دست‌به‌قلم شده بودید که در حوزه پژوهش کاری انجام دهید؟

دقیق یادم است در یزد که بودم، آقای زمانی که ناظم مدرسه‌مان بود همیشه به من می‌گفت: «شماره‌ای از مجله اطلاعات هفتگی نیست که اسم تو در آن نباشد». همیشه با آن نشریه مکاتبه داشتم و برایشان مطالبی می‌فرستادم. بعدها معلمی هم داشتیم به نام منوچهر یزدی که وکیل مجلس شد. روزنامه‌ای به اسم طوفان داشت. من با این روزنامه همکاری می‌کردم و برایشان مطلب می‌فرستادم. یادم است اولین مطلبی هم که نوشته بودم، درباره محدوده دروازه قرآن یزد بود. تازه می‌خواستند دست به ساخت آن بزنند و هنوز دروازه را نساخته بودند. نقد کرده بودم که یک مشت زمین دار برای این‌که قیمت زمینشان بالا برود، آمده‌اند اینجا و فلکه بزرگ درست کرده‌اند.



مدرسه که اتفاقاً با پدرم دوست بود، یک روز به در خانه‌مان آمد. حوال بگیرد و پرس‌وجو کند چرا پسر شما مدرسه نمی‌آید. پدرم گفته بود: «او که هر روز می‌آید!» و خلاصه ماجرا لو رفت. روز بعدش پدرم من را کشان‌کشان به مدرسه برد. من آن سال رد شدم. حالا نمی‌دانم به خاطر این یک ماهی بود که به مدرسه نرفتم یا اعمال غرض آن معلم بود که نمره بدی داد و من رد شدم. این‌خاطر خوب من از دبستان بود!

### ❖ در یزد به چه مدرسه‌ای رفتید؟

به نظرم فقط یک مدرسه در یزد بود که رشته ادبی داشت. اسمش «رکنیه» بود که طرف‌های محله «قلعه کهنه» بود. بعدها مدرسه جدیدی ساختند که اسمش ولیعهد بود.

### ❖ در یزد فضای مدرسه و رفتار معلمانتان چگونه بود؟

خوشبختانه در یزد معلمان خوبی داشتیم. خیلی علاقه‌مند، متعهد، باسواد و خوش‌برخورد بودند. خیلی با ایشان تفاهم داشتم. عطش درون مرا سیراب می‌کردند. خیلی تأثیرگذار بودند.

### ❖ لطفاً نام تعدادی از معلم‌هایتان را در مدرسه رکنیه بگویید.

آقای کیانی که معلم ادبیاتمان بود. آقای علوی که معلم تاریخمان بود. آقای سید احمد آیت‌اللهی که او هم آدم باسوادی



## مشهد به دانشگاه تهران منتقل شوید؟

باور کنید از بس راحت بودم! از راحتی خسته شدم و با چه زحمتی خودم را به تهران منتقل کردم. در مشهد منزلم نزدیک رستوران دانشگاه بود. رستوران تازه‌ساز و تمیز و مجهزی بود. سه وعده غذا می‌داد. سه وعده‌اش در مجموع حدود سه تومان می‌شد. به خانه‌ام نزدیک بود. صبحانه و ناهار و شام را آنجا می‌خوردم. این قدر راحت بودم که این راحتی کسبم کرد. به تهران آمدم و خودم را در هچل انداختم! دو سال دانشجوی دانشگاه مشهد بودم. سال سوم را در تهران و در دانشکده الهیات ادامه دادم.

## از چه موقع لهجه میبیدی یا یزدی‌تان تغییر کرد؟

در میبید و یزد هم لهجه‌ام میبیدی یا یزدی نبود. میبیدی‌ها و به خصوص اهالی فیروزآباد هم لهجه نامفهومی ندارند و برای غیر میبیدی‌ها کاملاً قابل فهم است. «قصه بچه‌های میبید» را به لهجه میبیدی نوشته‌ام. وقتی دخترم که زاده تهران است و در تهران بزرگ شده، آن را می‌خواند، خیلی‌هاش برایش مفهوم است. آن شکلی نبود که بخواهم از لهجه‌ام فرار کنم. شاید هم دوست نداشتم با این لهجه حرف بزنم! الان هم که لهجه‌ام، لهجه خاصی نیست. فارسی است.

## پیش‌ازاین اشاره فرمودید که وقتی به دنیا آمدید، شناسنامه نوزادی را برایتان گذاشتند که از دنیا رفته بود.

### تاریخ دقیق تولدتان چه سال و ماهی است؟

طبق شناسنامه‌ام ۱۳۲۱ به دنیا آمده‌ام ولی طبق آن چه پدرم پشت جلد قرآن نوشته، سال ۱۳۶۵ قمری است که ۱۳۲۵ شمسی می‌شود. من شوخی می‌کردم و به بچه‌ها می‌گفتم که پدر پشت جلد قرآن نوشته: تولد نورچشمی محمدعلی، کارشناس مرکز مردم‌شناسی در فلان سال و ماه بوده است.

در خانه به من «محمدعلی» می‌گفتند. دلایلش این بود که مادرم نمی‌خواست مرا به اسم بچه مرده‌اش صدا بزند؛ بنابراین به من نمی‌گفت محمد سعید که بچه مرده‌اش بود. سعیدش را کرده بود علی. الان هم خیلی از میبیدی‌ها من را به اسم محمدعلی می‌شناسند. به‌هرحال پدرم پشت جلد قرآن سال و ماه تولدم را نوشته: رمضان ۱۳۶۵ قمری.

## فرزندانتان چه روزی برای شما تولد می‌گیرند؟

تابع شناسنامه‌ام هستند. درست شب یلدا است و تولدم با یلدا یکی می‌شود. اول دی‌ماه سال ۱۳۲۱.

چون آن زمان این منطقه با مرکز شهر خیلی فاصله داشت و واقعاً عده‌ای هدفمند این کار را کرده بودند.

## بیشتر با طوفان همکاری داشتید؟

بله؛ در دوره دانشجویی با مجلات بیشتری کار می‌کردم.

## مطالبی که از شما در همان طوفان چاپ می‌شد، بیشتر در حوزه مردم‌شناسی بود یا نقد مسائل اجتماعی؟

مسائل اجتماعی بود. هنوز وارد موضوعات مردم‌شناسی نشده بودم. مردم‌شناسی را از سال‌های ۱۳۴۴ و ۱۳۴۵ با آقای انجوی شروع کردم. مطالب زیادی هم برای ایشان فرستادم. الان یک برنامه رادیویی است که دارد کارهای آقای انجوی را مرتب و ساماندهی می‌کند. کسانی که آن‌جا کار می‌کنند، می‌گویند ما نوشته‌های تو را می‌بینیم. به خصوص مرحوم وکیلان همیشه می‌گفت: «تو خیلی به میبید خدمت کرده‌ای و خیلی مطلب برای برنامه فرهنگ مردم فرستاده‌ای.»

یادم است در مجموع ۴۰۰ تا ۵۰۰ صفحه از موضوعات مختلف مردم‌شناسی برای شان فرستاده بودم. در مطالبی که به دفتر فرهنگ مردم رادیو می‌فرستادم، همیشه نام راویان را می‌نوشتیم و به آقای انجوی هم اصرار می‌کردم که حتماً اسم‌ها در برنامه خوانده شود. یک بار یادم است نصف برنامه‌اش داشت اسم راویان من را می‌خواند. نام حدود دوازده، سیزده نفر بود. کسانی بودند که خیلی با من همکاری می‌کردند و ذکر نام‌شان در رادیو باعث می‌شد که برای همکاری‌های بیشتر تشویق شوند.

## با آقای انجوی به صورت مکاتبه‌ای ارتباط داشتید یا حضوری؟

در یزد و مشهد که بودم مکاتبه‌ای بود. به تهران که آمدم، حضوری شد. دفترشان در میدان ارگ بود. مرتب به آنجا می‌رفتم و مطالبم را به ایشان می‌دادم. آقای انجوی همیشه تا جلوی در بدرقه‌ام می‌کرد و همیشه مشوقم بود. بعد که به سرپایز رفتم، این ارتباط کم شد. بعد هم که در مرکز مردم‌شناسی شروع به کار کردم، آقای انجوی با مدیر آن مرکز دوست بود و گهگاه به آن‌جا می‌آمد. یک روز مرا آنجا دید و خیلی تعجب کرد و گفت: «تو اینجا چه‌کار می‌کنی؟!»، گفتم: «کاری است که شما دستم دادی. شما من را علاقه‌مند کردی. حالا آمده‌ام اینجا و به طور رسمی کارمند مردم‌شناسی شده‌ام.»

## چه شد که در دوران دانشجویی خواستید از دانشگاه

که این نویسنده چرا تا این حد از اصل موضوع، پرت بوده و دست به قلم برده است. مثلاً ایشان درباره قنات هوایین اظهارنظری بسیار سطحی و اشتباه کرده است. بعضی قنات‌ها و چشمه‌ها هوایین هستند؛ یعنی تابع شرایط جوی و آب‌وهوا هستند. مثلاً اگر بارندگی زیاد باشد، آب قنات زیاد می‌شود و اگر بارندگی اندک یا خشک‌سالی باشد، آب قنات هم کم یا قطع می‌شود. مثل چشمه غربال بیز که وقتی باران می‌آید، آبش فراوان می‌شود. اما نویسنده مزبور نوشته است: هوایین یعنی این‌که شما از ته چاه، آسمان را ببینید! این تعریف درباره قنات هوایین خیلی دوارزدهن و غیرعلمی است. بیشتر شبیه طنز است! این‌که بدهی است؛ در هر چاهی بایستی و بالا را نگاه کنی، آسمان را می‌بینی. متأسفانه برخی دوستان با این‌گونه کتاب‌سازی‌ها فقط در این فکر هستند که آمار تألیفاتشان را بالا ببرند. غلط‌های زیاد دیگری در آن کتاب دیده‌ام. کسانی که خودشان علاقه‌مند بوده‌اند و به دنبال کسب اطلاعات رفته‌اند، بیشتر موشکافی کرده‌اند و دقیق‌تر نوشته‌اند. نمونه‌اش در یزد مرحوم علی اکبر شریعتی بود. آدم علاقه‌مند بود و خیلی هم زحمت کشید و زیاد کار کرد.

### اولین کتابی که چاپ کردید، چه کتابی بود؟

جلد اول «چهل گفتار در مردم‌شناسی میبد» که درباره فرهنگ و فناوری‌های قنات است. این جلد در سال ۱۳۸۳ چاپ شد. من پژوهش میبد را از سال ۱۳۴۵ شروع کرده‌ام و همچنان استمرار دارد. هنوز وقتی به میبد می‌روم، بعضی می‌گویند: «ما جرأت نمی‌کنیم جلوبیت حرف بزیم!» تا چیزی می‌گوییم، می‌گویی بگذار یادداشت کنم». قبلاً صدای‌شان را ضبط می‌کردم. این شیوه را در چاپ دیگر جلد‌های «چهل گفتار در مردم‌شناسی میبد» هم به کار گرفتم. اولین جلدش سال ۱۳۸۳ چاپ شد و هشتمین جلدش سال ۱۴۰۰. یعنی این هشت جلد را یک‌دفعه چاپ نکردم. در این شیوه تعمد دارم. برای این‌که در خلال کار اطلاعات جدیدتری به دست می‌آورم و اطلاعاتم را به‌روز می‌کنم. در ضمن جریان تحولات میبد را هم منعکس می‌کنم. شاید هم لطمه‌هایی به کارم می‌زند؛ دوستی داشتم که در پژوهش‌های میبدشناسی مشوق و همکارم بود؛ اهل میبد نبود اما به آن‌جا خیلی علاقه داشت. ایشان خیلی نگران بود و می‌گفت: می‌ترسم مهلت پیدا نکنی این هشت جلد را تمام کنی. منظورش این بود که عمرم وفا نکند. با این حال من این توفیق را داشتم که این هشت جلد را که از اول برنامه‌ریزی کرده بودم، به نتیجه برسانم. یکی دیگر از دوستان عزیزم که پژوهشگر است، می‌گفت: «هر

اگر سن شناسنامه‌ای حساب کنیم، در بیست و چهارسالگی دانشجو دانشگاه مشهد می‌شوید، ولی اگر سن دقیق حساب کنیم، حدود ۲۰ سالتان بوده است؟

### بعد از دوران دانشگاه چه کردید؟

به سربازی رفتم و بعد از آن در آموزش و پرورش استخدام شدم. دو - سه سالی در اسدآباد به دبیری پرداختم. یک روز آگهی فراخوان آزمون مرکز مردم‌شناسی را دیدم و چون به این کار علاقه داشتم در آزمون آن ثبت‌نام کردم. قبول شدم. در مصاحبه هم پذیرفته شدم و معلمی را رها کردم. یادم است کسی که مصاحبه کرد، گفت: در کاری که می‌خواهی قبول کنی، شاید مجبور شوی بروی در دهات و در آنجا مثلاً در طویله، حمام بگیری. منظورش این بود که کار شاقی است و آیا تو حضری این کار را بکنی؟ گفتم: من جان می‌دهم برای این کارها.

### در حال حاضر کتاب‌های بسیار متنوع و متعددی در حوزه

فرهنگ عامه و مردم‌شناسی چاپ می‌شوند و کسانی هستند که به تاریخ، هویت و فرهنگ شهر و آبادی خودشان علاقه‌مندند و کتابی به چاپ می‌رسانند ولی اگر قرار باشد مقایسه‌ای کنیم، احساس می‌شود کتاب‌هایی که دهه‌های پیش در حوزه مردم‌شناسی نوشته شده، خیلی پرمحتواتر است. نظر شما چیست؟

چون بعضی سطح سوادشان بالا نبوده، نوشته‌هایشان علمی نیست و ممکن است اشکال و ایرادهایی داشته باشد و برای من قابل استفاده نیست. جدا از مردم‌شناسی نیست، ولی دقیق موشکافی نکرده‌اند یا بیراهه رفته‌اند.

این نقد گاهی بر نویسندگان تحصیل کرده هم وارد است. استاد دانشگاه، گروه خیلی مجهزی همراه داشته؛ ولی هر بخشی از کتابش را که نگاه می‌کنم، می‌بینم ناقص است. مثلاً درباره یک بازی فقط دو سطر نوشته است. درحالی‌که بازی‌ها بسیار بااهمیت هستند. خیلی هم تنوع دارند. مثلاً بازی «یه‌قل دوقل» حدود بیست و پنج مرحله دارد؛ ولی او تنها چهار سطر درباره‌اش نوشته است! نویسنده‌اش تحصیل کرده است؛ استاد دانشگاه است ولی شاید بی‌حوصلگی کرده یا در پژوهشش برنامه خاصی نداشته است.

یا شخصی دیگر که درباره یزد، کتاب‌های زیادی نوشته است؛ ولی خیلی غلط‌های فاحش دارد. واقعاً آدم متوجه نمی‌شود

تأثیرگذاری مقاله بیشتر است. کتاب هر چقدر هم که مخاطب داشته باشد نمی‌تواند به اندازه مجله همه‌گیر باشد. امکان نشر مجله بیش از کتاب است؛ بنابراین در قالب مقاله به موضوعات مختلف مردم‌شناسی پرداختم. مقاله نویسی را از سال ۱۳۶۲ شروع کردم، یعنی تقریباً ۲۰ سال جلوتر از چاپ اولین کتاب. سعی می‌کردم مقاله‌های علمی و قابل استناد باشد.

اولین کارهایی که به طور مستمر انجام دادم «قصه بچه‌های میبد بود» که به روزنامه ندای یزد می‌دادم. این قصه‌ها با الهجه یزدی و میبدی بود و چاپ و نشرش سه - چهار سال ادامه داشت.

### ❖ به غیر از میبد، یکی دیگر از موضوعاتی که زیاد در موردش مطلب نوشته‌اید، درباره اقوام بلوچ است.

بله؛ درباره اقوام بلوچ آغاز تحقیقاتم سال ۱۳۵۶ بود، یعنی دومین سال حضور در مرکز مردم‌شناسی. پس از این که در مرکز مردم‌شناسی مشغول به کار شدم، اولین سفر پژوهشی‌مان به یزد بود و دومی‌اش به بلوچستان. مرکز مردم‌شناسی چندین بخش داشت؛ مثلاً بخش مردم‌شناسی شهری، بخش مردم‌شناسی روستایی و بخش مردم‌شناسی عشایری. من ابتدا در بخش روستایی کار می‌کردم و سپس به بخش عشایری رفتم. راه اندازی بخش عشایری با بازگشت آقای جابر عناصری از انگلستان انجام شد. ایشان در رشته مردم‌شناسی دانشگاه لندن فارغ‌التحصیل شده بود. من هم چون علاقمند به عشایر بودم به این بخش رفتم. دوست و همکارم آقای عناصری که مسئول این بخش بود، اولین سفری که به گروه ما پیشنهاد کرد، بلوچستان بود. من سرپرست گروه بودم. فقط سه ماه برای شناسایی موضوع، منطقه را گشتیم. از زابل شروع کردیم و شهر به شهر تا چابهار رفتیم و سوزه‌یابی کردیم. همین سوزه‌یابی باعث شد که به فرهنگ بلوچستان بسیار علاقمند شوم. مردم بسیار مهمان‌نواز، مهربان و مردم‌داری هستند. درباره اقوام بلوچ مقالات متنوعی نوشته‌ام. دو کتاب منتشر کرده‌ام و یک کتاب هم زیر چاپ دارم.

### ❖ تا چه سالی با مرکز مردم‌شناسی همکاری داشتید و الان این مرکز در چه وضعیتی است؟

مرکز مردم‌شناسی متأسفانه به هم ریخت. قبل از انقلاب این نوع مراکز زیاد بود. مرکز باستان‌شناسی، مرکز مردم‌شناسی و دو، سه مرکز دیگر. بعد خواستند همه را یک پارچه کنند که خرابش کردند. ما در آن مرکز واقعاً با تمام دنیا در ارتباط بودیم. استادانی

کسی بنا داشته کارهای این چینی را مرحله، مرحله انجام دهد، نتوانسته به پایان برساند. یکی، دو جلدش را چاپ کرده و بعد رها کرده یا نتوانسته ادامه دهد یا از دنیا رفته است». تو هم هر کاری می‌خواهی بکنی، یک‌جا انجام بده. ولی من شیوه‌ای را که شروع کرده‌ام، دارم ادامه می‌دهم و لاکپشت‌وار مشغول آن هستم. تقریباً هر دو سه سال یکی از جلدهایش را چاپ کرده‌ام.

### ❖ «چهل گفتار در مردم‌شناسی میبد» الگوی بسیار مناسبی برای انجام دادن کارهای مردم‌شناسی است.

سعی کرده‌ام همین‌طور باشد. در مقدمه یکی از کتاب‌هایم نوشته‌ام: من با این کار مدعی نیستم که مردم‌شناسی میبد را کامل نوشته‌ام؛ چون اگر معتقد بودم چنین کاری انجام داده‌ام، اسم کتابم را «مردم‌شناسی میبد» می‌گذاشتم ولی می‌بینید که گفته‌ام چهل گفتار. یعنی هنوز گفتارهای زیادی را می‌شود اضافه کرد؛ چرا که واقعاً میبد از نظر فرهنگی خیلی غنی است. قدمت زیادی دارد. تاریخ در آن تسلسل داشته و هیچ بریدگی‌ای ندارد. بناهای تاریخی موجود، قدمت آن را نشان می‌دهد و به همین دلایل جای کار هم خیلی دارد.

آنچه در چهل گفتار در مردم‌شناسی میبد انجام داده‌ام یک راهکار است که نشان داده‌ام و گزینه برای هر یکی از این گفتارهایی که نوشته‌ام، یک کتاب می‌توان نوشت که الان خیلی‌ها شروع کرده‌اند. مثلاً یکی از گفتارهای من درباره زیلوفایی است. الان چندین کتاب راجع به زیلوفایی درآمده و نوشته شده است. یا برای سفالگری یک گفتار ۴۰-۴۰ صفحه‌ای دارم. در حالی که برای آن می‌توان یک کتاب مستقل نوشت، چنان‌که بعضی نوشته‌اند. بنابراین وقتی می‌گویم برای هر یک از این گفتارها می‌شود یک کتاب نوشت، اغراق نمی‌کنم.

### ❖ چیز دیگری که برایم جالب و قدری عجیب است، این است که شما اولین کتابتان را حدود ۶۰ سالگی به چاپ رسانده‌اید. به نظر می‌رسد شما که سال‌هاست به پژوهشگری مشغولید، خیلی زودتر باید کتاب‌هایتان را منتشر می‌کردید. چرا انجام ندادید؟

برای این که در پی نوشتن کتاب نبودم. جالب اینجاست که هیچ‌کدام از این کتاب‌ها را نسپردم تا اداره خودمان چاپ کند درحالی که انتشارات خیلی خوبی داشت. من حتی عضو شورای کتاب بودم. خودم داور کتاب بودم؛ ولی در فکر این نیفتادم که یک کتاب خودم را بدهم چاپ کنند. ضمناً من کارم را با مقاله نویسی شروع کردم، چون فکر می‌کردم

گرفتند. آن‌ها را احیاء کردم. البته پژوهش‌های مربوط به میبید کار شخصی بوده و ربطی به اداره نداشته است. این‌که خیلی‌ها فکر می‌کنند آدم‌که بازنشسته می‌شود، دیگر از کار می‌افتد و به درد نمی‌خورد، درست نیست. فوق‌لیسانس‌م را هم بعد از بازنشستگی گرفتم، یعنی بعد از بازنشستگی فعالیت‌م بیشتر شده و بیش‌ازپیش مشغولم. برای خودش نوعی جنون است.

### چه موقع ازدواج کردید و حاصل این ازدواج؟

من سال ۱۳۵۱ ازدواج کردم. همان موقعی که دبیر شدم، حکم استخدامی را با قبالة ازدواج با هم گرفتم. به اسدآباد رفتیم و اتفاقی گرفتیم و مدتی آن‌جا زندگی کردیم. سه دختر دارم که هیچ‌کدام گرفتار کار من نشدند ولی علاقمند هستند و در کارها یاری‌ام می‌کنند. مثلاً دخترم که برای ادامه تحصیل به آلمان مهاجرت کرده و همان‌جا هم مانده است، طراح است و طرح جلد کتاب‌هایم بر عهده اوست. دختر دیگرم گاهی کارهای ویرایشی کتاب‌ها را انجام می‌دهد و یکی دیگر از ایشان کارهای صفحه‌بندی و تایپ را.

### تحصیلات دانشگاهی فرزندان‌تان؟

یکی دکتر است و تحصیلاتش در حوزه بیولوژیک است. دختر دیگرم که آلمان است، سه تا لیسانس دارد. فوق‌لیسانس هم دارد. یکی هم لیسانس ریاضی دارد؛ ولی خانه‌دار است.

### شما وقتی دانشجوی دانشگاه‌های مشهد و تهران شدید، دیگر به یزد برگشتید؟

ارتباطم با یزد قطع نشد. مرتب می‌رفتم و می‌آمدم. این ارتباط



از آمریکا، انگلیس و از فرانسه می‌آمدند و کارگاه‌های آموزشی برگزار می‌کردند یا نیروهای ما برای کارآموزی به کشورهای مختلف می‌رفتند. این رفت‌وآمدها باعث انتقال تجربه می‌شد. یکی از برنامه‌های خوبی که مرکز مردم‌شناسی داشت، این بود که تمام کارشناسانش را به دانشگاه‌های معتبر دنیا بفرستد که در رشته‌های مردم‌شناسی تحصیل کنند. خیلی‌هایشان را هم فرستاد. متأسفانه این‌ها این مرکز را به هم ریختند و سازمانی به اسم سازمان میراث‌فرهنگی به وجود آوردند که دیگر هیچ‌وقت نتوانست در حد حتی یکی از این مراکز، کار کند. شما می‌توانید آثاری را که آن وقت‌ها چاپ شده، ببینید و با دوره‌های بعدتر مقایسه کنید و تفاوت را دریابید. پیش‌تر کارهای خیلی خوبی انجام می‌شد. مدیری هم که داشتیم، آدم فرهنگی و علاقه‌مندی بود. فضای کاری‌مان فوق‌العاده فرهنگی بود. اصلاً آدم آن‌جا به یک وارستگی می‌رسید. همه در فکر خواندن و دانستن و انتقال تجربه به هم بودند. برعکس حالا بود که همه برای هم می‌زنند که جای همدیگر را بگیرند! آن موقع همه مثل یک خانواده بودیم. یک خانواده‌ای که پنج، شش تا بچه دارند و خود بچه‌ها همدیگر را بزرگ می‌کنند. در این خانواده سنتی اصلاً نیازی نیست که پدر و مادر کاری به کار بچه‌ها داشته باشند. شاید روز بیاید و شب بشود و اصلاً بچه‌هایشان را نبینند؛ ولی بچه‌ها زیر بال همدیگر را می‌گیرند. آنجا هم یک چنین فضایی حاکم بود، یعنی همه زیر بال همدیگر را می‌گرفتند. رقابت‌هایی بود، ولی رقابت‌های سازنده بود. واقعاً آدم آموزش می‌دید و یاد می‌گرفت.

### در حال حاضر روزی چند ساعت کارهای پژوهشی انجام می‌دهید؟

متأسفانه، الان جامع‌الامراض شده‌ام. دیابت دارم که ضعف و تنبلی می‌آورد. آرتروز گردن هم دارم که نمی‌توانم زیاد کار کنم. مجبورم دراز بکشم و کتاب را بالای سرم بگیرم و مطالعه کنم. با کامپیوتر هم که کار می‌کنم، اذیت می‌شوم؛ ولی باین حال تقریباً روزی ده تا یازده ساعت کار می‌کنم. همین مراروی پا نگه داشته است. از سال ۱۳۸۱ که بازنشسته شده‌ام تا الان که حدود بیست سال می‌گذرد، دقیقاً بیست کتاب نوشته‌ام. درست سالی یک کتاب. همه آن‌ها را بعد از بازنشستگی نوشته‌ام. البته مواد خام آن را در طول سی سال خدمتم گرد آورده‌ام که گزارش‌های آن را هم به سازمان داده‌ام؛ اما از سرنوشتشان اطلاعی ندارم. آنچه چاپ کرده‌ام تلفیقی از همان گزارش‌ها است. گزارش‌هایی که سال‌ها در سازمان نه تنها بلااستفاده ماندند که مورد سوءاستفاده قرار

## 📌 به نظر شما یک یزدی اصیل و تمام‌عیار دارای چه ویژگی‌هایی است؟

یکی این که یزدی اصیل به لهجه‌اش وفادار است. خیلی‌ها را داریم که با وجود این که چندین سال است اینجا هستند، لهجه‌شان محفوظ مانده است. حتی بعضی هم که تغییر لهجه داده‌اند، وقتی پای حرفشان می‌نشیند، بند را آب می‌دهند و یک دفعه وسط صحبت‌هایشان یک اصطلاح یزدی می‌گویند. یزدی غیر از لهجه‌اش ویژگی‌هایی دارد که هر جا برود قابل شناسایی است. صداقت، درستکاری، و وفاداری از خصلت‌های همه‌گیر یزدی است. یزدی معتقد و متعهد است.

## 📌 از نحوه چاپ و انتشار کتاب‌هایتان بگوئید و این که تا چه اندازه سازمان‌ها و نهادهای متولی از چاپ و انتشار این کتاب‌ها حمایت می‌کنند؟

نمی‌شود گفت که حمایت می‌کنند. باید آشنا یا دوستی در آن نهادها پیدا کنی یا شناختی از شما داشته باشند. بیشتر رابطه در آن‌ها حاکم است تا ضابطه. خودشان را متعهد نمی‌دانند که حتماً کاری که شما کرده‌اید، حمایت مالی کنند.

من جلد اول تا سوم «چهل گفتار در مردم‌شناسی میب» را با هزینه خودم چاپ کردم. برای چاپ جلد چهارم یکی از دوستانم، آقای دکتر رشیدی که میبیدی است، حامی مالی ام بودند. جلد پنجم برادرم و همسرش. جلد ششم یکی دیگر از دوستانم و جلد هفتم و هشتم همسرش. در مقابل ایشان فقط شرمندگی‌اش برایم مانده که حتی نتوانسته‌ام سرمایه اولیه‌شان را که گذاشته‌اند، برگردانم.

یکی از اقوام ما همیشه به من می‌گوید: «تو یا دیوانه‌ای و یا عاشق! در این شرایط و با این مکافات کتاب می‌نویسی و روی دستت می‌ماند! آخر این چه کاری است؟!» پاسخ می‌دهم: هم عاشقم، هم دیوانه. عشق من پژوهش است و همین که یافته‌هایم را سامان می‌دهم و می‌نویسم، راضی‌ام. دیگر در فکر نام و مال و ثروت نیستم که بخواهم از این راه به نان و آبی برسیم.

## 📌 کتابی است به اسم «پشت دریچه‌ها» نوشته شهین حنانه. مجموعه گفت‌وگوهایی است با همسر مفخر فرهنگ و ادب کشور. گویی کتاب در پی آن است که از نقش‌آفرینی همسر هنرمندان در خلق آثارشان پرده بردارد. شما خودتان از نقش همسران در کارهای پژوهشی‌تان بگوئید.

نقش همسرم بردباری‌اش است. من در خانه هم که هستم،

هنوز هم ادامه دارد؛ اما از همان وقتی که دانشجوی دانشگاه تهران شدم، در این شهر ماندنی شدم.

## 📌 در حال حاضر چه پژوهش‌هایی در دست دارید؟

در حال حاضر دو پژوهش در دست دارم. یکی به نام «فرهنگ عامه میب» که خلاصه‌ای از مجموعه کتاب‌های «چهل گفتار در مردم‌شناسی میب» است و نزدیک به نهصد صفحه می‌شود. کار دیگری هم در دست دارم که کار خیلی وسیعی است؛ و آن «بازی‌های استان یزد» است. در این پژوهش از اسناد موجود در آرشیو مرکز تحقیقات صدا و سیما و واحد فرهنگ مردم آن سازمان استفاده می‌کنم. دوره تاریخی این پژوهش‌ها از زمان زنده‌یاد انجوی شیرازی (حدود سال ۱۳۴۷) تا سال ۱۴۰۰ شمسی است. کار مفصلی است. به عنوان نمونه برای یک بازی «آتلک‌توت و تلک» بیست و پنج روایت ذکر کرده‌ام. بازی پرسامدی است.

شخصی به اصطلاح خودش این بازی را تحلیل و در شبکه‌های مجازی منتشر کرده بود. نوشته بود: «این بازی ریشه‌های استعماری دارد. هندس‌ون فلان است و عمه‌قزی بهمان» در پاسخش گفتم: این واژه‌ها تنها برای جور کردن وزن و قافیه‌اند. معنای خاصی ندارند که بخواهیم آن را تحلیل کنیم و نتیجه بگیریم. کلماتی هستند بی‌معنا و مقفا که در اصطلاح مردم‌شناسی به «هیچانه» موسومند. کودکان که به معنا توجه ندارند از موزون بودن هیچانه لذت می‌برند. به همین سبب در اشعار کودکانه پر کاربرد است. آن شخص که فکر می‌کرد شاهکاری کرده قدری رنجید و ناراحت شد.

## 📌 اگر قرار باشد بین کتاب‌های زیادی که مطالعه کرده‌اید، لطفاً به نام چند کتاب اشاره کنید که بیشتر دوستشان داشته‌اید و عنوانشان ملکه ذهن‌تان شده است.

در زمینه‌های مختلف مطالعه می‌کنم. به‌ویژه در موضوعات جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، و تاریخ. به رمان‌های درجه یک مثل «بینوایان» خیلی علاقه‌مند بودم. کتاب‌هایی که خیلی روی من تأثیرگذار بوده و سعی کردم از آن‌ها الهام بگیرم، یکی «آزادی یا مرگ» بود و یکی «جان شیفته». همین‌طور کتاب «ژان کریستوف». ژان کریستوف را چند بار خوانده‌ام. به جلد سوم و چهارم‌ش که رسیده‌ام، حیفم آمده! ترسیده‌ام که تمام شود! و دوباره خواندنش را از اول شروع کرده‌ام. متن آن را خیلی دوست دارم. به آثار بیشتر نویسندگان معتبر جهانی مثل داستایوفسکی و تولستوی علاقه‌مند بوده‌ام.

مخاطبانش کاسته شده است.

**❖ به نظر می‌رسد منابع شما در پژوهش‌های مردم‌شناسی، بیشتر میدانی است و کمتر به منابع کتابخانه‌ای متکی هستید. نظر خودتان چیست؟**

البته نمی‌توانیم از کارهای انجام شده جدا باشیم. حتماً آن‌ها را مطالعه می‌کنم. باید بدانم چه کارهایی انجام شده است و باید بدانم چه مسائلی نادیده گرفته شده که بیشتر به آن‌ها بپردازم. چون هر کسی یک قلم و یک دیدگاهی دارد. از کارهای انجام شده جدا نیستم؛ ولی بیشتر تکیه‌ام به اطلاعات میدانی است.

### ❖ استاد جانب‌اللهی آرزوی‌تان چیست؟

عمرم وفا کند که همه کتاب‌هایم را چاپ کنم. آرزویم این است که فقط عزرائیل مهلت دهد که چهار-پنج کتاب دیگری که دارم و برایشان خیلی زحمت کشیده‌ام، سامانی پیدا کنند.

### ❖ با کسانی که برایشان قلم زده‌اید و مقاله و کتاب نوشته‌اید، چه صحبتی دارید؟

قدر فرهنگ خودشان را بدانند. برایش حرمت قائل باشند. نمی‌گویم کتاب‌های امثال ما را بخرید. می‌گویم به آنچه دارید، بها بدهید. برای داشته‌های فرهنگی‌مان ارزش قائل باشید. هویت ما همین فرهنگ ماست. آن را دست‌کم نگیریم.

بعضی از دوستان می‌گویند: «شاید خیلی‌ها از چیزهایی که تو می‌نویسی، خوششان نیاید؛ دستشان را رو می‌کنی، فرهنگشان را رو می‌کنی» ولی من می‌گویم، فرهنگ چیزی نیست که آدم از آن خجالت بکشد؛ واقعاً ارزش دارد. نباید به آن بهای کمی داد. این‌ها میراث پدران ماست. قرن‌ها و شاید هزاران سال، سینه‌به‌سینه انتقال یافته و تداوم پیدا کرده است. در هر گوشه این سرزمین، آداب و رسومی جاری است که ریشه در فرهنگ هزاران ساله دارد. بعضی‌ها آن را تعبیر می‌کنند به خرافات ولی این‌ها خرافات نیست. این‌ها بازمانده فرهنگ‌های پیشین است که به این شکل باقی‌مانده است. زاینده تجربیات پدران ماست. چه بسا که هنوز هم خیلی از آن‌ها کارآمد باشد. این‌طور نیست که ما آن‌ها را به دید خرافات ببینیم و به قول میبدی‌ها بگوییم: «این‌اگف پای چَخ زَنکاست». واقعاً این شکل نیست. به یادم می‌آید همیشه پدرم هر وقت می‌خواست حرفی را رد کند، می‌گفت: «این‌ها حرف‌های کلثوم ننه است.» درحالی‌که در همان کتاب «کلثوم ننه» گوشه‌هایی از فرهنگ مردم را می‌بینید. مادران با همین‌ها بچه‌هایشان را بزرگ کردند. ما با همین باورها

انگار نیستیم. همسر می‌گوید: «تو در خانه هم که هستی، ما تو را نمی‌بینیم». درست هم می‌گوید. صبح که می‌شود به اتاق کارم می‌روم و ظهر که می‌شود یک‌دفعه از داخل اتاق اعلام می‌کنم که من آمدم، یعنی برای ناهار آمدم. ناهار می‌خورم و بعد وقت خوابم است. پس از استراحت دوباره مشغول کار می‌شوم و تا دیروقت ادامه می‌دهم. همین که چنین شرایطی را تحمل می‌کند و مرا به حال خودم می‌گذارد و اعتراض نمی‌کند، بزرگ‌ترین خدمت است که کم هم نبوده و نیست.

گاهی احساس شرمندگی می‌کنم که برخورد خیلی پدرسالارانه و شوهرسالارانه است، یعنی خیلی مستبدانه عمل می‌کنم؛ ولی باز هم می‌بینم کارهای پژوهشی‌ام روی دستم مانده است. برایشان سال‌ها خاک و آفتاب خورده‌ام. زحمت کشیده‌ام. کلمه‌اش را از دهان مردم بیرون کشیده‌ام و باید به نتیجه‌شان برسانم. اگر من بروم، سرانجامی نخواهند داشت. باید یافته‌هایم را سامان دهی کنم که شاید به درد یکی بخورد. [استاد محمد سعید جانب‌اللهی می‌خندد و ادامه می‌دهد] مثلاً یک دانشجو می‌تواند بردارد و به اسم رساله خودش جا بزند یا از آن استفاده‌هایی کند.

### ❖ شما در نشر اطلاعاتی هم که جمع‌آوری می‌کنید، بسیار دست و دلباز هستید؛ پیش از آن که یافته‌هایتان را به چاپ برسانید، در شبکه‌های مجازی به اشتراک می‌گذارید.

چون می‌بینم کسی کتاب نمی‌خرد. الان هم که شبکه‌های مجازی دایر شده است. مردم هم که لقمه حاضر و آماده می‌خواهند و رسیدن به خواسته‌هایشان در این شبکه‌ها نسبت به کتاب خیلی سهل‌الوصول‌تر است. گزیده‌هایی از همه کارهایم را در آن‌ها به اشتراک می‌گذارم. زمانی ده وبلاگ داشتم. مدیریشان خسته‌ام کرد. رهایشان کردم و گرنه برای هر موضوعی یک وبلاگ داشتم. مثلاً یکی فقط راجع به عشایر بود. یکی فقط درباره یزد بود. یکی فقط میبید. تقسیم‌بندی کرده بودم و کار می‌کردم. رسیدگی به آن‌ها وقت زیادی می‌خواست و اگر به آن‌ها رسیدگی می‌کردم از چاپ کتاب‌هایم می‌ماندم؛ بنابراین رهایشان کردم.

یکی دیگر از دلایل مهمی که وبلاگ‌ها را رها کردم این بود که گاهی پشتیبانی فنی‌شان دچار اختلال و مشکل می‌شد و اطلاعاتی را که بارگذاری کرده بودم، حذف می‌شدند. دیدم این‌همه زحمتی که می‌کشم، ماندگار نیست؛ بنابراین رها کردم. حالا تنها وبلاگی که دارم که راجع به فرهنگ عامه میبید است که آن هم مدتی است به روزرسانی نشده و در نتیجه از تعداد

❗ **یادی کنید از رفقای قدیمی‌تان.** از دوستان دوران مدرسه یا کسانی که خیلی با آن‌ها دم‌خور و همنشین بودید و خاطرات خوبی از ایشان دارید.

یکی از سختی‌های جوان‌مرگ نشدن این است که مرگ دوستان را می‌بینی. خیلی هایشان رفته‌اند و زود هم رفته‌اند. الان حضور ذهن ندارم که به نام بگویم. خیلی هایشان رهگذر بودند، یعنی دوستانی بودند که یک سال، دو سال با هم بودیم. یکی از ویژگی‌های شخصیتی من این است که آن‌ها را فراموش نمی‌کنم. آن‌ها ممکن است مرا فراموش کرده باشند. وقتی دانش‌آموز بودم، بعضی از مجلات صفحه‌هایی داشتند که نشانی افرادی را درج می‌کردند که درخواست مکاتبه و نامه‌نگاری با دیگران داشتند. مثلاً بعضی افراد نشانی‌شان را می‌دادند و می‌گفتند ما دوست داریم با یزدی‌ها و با بچه‌های یزد مکاتبه داشته باشیم و من برای همه آن‌ها نامه می‌نوشتم. باور می‌کنی؟ بعد از گذشت چند دهه در سفرهای مردم‌شناسی که می‌رفتیم، می‌گشتم و آن‌ها را پیدا می‌کردم. مثلاً سال ۱۳۴۲ با یک پسری در مراغه آذربایجان مکاتبه داشتم و سال ۷۶-۷۵ در سفر به مراغه گشتم و او را پیدا کردم. پیگیر بودم که بدانم دوستانی که زمانی با هم مراد داشتیم، چه سرنوشتی دارند.

❗ **اگر قرار باشد فروتنی یا ملاحظه را کنار بگذارید و از ویژگی‌های اخلاقی خودتان بگویید، چه مواردی را بیان می‌کنید؟**

ویژگی‌هایی همان‌هایی است که همه یزدی‌ها و میبدی‌ها دارند. بالاخره من هم یکی از آن‌ها هستم. هیچ وجه مشخصه‌ای ندارم که نسبت به دیگران برگزیده باشم. تافته جدا بافته نیستم و چیزی ندارم که نسبت به دیگران مشخص‌تر باشد.

از خصلت‌هایی این است که خیلی زودرنجم. شاید دلیل زودرنجی‌ام این باشد که از نعمت مادر محروم بودم. باور می‌کنی؟ شاید بیست سال پیش شخصی حرفی به من زده و من هنوز یادم مانده است. مثلاً در ذهنم مانده است که رفته‌ام از فروشنده‌ای چیزی خریده‌ام و او با من بد برخورد کرده است. شاید او بعد از این همه سال ده تا کفن هم پوسانده باشد؛ ولی از جلوی آن مغازه که رد می‌شوم به یاد آن ماجرا می‌افتم. برخورد‌های خوبی که آدم‌ها با من کرده‌اند، یادم نیست؛ ولی اگر کسی برخورد بدی داشته در ذهنم هست. متأسفانه این خصلت را دارم که خصلت بدی هم است. نه این‌که از کسی کینه به دل بگیرم، ولی وقتی یادم می‌افتد، آزارم می‌دهد.

بزرگ شدیم. با همین تجربیاتی که چه بسا خیلی از آن‌ها خام هم بوده؛ ولی به هر حال تجربه بوده است.

❗ **آیا نویسنده کتاب «کثوم ننه» در توصیفاتش اغراق نکرده است؟ به نظر می‌رسد دید انتقادی نسبت به باورها داشته است. گویی بخشی از آداب و رسوم را به طنز کشیده و به همین سبب به بعضی از مسائل، بیش از اندازه شاخ‌وبرگ داده است.**

نه. واقعیت هست. هنوز هم که اصطلاحاً خیلی متریقی شده‌ایم، این باورها وجود دارد. شاید به قول شما جنبه طنز به آن داده است؛ ولی غلو نکرده است. خیلی از این باورها هنوز هم کامیاب بین زنان سالخورده وجود دارد و به آن پایبند هستند. در بین تحصیل‌کرده‌ها هم کسانی هستند که مثلاً می‌گویند اگر شنبه به من پول بدهی، تا شنبه دیگر پول دارم یا اگر چهارشنبه پول بدهی، چهار برابر می‌شود. باورهایی از این دست زیاد داریم که هنوز هم رواج دارد.

❗ **اشاره‌ای فرمودید که چهار-پنج کتاب است که می‌خواهید نوشتن و انتشارشان به سرانجام برسد. موضوع این کتاب‌ها چیست؟**

یکی با موضوع قوم‌شناسی شاهسون است. کار دیگر درباره شاهرود است. یک کار هم راجع به عشایر عرب که می‌خواهم ساماندهی کنم.

من درباره تمام شهرهای اقماری تهران کار پژوهشی کرده‌ام. دور تهران را گشته‌ام و شهرهایی مثل ورامین، شهرری، شمیران، شهریار و... را بررسی کرده‌ام. متأسفانه مجال و امکانی ندارم و گرنه برای هر یک از این شهرها می‌توانم کتاب‌های مستقل بنویسم. همان کاری که برای یزد کرده‌ام و تقریباً تمام یزد را گشته‌ام و پژوهش کرده‌ام. در یزد هیچ شخص یا ارگانی نیست که حمایت کند تا برای هر کدام از شهرهای کتابی مستقل اختصاص دهم یا حمایتی نیست که همان کاری را که برای میبد انجام داده‌ام برای شهر یزد انجام دهم؛ بنابراین همه یافته‌هایم را از مناطق یزد با هم تلفیق و به صورت مردم‌شناسی تطبیقی کار کرده‌ام. با چاپ کتاب «مردم‌شناسی تطبیقی یزد» اطلاعاتی که در طول سال‌ها جمع‌آوری کرده‌ام، محفوظ می‌ماند. در ضمن یک کار مقایسه‌ای هم انجام شده است. برای شهرهای اقماری تهران، کاری تطبیقی مانند پژوهش یزد می‌توان انجام داد. کاری مثل سفرنامه بلوچستان هم می‌توان کرد. باید یکی از این دو روش را انتخاب کنم.

## از سال‌ها تحقیقات میدانی، یکی دو تا خاطره تعریف کنید. خاطره از کاری که خیلی پرمشقت بوده یا یک اتفاق خاصی در مسیر آن افتاده است.

بعضی خاطره‌هایم را اگر بخواهم بگویم، احساساتی می‌شوم و گریه‌ام می‌گیرد. همیشه من جاهایی می‌رفتم که کمتر کسی رفته باشد.

خاطره‌ای از گیرافتادن ماشینمان در سیل بگویم. مناطق بلوچستان کویری است. گاهی می‌بینی همه جا خشک است؛ اما ناگهان رگباری می‌گیرد و سیلی راه می‌افتد. ما یک بار از رودخانه‌ای می‌خواستیم رد شویم که اتومبیل در گل نشست. هیچ‌کسی نبود که به دادمان برسد. هوا سرد بود. شلوارم را بالا زده بودم که به راننده کمک کنم تا ماشین را از گل بیرون بکشد. در همان زمان یک بلوچ رسید و وضعیت ما را دید. اشک از چشمانش سرازیر شد. می‌گفت: «شما با این وضع دارید برای ما زحمت می‌کشید». نمی‌دانم؛ گمان می‌کرد ما داریم نان و آبی برایش می‌بریم یا می‌دانست کار ما فرهنگی است و برای کسی نان و آبی ندارد؟! این ماجرا روی من خیلی تأثیر گذاشت که بلوچ چقدر صادق و قدردان و قدرشناس است. اگر از کسی خدمتی ببیند، قدرش را می‌داند. این نکته همیشه در ذهنم مانده است.

یک بار دیگر در حال بازگشت از دهات بلوچستان بودیم. یکی از روستاهای میرجاوه بود. جاده را تازه، تیغ انداخته بودند و خاک‌ها را وسط جاده جمع کرده بودند. راننده می‌خواست به سمت دیگر جاده برود. از روی خاک‌های میان جاده که رد شد، سنگی به لاستیک ماشین گرفت و آن را سوراخ کرد. هنوز خیلی از آن ده دور نشده بودیم. راننده به ده رفت و همراه با یک تراکتور برگشت که ماشین را تا شهر یکدک بکشد. شخصی که برای کمک آمده بود دائم اظهار خوشحالی می‌کرد که یک بار هم این بلا سر شما بیاید تا بفهمید ما چه می‌کشیم. گفتیم: «ما کاره‌ای نیستیم و خودمان هم یک فلک زده‌ای مثل شما هستیم؛ نه پستی داریم و نه مقامی». برایم خیلی جالب بود که خیلی اظهار خوشحالی می‌کرد که حالا برو به اربابان بگو که بلوچ‌ها چه بدبختی‌هایی می‌کشند. می‌گفت: «این جاده را تیغ انداخته‌اند؛ ولی خاک‌هایش را جمع نمی‌کنند. هر روز همین آش و کاسه است. این دفعه نوبت شما شده».

کار ما همیشه سؤال برانگیز بوده است. بعضی تصور می‌کنند «مردم‌شناسی» یعنی ساواکی بودن! یعنی جاسوس بودن! یک دفعه یکی از اهالی میبد پرسید: «چه کاره‌ای؟» گفتم: «مردم‌شناس». او بدون خداحافظی پا به فرار گذاشت و رفت.

گمان می‌کرد ساواکی هستیم! دست بر قضا بعد از انقلاب که برای ورود پذیرفته‌شدگان به دانشگاه، تحقیقات محلی می‌کردند، روی در اتاق مربوط به این امور نوشته بودند: «مردم‌شناسی» ما هم آن موقع زیر پوشش وزارت علوم بودیم. به ایشان می‌گفتم: این که شما فکر می‌کنید، مردم‌شناسی نیست. این مسائل را همیشه داشتیم.

## اگر قرار باشد بین مقاله‌ها و کتاب‌هایتان بخشی را به عنوان برگزیده انتخاب کنید، کدام مطلب است؟

در پاسخ به این پرسش یاد قصه‌ای افتادم. جنگلی بود پر از پرنده. بارندگی نشده بود و خشکسالی آمده بود. آب کم بود. پرنده‌گان مجبور به کوچ شدند. بچه‌هایشان را که توان پرواز نداشتند، گذاشتند و به جنگلی جدید رفتند. از بین پرنده‌گان، طاووسی بود که مرتب برای بچه‌اش غذا می‌برد و دوباره برمی‌گشت.

روزی کلاغ به او گفت: من هم به تو غذا می‌دهم، وقتی غذا برای بچه‌ات می‌بری، این غذا را به بچه من هم بده.

طاووس گفت: بچه تو را چطور پیدا کنم؟

کلاغ گفت: بچه من از همه بچه‌ها خوشگل‌تر است، از همه قشنگ‌تر است. هر بچه‌ای از همه قشنگ‌تر بود، بچه من است. غذا را به او بده.

طاووس قبول کرد و رفت. بعد از مدتی که خشکسالی تمام شد و وضعیت عادی شد، پرنده‌گان به جنگل خود برگشتند. بچه کلاغ به مادرش گفت: همه پرنده‌گان برای بچه‌هایشان غذا می‌فرستادند، تو چرا برایم غذا نفرستادی؟ فکر نکردی اینجا از گرسنگی بمیرم؟

مادر گفت: من که همیشه به طاووس غذا می‌دادم که برایت بیاورد.

بچه گفت: کسی غذایی برای ما نیاورد.

کلاغ پیش طاووس رفت و گفت: این همه غذا به تو دادم، چرا به بچه‌ام ندادی؟! طاووس گفت: تو گفتی این را ببر و به خوشگل‌ترین بچه بده. من هم هر چه نگاه کردم، از بچه خودم خوشگل‌تر ندیدم و این غذا را هر دفعه می‌دادم به بچه‌های خودم. من در واقع سفارش تو را عمل کردم.

بین کتاب‌هایم اگر مجبور به انتخاب باشم، جلد چهارم «چهل گفتار در مردم‌شناسی میبد» را ترجیح می‌دهم. عنوانش «صنایع کهن بومی و دانش عامه» است. به نظر من کتاب پر باری است. در آن به موضوعاتی پرداخته‌ام که تا به حال کمتر کسی به آن‌ها پرداخته است. یکی از آن موضوعات «مالکیت» است. بخش



گرفته‌ام، و خودم صفحه‌بندی کرده‌ام؛ بنابراین ممکن است در بعضی قسمت‌ها ایراد داشته باشد. اگر معجزه‌ای می‌شد و همان موقع کسی زیر بالم را می‌گرفت، چه بسا کتاب‌هایم با کیفیت بهتری چاپ می‌شد. کما این‌که کتاب‌هایی را می‌بینیم که موضوع و محتوای جالبی ندارند، اما خیلی شیک چاپ شده‌اند. آن مثالی که راجع به قنات برایتان زدم، خیلی برای من دردآور است. شهر یزد شهر قنات است. این همه مقنی شناخته شده، ورزیده و معروف یزدی داریم. این نویسنده نرفته است با یکی از این مقنی‌ها صحبت کند و راجع به مطلبی که می‌خواهد بنویسد از یک صاحب‌نظر بپرسد. رفته با کسی صحبت کرده که در این عوالم نیست. پاسخ چرندی شنیده و همان را چاپ کرده است.

من در پژوهش، پدر خودم را برای کشف موضوعی در می‌آورم. بارها شده برای یافتن یک مطلب از تهران به میبد سفر کرده‌ام. بارها شده برای نوشتن یک کلمه، دو ساعت تلفنی صحبت کرده‌ام تا توجیه شوم. وقتی امروز جمله‌ای را در کتابم می‌نویسم، فردا شخص دیگری به آن استناد می‌کند. نباید ادعایم بی‌اساس باشد. یکی از وظایف پژوهشگر، تعهد اخلاقی است. اعتقاد به این‌که آنچه را می‌نویسد، حتی الامکان درست است. ممکن است با همه تلاش و دقت باز هم نکته‌ای از قلم بیفتد، کلمه‌ای بد تایپ شود، یا اصطلاحی بد شنیده شود و درست درج نشود. لااقل وجدان پژوهشگر راحت است که همه تلاش خود را در پژوهش به کار برده است؛ ولی ماجرا اینجاست که بعضی‌ها در ثبت اطلاعات نادرست خیلی بی‌باک هستند و همه چیز می‌نویسند.

### 📌 یکی از کتاب‌های اخیرتان «جلوه‌هایی از تمدن کاریزی» نام دارد. اشاره‌ای به پیشینه طرح این اصطلاح و موضوع بفرمایید.

قبلاً دانشمندی به نام «ویتفولگل» با موضوع استبداد شرقی مطالبی را مطرح کرد. نظریه تمدن کاریزی برعکس آن می‌گوید. تمدن کاریزی برخاسته از یک حکومت مردم‌بر مردم است. مدیریت کاریزی به قول امروزی‌ها دموکراتیک عمل می‌کرده است. در نظام آبیاری کاریزی، حقوق مردم رعایت می‌شد. خیلی حق انتخاب به مردم می‌داد. کسی که انتخاب می‌شد، باید آدم درستکار، صادق و خدمت‌گزار مردم باشد. حقوق مردم را ضایع نکند. نظریه تمدن کاریزی از همین اواخر تقریباً همزمان با طرح استبداد شرقی، مطرح شد. آقای دکتر محمدحسین پاپلی هم کتابی با عنوان «فرهنگ و تمدن کاریزی» دارد.

عمده این کتاب درباره «طب سنتی» است. این طب سنتی چیز عجیبی است. شگفت‌آور است که چطور آدم‌ها خودشان را با شرایط محیط سازگار می‌کردند؟ از پیش پا افتاده‌ترین چیزهایی که مثلاً در زندگی‌شان وجود داشته، برای درمان استفاده کرده‌اند. مثلاً باران که می‌آمده، از گل آب ناودان برای درمان بیماری استفاده می‌کرده‌اند. آدم واقعاً شگفت‌زده می‌شود که از کجا به این مسئله پی برده‌اند! از پیش پا افتاده‌ترین چیزها سود می‌برده‌اند. واقعاً تعجب‌آور است.

برای کتاب «جلوه‌هایی از تمدن کاریزی» هم خیلی زحمت کشیدم. متأسفانه این کتابم خیلی مظلوم واقع شد. شرایط اقتصادی به‌گونه‌ای شده است که این چهارنفری هم که چهارتا کتاب می‌خریدند، دیگر توان خرید کتاب ندارند. کاغذ گران است. هزینه‌های چاپ بالاست. کتاب گران در می‌آید و کسی که اهل کتاب است، برای خرید آن باید نان را از دهان بچه‌اش بزند تا یک کتاب بخرد.

بعضی از اهالی میبد تصور اشتباهی دارند و می‌گویند: ما همه مطالبی را که در کتاب «چهل گفتار در مردم‌شناسی میبد» گردآوری شده است، می‌دانیم. در صورتی که خیلی از تحصیل‌کرده‌هایش هم بی‌اطلاع‌اند. فکر نکنیم یک میبیدی همه فرهنگ میبد را می‌داند. چه بسیاری از واژه‌ها یا آداب و رسوم که برای میبد است اما خیلی‌ها آن‌ها را فراموش کرده‌اند یا با آن‌ها برخورد نداشته‌اند و تعجب می‌کنند که متعلق به فرهنگ میبد است؛ بنابراین به همسپهرانم توصیه می‌کنم این تصور اشتباه را نداشته باشند که چون کتاب مردم‌شناسی میبد درباره میبد است، همه‌اش را می‌دانند. اطلاعاتی در آن است که بچه‌هایمان باید بخوانند و بدانند تا فرهنگ میبد، فراموش نشود. به خصوص الان که مهاجرپذیری میبد، شرایط خیلی بدی را بر آن حاکم کرده است. این مهاجرپذیری در حال از بین بردن کامل فرهنگ بومی است. آش شله‌قلمکاری درست شده است که پیامدهای بدی خواهد داشت. نتیجه‌اش این می‌شود که بچه‌های مان بین چند فرهنگ سرگردان می‌مانند و سرخورده می‌شوند.

### 📌 استاد جانب‌اللهی؛ افتخار دارم که در منزل شما هستم و تعدادی از کتاب‌هایی که منتشر کرده‌اید، روبروی ماست. با چه هدفی در آن‌ها حاشیه‌نویسی کرده‌اید؟

به خصوص کارهای اولیه‌ام که تجربه‌ام کمتر بوده، اشکالاتی دارد. چون از جایی حمایت نمی‌شدم، همه کارهای کتاب‌ها را خودم انجام دادم. تایپ آن‌ها را خودم کرده‌ام، عکس‌هایش را خودم

# کتاب مردم‌شناسی تطبیقی استان یزد چگونه پایه عرصه وجود گذاشت

محمد سعید جانب‌اللهی



نمونه‌ای از قطب دامداری انتخاب کردیم. اتفاقاً یک روز دهدار ندوشن را در دفتر فرمانداری دیدم و به او گفتم که ما چنین پروژه‌ای داریم. می‌دانم که ندوشن مسافرخانه و مهمان‌سرایبی ندارد؛ شما می‌توانید برای دو سه روز محل اقامتی در اختیار گروه بگذارید و چون یک خانم هم از اعضای هیئت ماست اقلاب به دو اتاق نیاز داریم. از پیشنهاد من استقبال کرد و گفت: «حتماً؛ بله؛ برای مهمانان محل اقامت داریم.» چند روز بعد به پشت‌گرمی قول دهدار راهی ندوشن شدیم و چون خاطر جمع بودیم، طرف بعداً زظهر حرکت کردیم. جاده پرپیچ‌وخم و کوهستانی بود و اتفاقاً برف‌وبوران هم بر سختی و خطر جاده افزوده بود؛ مضافاً این‌که اداره برای صرفه‌جویی پیرمردی فرتوت با ماشینش برای ما اجیر کرده بود که ضعف بینایی داشت و رانندگی در شب برایش دشوار بود و حالا ما به شب خورده بودیم. چند بار ما را تالب پرتگاه برد و بازگرداند. بالاخره با هر مصیبتی بود به ندوشن رسیدیم. در دهداری کسی نبود، ناچار به در خانه دهدار رفتیم. گفتند دهدار برای سرکشی به روستاها رفته است. مدتی در روستا پرسه زدیم و بار دیگر به سراغ خانه دهدار رفتیم. از آثار چرخ ماشین بر خاک نمور جلوی در خانه مطمئن شدیم که دهدار از ما موریت برگشته

از سال ۱۳۵۴ که رسماً وارد عرصه پژوهش مردم‌شناسی شدم تا زمان بازنشستگی در سال ۱۳۸۱ صدها صفحه یادداشت حاصل پژوهش‌های متعدد و مکرر به استان‌ها و شهرستان‌ها روی دستم مانده بود. گرچه نزدیک به دویست مقاله و مدخل مردم‌شناسی از آن‌ها استخراج کرده و در نشریات معتبر علمی به چاپ رسانده بودم و حدود سی گزارش مردم‌شناسی به آرشیو سازمان افزوده بودم اما این مقالات و آن گزارش‌ها مثل بیچه‌های یتیمی بودند آواره و سرگردان که کمتر کسی به‌ویژه هم‌شهریانم از وجود آن اطلاعی داشت. من از این سرنوشت تلخ‌آزرده خاطر بودم به‌ویژه که به دلیل عدم حضور در حلقه زد و بندهای اداری و تنگ‌نظری‌های رقابتی آن، هیچ‌کدام از گزارش‌هایم توسط پژوهشکده مردم‌شناسی به چاپ نرسید. داده‌های موجود حاصل تلاش بیش از ۵۶ سال پژوهش‌های میدانی در عرصه‌های مختلف مردم‌شناسی استان یزد است که با زحمت و شکنجه زیاد گرد آمده است. برای نشان دادن گوشه‌ای از سختی‌های پژوهش میدانی به یک نمونه آن اشاره می‌کنم. برای مردم‌نگاری شهرستان یزد، ندوشن را که در آن زمان زیر پوشش خضریاد بود و در حوزه حفاظتی یزد قرار داشت به‌عنوان

که بسیاری از آن‌ها در مقاله‌ها و دفاتر هشت‌گانه «چهل‌گفتار در مردم‌شناسی میبید» به چاپ رسیده و فزارهایی از آن با ویرایش جدید برای مقایسه و مطابقه در این کتاب آمده است.

در هر دو مورد سخن را از قنات آغاز کرده‌ام. به قول دکتر پاپلی در مقدمه کتاب دیگرم به نام «جلوه‌هایی از تمدن کاریزی»: «در طول هزاران سال قنات به دولت مالیات، به عوامل دینی وجوهات شرعی، به ارباب حق مالکیت، به اوقاف حق وقف، به مستمندان یاری، به ابزارسازان مقنی‌گری و کشاورزی دستمزد می‌داده است. این سازه نجیب کلیه مخارج خود را پرداخت می‌کرده است و بالاخره به کشاورزان نتیجه زحماتشان را می‌رسانده است. در طول چند هزار سال جز به ندرت هیچ قناتی از دولت کمک و وامی نگرفته است. بهترین حاکمان، تأمین‌کننده امنیت بوده‌اند یا برای چند سال تخفیف مالیاتی داده‌اند. گاه حاکمان و دولتمردان با حساب شخصی خود قناتی ایجاد کرده‌اند. راز پایداری قنات مشارکت مردم و عدم دخالت حکومت و دولت است. این الگوی فرهنگ قنات است» و ارزش آن را دارد که سرفصل هر پژوهشی قرار گیرد.

و فرموده دیگر ایشان درباره این کتاب هم صدق می‌کند: «مقالات و مباحث مطرح شده در این کتاب، ما را به عمق فرهنگ و روابط مدیریتی، اجتماعی و اقتصادی و سیاسی حاکم بر جامعه می‌برد. این مجموعه مقالات می‌تواند راه‌گشای حل بسیاری از مسائل و مشکلات مدیریتی کشور باشد. اگر روزی قرار باشد ما با تالیفیک دانش بومی و مدرن راهکار برون‌رفت مشکلات مدیریتی خود را بیابیم، کتاب‌هایی چون این کتاب بسیار مفید خواهند بود».



■ اتاق کارم در مهمانسرای میراث فرهنگی یزد

پژوهش مردم‌نگاری یزد، سال ۱۳۷۴

است؛ اما هرچه در زدیم کسی در به رویمان باز نکرد. ناچار به سراغ شورا رفتیم. گفتند: رییس شورا در مجلس ختم است. از پیام‌آور خواستیم که برود به او بگوید ما کار فوری داریم؛ آمد. جریان را به او گفتیم. ما را به خانه‌اش برد. گفتیم شماره دهدار را بگیرد با او صحبت کنیم... دهدار پاسخ داد و غافلگیر شد. مچش را گرفته بودیم. وقتی به او گفتیم ما به امید قولی که شما دادید آمدیم و حالا با مشکل بی‌جایی روبرویم. ستیزجویانه گفت: به فرماندار بگویید یک هتل در این‌جا بسازد. با شنیدن این سخن دانستم که دهدار، آبی گرم نمی‌کند و از بلوفی که زده شرمنده است. گوشی را گذاشتم. به میزبان گفتم: ما امشب مهمان تویم تا فردا راه چاره‌ای پیدا کنیم.

اداره امور مالی میراث هم به شکل دیگری خرخره ما را می‌گرفت. مثلاً اگر می‌خواستیم به پاس مهمان‌نوازی رئیس شورا یک جعبه شیرینی برای او ببریم، باید از او رسید و امضا می‌گرفتیم. هرچه داد می‌زدیم ما ساعت‌ها وقت شعریاف و صنعتگر و کاسب می‌گیریم و چه بسا که مجبوریم چند روز این مزاحمت‌ها را ادامه دهیم و نمی‌توانیم که هر بار دست‌خالی به سراغ او برویم و اگر برای جبران خدماتش یک هدیه‌ای به او یا بچه‌اش می‌دهیم، نمی‌شود از او رسید و امضا بگیریم؛ این هم توهین به او و هم توهین به ماست. گوششان فرو نمی‌رفت. برای کوچک‌ترین نیازهایمان در مزیقه بودیم؛ در صورتی که بودجه پیش‌بینی شده در حد نیاز برای پژوهش ما، جلوتر از مرکز به اداره حواله شده بود؛ اما به ما نمی‌دادند و چه بسا به نام ما به زخم دیگری می‌زدند. البته من در استان‌های زیادی پروژه داشته‌ام، حتی یک‌بار هم در استان‌های دیگر با چنین مشکلی مواجه نشدم.

یزد تافته جدا بافته بود. هر بار که به یزد می‌آمدم و با اعصاب خرد برمی‌گشتم با خود عهد می‌کردم که دیگر به این شهر نمی‌آیم؛ اما باز هم عشق به ثبت و ضبط فرهنگ شهرم سختی‌ها را از یادم می‌برد و برای پژوهشی دیگر می‌آمدم و باز هم همان آش بود و همان کاسه.

محتویات کتاب موجود یا از پژوهش‌های میدانی فردی بوده یا کار میدانی گروهی که در پروژه‌های مختلف اداری با سرپرستی مؤلف انجام شده است. هر جا کفه اطلاع‌رسانی همراهم سنگین‌تر بوده به گزارش‌هایی که امروز دیگر فکر نمی‌کنم حتی در آرشیو سازمان میراث‌فرهنگی هم وجود داشته باشد، ارجاع داده‌ام. آنچه مربوط به میبید است برگرفته از پژوهش‌های میدانی شخصی مؤلف است

# خاطرات دختران

## پاتنه آجانب اللهی

طی روزهای بعد کنارشان قرار گرفتند و سعی در جبران عملکرد گذشته‌شان کردند.

کسب اعتماد مردم، علاقه زیاد به مردم، صبوری در برقراری ارتباط و عدم داوری و قضاوت فرهنگ مردم از ویژگی‌های بارز پدر و البته دلیل موفقیت ایشان بود. سعادت‌مندم که در زیر سایه بزرگ‌مردی از این تبارم. بدون تردید فرهنگ مردم ایران امروز وام‌دار قلم بزرگانی چون ایشان است که عمرشان را فدای جاودانگی آن کرده‌اند.

### آناهیتا جانب اللهی

بنده دو سفر پژوهشی با پدر داشتم. اولین سفر سال ۱۳۷۴ بود؛ وقتی نوجوان بودم. این بار کار پژوهشی پدر در شاهرود بود و موضوع پژوهش مردم‌نگاری شهرستان شاهرود. آن‌چه ابتدا مرا خوشحال و مجذوب کرد، اسکان ماکنار مقبره ابوالحسن خرقانی بود. هرچند در آن سن شناخت چندانی از ایشان نداشتم اما مختصر شناختی که از گفته‌های پدر درباره اوضاع و احوال و زمانه او به دست آوردم، به ویژه عبارت زیبایی که بر سردر خانقاهش نوشته بود: «آن‌که در این سرا درآید، نانش دهید و از ایمانش نپرسید، چه آن‌کس که به درگاه باری تعالی به جان ارزد البته بر خوان بوالحسن به نان ارزد». سخت شیفته شخصیت او شدم. دومین سفرم در سال ۱۳۸۸ به زابل بود. مقصد اول پدر میرجاوه بود اما باتماس‌های مکرری که در فرودگاه زاهدان با میرجاوه گرفت موفق به پیدا کردن دوستش، که ایشان را می‌شناختم و بارها به خانه‌مان آمده بود، نشد. پدر گفت: «بی‌پیر نمی‌توان رفت به خرابات»، پس راهی سیستان شدیم. هرچند این سفر برایم هم سیاحت بود، هم زیارت، و هم دوستانی یافتیم بهتر از آب روان، اما آن‌چه این سفر را در ذهنم زنده و جاودان نگه داشته و می‌دارد صبر و متانت پدر در برخورد با مردم بود و زحمت و پشت‌کارش در جمع‌آوری اطلاعات. این ویژگی‌های پدر تا همیشه در ذهن و جانم ماندگار است.

سال ۱۳۷۴ برای پژوهش در موضوع مردم‌شناسی تأسیسات آبی ارگ بم به همراه پدر به کرمان رفته بودیم و در ارگ بم مستقر شدیم. این پژوهش، که اولین تجربه حضور من در کاری تحقیقاتی بود، با همکاری پژوهشکده باستان‌شناسی انجام گرفته بود. در نخستین روز پژوهش با آقای میانسال که دبیر دبیرستان‌های آن منطقه بود، قرار مصاحبه داشتیم. پدر شروع به طرح موضوع کردند. ایشان حدود دو ساعت از فعالیت‌های خود تعریف کردند و به سئوالات مطرح شده پاسخی ندادند. پدر با صبوری گوش دادند اما چون به نتیجه مطلوب نرسیدند ادامه مصاحبه را به نشست بعدی موکول کردند. من تمایلی به حضور در نشست‌های بعدی نداشتم اما خاطرم هست پدر برای آن پژوهش، چندین جلسه دیگر برگزار کردند تا بتوانند به پاسخ سئوالات‌شان برسند.

سختی راه، نبود امکانات، عدم آگاهی و در نتیجه عدم همراهی مردم در ثبت و نگهداری فرهنگ عامه از دشواری‌های کار پدر بود. از طرفی بی‌تفاوتی گاه‌وبی‌گاه مسئولین در همراهی و همدلی، در کمک و مساعدت طی کردن این راه پر پیچ‌وخم را بر او سخت‌تر می‌کرد. همین صبر و بردباری و پشتکاری که در کار نشان می‌دادند و می‌دهند، برایم ستودنی است.

### زویا جانب اللهی

بنده افتخار همراهی با پدر را در پژوهش "فرهنگ سکونت‌مید" داشتم. این پژوهش به سفارش پژوهشکده باستان‌شناسی با سرپرستی پدر بود. کار من در این پژوهش گردآوری اطلاعات آماری از ساختمان‌های مسکونی بافت تاریخی و شیوه استفاده از عناصر معماری سنتی در میبید بود. در نتیجه به در منازل مراجعه می‌کردم و به تکمیل پرسش‌نامه‌ها می‌پرداختم. خاطرم هست علی‌رغم مهمان‌نوازی مردم میبید، افرادی هم بودند که با پرخاش مانع همکاری دیگر شهروندان در پیشبرد پروژه می‌شدند. لیکن برخورد پدر به نحوی بود که همان افراد



## فرهنگ و ادب

# آیین‌ها و سنت‌ها کلید حفظ روابط اجتماعی

احسان عابدی

مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان یزد

جمله همین آداب و رسوم است که هم معنوی و شیرین است و هم اجتماعی و پیونددهنده روابط اجتماعی مردم مسلمان. از مراسم کلوخ اندازون و نذر و پخت نان گرفته تا دوخت پیراهن مراد و آیین دوست علی و رسوم متعدد و متنوع دیگر، در کنار ترویج افکار و عقاید مذهبی، هرکدام بهانه‌ای است برای تعاملات اجتماعی و نزدیک کردن دل‌های مردم به یکدیگر و چه چیزی ساده‌تر و مردمی‌تر از این سنت‌ها برای حفظ هویت اصیل ایران و اسلامی ایران زمین؟

استان یزد به دلیل پیشینه تاریخی و فرهنگی خود، رنگین کمانی از آداب و رسوم متعدد دارد که برخی از آنها پس از گذشت قرن‌ها همچنان زنده است. اما حتماً نیاز به تقویت و تحکیم دارند تا در گردباد مدرنیته و سبک‌های جدید زندگی به دست فراموشی سپرده نشوند. همچنان که برای مفاخر و شخصیت‌های فرهنگی و دینی و اجتماعی مراسم بزرگداشت برپا می‌شود تا یادمان نرود چه کسانی برای اعتلای میهنمان تلاش کردند، گاه لازم است برای تقویت سنت‌های کهن و آداب فرهنگی خود نیز بزرگداشت گرفته شود تا پیشینه هویتی خود را حفظ کرده و نگذاریم ارتباطمان با ریشه‌ها قطع شود.

آیین‌های کهن سرزمین ما چه ملی و چه دینی، ریشه در حکمت و هویت فرهنگ ایران دارند. این آیین‌ها و آداب و رسوم، عناصر سازنده فرهنگ و هویت جامعه ماست که با همه تنوعی که دارد، مانند یک کل منسجم، شاکله فرهنگ ایرانی و اسلامی ما را نمایش می‌دهد. چه بسا همین تنوع‌ها و کثرت‌ها، غنای فرهنگی ما را نشان می‌دهد. جالب این است که این آیین‌ها و رسوم، طی قرون گذشته از حوادث گوناگون متأثر نشده و غالباً محفوظ مانده است.

در عصری که مجاز بر همه شئون زندگی ما سایه افکنده، سنت‌ها و آداب و رسوم، از طرفی مایه آرامش خاطر و شادی و غروری ملی و دینی هستند که باید آنها را پاسداشت و از طرفی در روزگار بحران هویت، زنده نگاهداشتن آنها یکی از راه‌های حفظ هویت فرهنگی ما به حساب می‌آید. نیاکان ما سال‌ها و سده‌ها پیش بر اساس حکمت و مبتنی بر تعمیق رابطه انسان‌ها با یکدیگر، آفریننده این آداب و آیین‌ها بوده‌اند و نگاه امروز ما به آنها نه صرفاً یک رسم شادی آفرین، بلکه تداوم سنت‌های نیکو و هویت‌بخش و بستری برای حفظ تعاملات اجتماعی است.

شاید جامعه ما هیچ زمانی مثل اکنون نیازمند پیوندها و انسجام عمومی نبوده باشد. در دوره و زمانه‌ای که به مدد فناوری و رسانه‌های گوناگون، واحدهای اجتماعی از خانواده گرفته تا گروه‌های خویشاوندی و دوستی و حتی اقوام و نژادها به تنهایی و انزوا کشانده می‌شوند و فردگرایی به صورتی افراط‌گونه ما را تهدید و تحدید می‌کند، زنده نگاهداشتن آداب و رسوم نیکوی ملی و دینی، عامل مهمی در رفع تهدیدها و برقراری تعاملات اجتماعی و انسانی و دورکردن انزوا خواهد بود. سنت‌های متنوع ماه مبارک رمضان از





نشسته بودند.

در یکی از اتاق‌ها عکس یک جدول دست‌نویس برایم سؤال شد. آقای مشروطه پسر گفتند: پدرم زمانی به‌عنوان مسئول سمعی بصری در مدارس عهده‌دار نمایش فیلم بودند. نام فیلم، تاریخ، ساعت، زمان شروع و خاتمه، تعداد تماشاچی‌ها و مجموع نفراتی که فیلم را دیده بودند به‌دقت ثبت شده بود.

در دلم گذشت که تاریخ حتی از جبر جغرافیا هم مهم‌تر است آقای وزیر تاریخ حضور سینما در یزد را که شروع به روایت کرد، فیلم‌ها و نقش‌ها استاد مشروطه در ذهنم مرور می‌شد، گویی عبدالله نصرانی فیلم روز واقعه بین تماشاچی‌ها نشسته بود.

نوه مشروطه که پزشک بود از خاطره هم‌بازی شدن با پدر بزرگ در سه فیلم گفت. یاد آلبوم تمبر کیومرث پورا احمد به خیر. میکروفن، برگه‌های یادداشت و روزنامه آفتاب یزد و قهوه و شولی دست‌به‌دست می‌شد. مجری مراسم، یادداشت‌ها را می‌خواند و از یادآوری همکارانش تشکر می‌کرد. نقش خانم‌ها پر رنگ بود قبلاً جایی نوشته بودم: زندگی در لغت و در معنا با زن آغاز می‌شود. این روز دیدم فرهنگ هم چنین است. نجیب و سربلند. هنرور چو جان است و کشور، تن است / جهان از فروغ هنر روشن است

مراسم رونمایی از کتاب میراث‌بان اثر استاد حسین مسرت را در دوکلمه حرف حساب باید گفت زندگی، مردم.

## زندگی، مردم

### دل‌روایتی از رونمایی کتاب میراث بان استاد مسرت

محسن آخوندی

آن روز همه آمده بودند. آدم‌ها برایشان مهم بود که باشند. مراسم که تمام شد، بانویی زرتشتی چند دوره از کتاب‌ها مرحوم آذر یزدی را میان جمعیت توزیع کرد. برای حضار قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب، حکم رسالت فرهنگی مهدی آذر یزدی را داشت. از آن روز (خاک‌سپاری استاد آذر یزدی) تا این روز - ۱۸ اسفند ۱۴۰۲ - هرگز در مراسمی چنین مردمی شرکت نکرده بودم. در مراسم مرحوم آذر همه شهر زیر تابوت آذر بودند از فرودگاه تا خرمشاه با پیگیری پر مشقت بیکر استاد را به یزد آورده بودند. اما مراسم رونمایی از کتاب میراث‌بان از جنس دیگری بود. وارد پارکینگ پشت مسجد حظیره شدم...

در کریاس مصاحبه رادیویی استاد مشروطه مرا میخکوب کرد. گویی تاریخ با تو سخن بگوید. در خانه مشروطه گوش و چشم شکفت زده می‌شوند. بچه‌های «دوشنبه‌های رهایی» زودتر از همه آمدند و انصافاً چه جمع باصفا و پای کاری هستند.

خانه کاهگلی از برکت آب‌وجارو... چشم واکرده بود. هرکسی کاری می‌کرد بوی شولی و قهوه یزدی زندگی را دوباره به خانه آورده بود. درودیوار و رف پر بود از عکس‌های دوربین مشروطه که چشم را جلب می‌کرد. تالار را یک‌شبه آجرفرش کرده بودند. ویدئو وال، تریبون، صندلی و میکروفن...

در دلم گفتم: چه فرهنگ والایی! برای رونمایی یک کتاب این‌همه آداب و ترتیب!

چهره‌های فرهنگی استاد بویا، دکتر سمسار یزدی، استاد چیتی و... با راهنمایی آقایان زنده‌یاد محمود مشروطه یک‌به‌یک به حیاط خانه آمدند. یک دسته بزرگ روزنامه را توزیع کردند. دوستان آقای مظفری در روزنامه آفتاب یزد تیتراژ زده بودند: همنشینی با استاد محمود مشروطه.

آقای عابدی بابتی از سعدی علیه‌الرحمه آغاز کرد:

نام نیکوگر بماند ز آدمی / به کزو ماند سرای زرنگار

و ادامه داد: استاد مشروطه هم‌سرایی زرنگار به جای نهاده و هم‌نام نیکو. اجرای آقای امیری از تریبون تالار به حیاط تسری پیدا کرد. هرکسی با گرفتن میکروفن خاطره‌ای می‌گفت. دخترهای مرحوم مشروطه مثل دسته گل بسته کنار هم



عکس: نساجاد زاد





عکس: علیرضا آخوندزاده



عکس: سجادزاد

# آداب و رسوم مردم اردکان در ماه مبارک رمضان

علی سپهری اردکانی

پژوهشگر تاریخ و فرهنگ

## کلوخ اندازان

می نمود و برای این کار چند نفر جارچی در کوچه و بازار جار می زدند و ماه مبارک رمضان را اعلان می کردند و حتی افرادی که شیپور داشتند می رفتند بالای پشت بام های بلند و شیپور می زدند و ماه مبارک رمضان را اعلان می کردند و اگر هلال رؤیت نمی شد، می گفتند یوم الشک است و می بایست روزه قضا یا روزه مستحبی بگیرند تا تکلیف ماه رمضان مشخص شود.

## شیرینی افطاری

در ماه مبارک رمضان، اکثر مردم اردکان روزه می گیرند و به خاطر وضعیت خاص زندگی مردم در قدیم و نیاز به مواد غذایی بیشتر و از آنجا که اغلب مردم هنگام افطار در مساجد به سر می برند، لذا به علت نیاز بدن به قند بیشتر در هنگام افطار از قدیم این نکته بهداشتی و پزشکی مورد توجه مردم بوده و اغلب موقوفات مربوط به خرما و شیرینی (نقل آلوچه ای، شکرینیر) برای افطاری می باشد و در اغلب مساجد اردکان بین نماز مغرب و عشا شیرینی (نقل آلوچه ای - شکرینیر) یا خرما بین نمازگزاران توزیع می شود. با توجه به توصیه های فراوانی که در رابطه با افطاری در این ماه شده است و ثواب هایی که برای آن ذکر شده است، مردم اردکان از قدیم الایام عنایت ویژه ای به آن داشته و دارند و موقوفات فراوانی برای آن در نظر گرفته اند که بعضی از آن ها چنین است: در وقف نامه حاجی رجبعلی آمده است که «به مصرف اعطای شیرینی به حصار مسجد مزبور (مسجد تابستانی چرخاب) در شب های ماه مبارک رمضان... اعم از غریب یا اهل محل برساند.» یا در وقف نامه ابوالحسن آمده است: در شب های ماه مبارک رمضان صرف شیرینی نماید که در مسجد مرحمت شأن حاج محمد حسین واقع در قصبه اردکان قرب تیمچه به اهل مسجد برساند، لازم نیست که به روزه دار یعنی شرط آن افطاری نیست بلکه به نیم روزه دار (بچه هایی که تکلیف نرسیده اند) می توان داد.

روز آخر ماه شعبان را در اردکان روز کلوخ اندازان (کلوخ اندازون) می گویند. در این روز مردم به سه دسته تقسیم می شدند. گروه اول جوانان و میان سالان بودند که به خارج از شهر می رفتند و خوراکی های متنوع مخصوصاً لیتیرگ می پختند و مصرف می کردند و آن را کلوخ اندازون می نامیدند و می گفتند برای آماده شدن برای روزه گرفتن باید بیش از حد معمول غذا و تنقلات خورد. گروه دوم افرادی بودند که روزه می گرفتند و به اصطلاح پیشواز (استقبال) ماه رمضان می رفتند و می گفتند «پشواز» رفته اند. گروه سوم اغلب خانم هایی بودند که در شهر می ماندند و اقوام دور هم جمع می شدند و آش می پختند و صرف می کردند و به اصطلاح کلوخ اندازون را به صورت دورهمی برگزار می کردند و برای روزه گرفتن آماده می شدند. کلوخ اندازون در سال های اخیر به صورت های مختلفی برگزار می شود و حتی چند سال قبل در پارک کوهستان از طرف شهرداری به صورت جشن برگزار شد که از شبکه تابان یزد نیز به طور مستقیم پخش شد.

## رؤیت هلال ماه مبارک رمضان

در قدیم چون وسایل ارتباط جمعی نبود؛ لذا برای اعلان ماه مبارک رمضان می بایست هلال ماه در محل رؤیت شود، به همین جهت غروب روز آخر ماه شعبان مردم به پشت بام های بلند مثل پشت بام مسجد جامع می رفتند و اگر هلال رؤیت می کردند چشم را می بستند تا روی آب یا سبزی چشم را باز کنند و صلوات می فرستادند و می گفتند ماه نور را می بایست روی آب و سبزی نو کرد. کسانی که مدعی بودند هلال را رؤیت کرده اند، می بایست بروند منزل عالم شهر و جدا جدا شهادت بدهند. اگر عالم شهر با شهادت چند نفر شاهد یقین پیدا می کرد که هلال رؤیت شده، لذا آغاز ماه مبارک رمضان اعلان

که به «نان افطاری» مشهور است و به صورت‌های مختلف و در روزهای مشخص توزیع می‌شود.

چنان‌که در وقف‌نامه حاج اسماعیل آمده است: همه ساله مقدار ۲۰ من به وزن شاه‌گندم بومی از اول ماه مبارک رمضان تا ۲۰ یوم هر روز یک من آرد، نان کرده، یک‌یک، به فقرای مزبور یا جای دیگر هر نفری که برسد بدهند.

بعضی از موقوفات مربوط به شب‌های خاص می‌باشد مثل افطاری شب‌های جمعه که مقدار موقوفات آن در اردکان بسیار زیاد است و متولی باید شب‌های جمعه نان تهیه کند و بین فقرا یا اگر وقف اولادی باشد بین اولاد واقف توزیع نماید. چنان‌که در وقف‌نامه آقا محمدعلی آمده است:

منافع اجاره زمین مزبور را در لیالی جمعه ماه رمضان بعد از حق التولیه نان به فقرا قسمت نمایند. یا در وقف‌نامه حاجیه فاطمه سلطان آمده است: در لیالی جمعه از ماه صیام نان پخته به فقرا و مساکین از سادات و غیر سادات مسلمین بدهند.

در حال حاضر باتوجه به شرایط اجتماعی و اقتصادی حاکم بر کشور و پایین بودن قیمت نان بالطبع نان افطاری موقعیت گذشته را ندارد و چندان کسی مایل به گرفتن آن نمی‌باشد، به همین دلیل متولیان موقوفات در توزیع آن با مشکل مواجه هستند و بعضی نان را در کیسه نایلون قرار داده همراه با سبزی و پنیر در مساجد بین نمازگزاران توزیع می‌نمایند.

در مساجد تازه تأسیس که وقف شیرینی ندارند یا مساجد قدیمی که موقوفه آن‌ها کافی نمی‌باشد هزینه شیرینی افطاری توسط مردم تأمین می‌شود و به‌طور کلی در تمام مساجدی که نماز جماعت برگزار می‌شود یک نوع افطاری نیز توزیع می‌گردد. شیرینی افطاری (نقل آلوچه‌ای) در گذشته به‌منظور تأمین بخشی از قند مصرفی مردم نیز محسوب می‌شده و اغلب آن را با چای صرف می‌کرده‌اند و تا حد زیادی در ماه مبارک رمضان از هزینه قند مصرفی مردم می‌کاسته است؛ اما اکنون شاید نقش چندان مؤثری در اقتصاد خانواده‌ها نداشته باشد. با این‌همه به‌عنوان یک رسم پسندیده مورد توجه مردم بوده و هست و مردم با نذر کردن، هزینه آن را تأمین می‌نمایند. در سال‌های اخیر به علت کمبود نقل آلوچه‌ای در بعضی مساجد یک یا شیرینی‌های دیگر توزیع می‌کنند و در بعضی از شب‌ها مخصوصاً شب‌های جمعه، علاوه بر شیرینی، نان و پنیر و سبزی یا خوراکی‌های دیگر هم به‌عنوان افطاری توزیع می‌شود.

### نان افطاری

باتوجه به این‌که در ماه مبارک رمضان برای روزه‌گرفتن نیاز میرم به نان بوده و در قدیم قوت غالب مردم فقط نان بوده و آن هم به‌سختی به دست می‌آمده، لذا افراد خیر در اردکان برای تأمین بخشی از نان مصرفی فقرا در این ماه موقوفاتی در نظر گرفته‌اند



## اطعام در شبهای قدر

یکی از پذیرائی‌های مرسوم در اردکان اطعام در شب‌های قدر بوده و موقوفاتی نیز داشته و دارد و جریان آن بدین صورت است که متولی از افراد مورد نظر واقف دعوت می‌نماید تا افطاری و سحری در شب‌های قدر در منزل او میل نمایند. این امر در حال حاضر به صورت قدیم اجرا نمی‌شود بلکه از گروه معدودی دعوت به عمل می‌آید ولی کسانی که موقوفه یا نذری دارند در شب‌های قدر غذا را طبخ نموده به خانه فقرا می‌برند که این امر امروز بیشتر مورد نظر می‌باشد و امید است در آینده این روش رونق بیشتر پیدا نماید.

## وضعیت فعلی اطعام در ماه رمضان

اطعام در ماه مبارک رمضان در این زمان به اشکال مختلفی صورت می‌گیرد و معمولاً به خاطر تغییر وضعیت اجتماعی و اقتصادی جامعه برای رفاه حال افراد مستمند در اول ماه مبارک توسط افراد خیر، روغن، برنج، گوشت و مرغ یا اقلام دیگر بین آنها توزیع می‌شود و در شب‌های قدر غذای طبخ شده به در خانه مستمندان می‌برند و کسانی که نذر دارند در مساجد کیک، کلوچه، شعله زرد، تیرگ (نان روغنی)، خرما و غیره بین مردم توزیع می‌نمایند و با عنایت به این که ماه رمضان ماه غفران و رحمت نامیده شده خوبست متمولین از اولیاءالله سرمشق گرفته با توجه به شرایط فعلی جامعه برای کمک به افراد فقیر و مستمند برنامه‌ریزی نموده حسب نیاز آنها، گوشت، برنج و روغن بیشتری بین مردم توزیع نمایند. تا علاوه بر درک فیض ثواب افطاری در ماه مبارک رمضان، بخشی از هزینه‌های زندگی فقرا نیز تأمین نمایند و از توزیع افطاری‌های متفرقه و غیرمفید و پر خرج صرف نظر نمایند.

## سحرهای ماه مبارک رمضان

از قدیم با توجه به این‌که اغلب مردم ساعت نداشتند و هیچ وسیله ارتباط جمعی هم وجود نداشت تا بتوانند به وسیله آن از اوقات شرعی مطلع گردند لذا برای بیدار شدن در سحرهای ماه مبارک رمضان و اطلاع از وقت اذان صبح، راه‌های مختلفی انتخاب کرده بودند و در هر محله به اقتضای موقعیت خود کارهایی را انجام می‌دادند اما معمول‌ترین کاری که تقریباً در سطح بافت قدیم یا به اصطلاح داخل حصاربست انجام می‌شد، این بود که افراد خوش صدا بالای پشت بام منازل یا مساجد که بلندتر از سایر مکان‌ها بود می‌رفتند و از حدود دو ساعت قبل از اذان صبح با صدای بلند مناجات

می‌کردند؛ بدین صورت که ابتدا اشعاری را می‌خواندند و بعد مناجات حضرت علی (ع) در مسجد کوفه و سپس دعای سحر و بعد هم اذان می‌گفتند و مردم با توجه به موضوع مناجات متوجه می‌شدند تا اذان صبح چقدر وقت دارند. از اواخر قرن اخیر هم مرحوم «حاج میرزا یحیی شاکری» یک ربع مانده به اذان صبح بالای پشت بام مسجد جامع که بلندترین نقطه‌ی بافت قدیم شهر محسوب می‌شد می‌رفت و با صدای بلند «آب است و تریاک» می‌گفت. نحوه‌ی گفتن آب است و تریاک به این صورت بود که وی با صدای رسا و جالب این جملات را چند بار تکرار میکرد. «آب است و تریاک، وقت آب است و تریاک، شیعیان علی بن ابی طالب آب است و تریاک، وقت آب است و تریاک، ای محبان علی موسی الرضا، آب است و تریاک، وقت آب است و تریاک و سپس دعا می‌کرد» در شب آخر ماه مبارک رمضان هم پس از گفتن آب است و تریاک «الوداع» می‌کرد و با حالت گریه می‌گفت: «ای ماه رحمت الوداع، ای ماه تابان الوداع و...»

وقت اذان صبح هم تمامی کسانی که مناجات می‌کردند اذان می‌گفتند و صدای آن‌ها تقریباً تمامی شهر را فرا می‌گرفت. در کنار این مراسم بعضی افراد نیز داوطلبانه هنگام شروع وقت سحر در کوچه و محلات به راه می‌افتادند و کوبه‌های درهای چوبی منازل را به صدا در می‌آوردند و همسایه‌ها را بیدار می‌کردند و بعضی نیز بالای پشت بام رفته طبل می‌زدند و اگر طبل نداشتند دلّه خالی برداشته چوب روی آن می‌زدند و صاحبان منازل اطراف را بیدار می‌کردند. یکی از دیگر از روش‌ها برای بیدار کردن همسایگان پوئنگ زدن بود. پوئنگ‌زنی به این صورت بود که سحرگاه هر همسایه به نیت ثواب بردن، با مشت یا چیزی که دیوار را خراب نمی‌کرد، به دیوار اشتراکی همسایه می‌زد و همسایه هم به نشانه بیدار شدن در جواب او پوئنگ می‌زد. با این وسیله ارتباطی جالب، تقریباً افراد یک محله در فرصت کوتاهی هم دیگر را بیدار می‌کردند. چون خانه‌ها در بافت قدیم کاملاً به هم چسبیده بود و دیوارها خشتی بود به وسیله پوئنگ به راحتی با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کردند.

از همه جالب‌تر آشنایی مردم کوچه و بازار حتی بعضی از پیرزن‌های بی‌سواد با علم نجوم و ستاره‌شناسی بود و اگر هیچ صدایی در سحر شنیده نمی‌شد، آن‌ها با نگاه کردن به آسمان و جابه‌جایی ستارگان، زمان را به خوبی تشخیص می‌دادند. حتی مشهور است دشتبانی با بیرون کردن پایش از زیر لحاف در فصل زمستان و احساس تغییر هوا ساعت را تشخیص می‌داده و حتی افراد زیادی آبیاری را بر اساس حرکت ستارگان انجام می‌دادند. در این مورد مرحوم همایون صنعتی مقاله مفصلی تحت عنوان

گرم عبارت بود از آبگوشت سیب‌زمینی و بادمجان و گوجه یا آبگوشت چغندر یا آبگوشت بزباش یا قیمة ریزه و کوفته برنج و غیره یا انواع آش مثل آش گندم، آش ماش، آش شولی، آش رشته و آش کشک، یا غذاهایی که با تخم‌مرغ درست می‌شد مثل اشکنه تخم‌مرغ، یا کوکوسبزی و حداقل نیمرو که در هنگام افطار صرف می‌کردند و سحرها بیشتر نان با پنیر و هندوانه یا خریزه یا خیارسبزی میل می‌کردند ولی اگر رمضان در زمستان بود غذای گرم را در سحر میل می‌کردند که بیشتر آبگوشت بود. دیگر غذاهایی که در فصل بهار یا نایز مصرف می‌شد بیشتر عبارت بود از: گورماست (ماست و شیر) یا گورماست ارده (ارده و آب انار) یا گورماست شیر با آب انار و گورماست شیر با رب انار و اشکنه‌ی ارده (ارده با آب جوش و ادویه و گاهی هم روغن گوسفند) یا اشکنه‌ی سفری یا اشکنه‌ی گوری یا مُزُور (روغن پیاز با تخم‌مرغ و سرکه شیره)، اشکنه تخمه‌ی خربزه، اشکنه‌ی پتی (آرد و شلغم نمک و روغن پیاز) و یا خدا کریمه (مغز گردو، مغز پسته، پیاز و پنیر).

برنج به‌ندرت طبخ می‌شد مگر برای مهمانی و شب‌های خاص مثل شب بیست و هفتم رمضان. همچنین اگر رمضان در فصل زمستان بود، آشخانه‌های اردکان که در طول زمستان از محل موقوفات صبح آش می‌بختند، در ماه مبارک رمضان هنگام غروب آش طبخ می‌کردند و یکی از افطاری‌های خانواده‌های کم‌درآمد آش آشخانه بود.

تقریباً از سال ۱۳۵۰ شمسی به بعد در رژیم غذایی مردم تغییراتی به وجود آمد و با ورود برنج و مرغ‌های خارجی ارزان قیمت به کشور، کم‌کم مصرف برنج رایج گردید و آبگوشت جای خود را به غذاهای امروزی داد که اغلب برنج با گوشت یا برنج با مرغ تهیه می‌شود.

### آش آشخانه

یکی از ویژگی‌های فرهنگ عمومی اردکان طبخ آش آشخانه می‌باشد که در طول فصل زمستان چند آشخانه موجود در اردکان اقدام به طبخ آن می‌نمایند و بین فقرا توزیع می‌کنند و هزینه این آش‌ها از موقوفه مربوطه تأمین می‌گردد. شاید این مسئله نیز با توجه به شرایط اقتصادی جدید چندان قابل توجه نباشد؛ اما باید توجه داشت که این موقوفات مربوط به زمانی است که تأمین نان جو هم برای مردم به‌هیچ‌وجه امکان نداشته است. پیداست که در چنین شرایط آشی که از برنج و حبوبات و روغن تهیه گردد بسیار موردپسند مردم بوده است و حتی برای گرفتن آش گاهی دعا می‌شده و مردم با هم

«ساعت شب‌نمای اردکان» نوشته که آن را در کتاب «اردکان در کتب تاریخی» چاپ کرده‌ام، لذا بعضی از مردم با نگاه کردن به افق وقت اذان صبح را کاملاً دقیق تشخیص می‌دادند.

در منزل ما ساعت وجود نداشت و پدرمان در ماه مبارک رمضان برای تبلیغ به مسافرت می‌رفت. مادر ما فاطمه سپهری، ستاره‌شناسی را از پدرش مرحوم حاج حسین یحیی یاد گرفته بود و با نگاه کردن به آسمان، وقت سحر و اذان صبح را به خوبی تشخیص می‌داد.

از سال ۱۳۳۳ شمسی اولین دستگاه بلندگو به اردکان آورده شده و در مسجد قرائت‌خانه روبروی مدرسه علمیه مستقر گردید و بوق بلندگوی آن هم بر بالای بادگیر مسجد نصب شد و از آن سال به بعد مناجات سحر از طریق آن بلندگو پخش می‌شد و مرحوم میرزا یحیی هم «آب است و تریاک» را با آن بلندگو اعلام می‌کرد. چند سال هم آقای سید محمد صباغ (حسینی‌پور) در ماه مبارک رمضان بلندگو را به منزل خود که در نزدیکی میدان سنگ بود، منتقل می‌کرد و سحرهای ماه رمضان مناجات را از آن جا پخش می‌کرد.

ناگفته نماند که در آن زمان برق اردکان توسط یک موتور ۸۰ کیلو واتی تأمین می‌شد و تعداد کمی مشترک داشت و ساعت یازده و نیم شب خاموش می‌شد لذا دوباره موقع سحر موتورچی آن را روشن می‌کرد و یک ساعت و نیم برق روشن بود و گاهی موتورچی خواب می‌ماند و می‌بایست برونند بیدارش کنند تا موتور برق را روشن کند.

از سال ۱۳۳۶ با تأسیس کارخانه جدید برق جنب پارک شهر فعلی و افزایش تعداد مشترکین و روشن بودن برق در طول شب، کم‌کم تعداد بلندگوی موجود در شهر افزایش یافت و در وقت سحر از چند بلندگو مناجات پخش می‌شد و افراد هم کمتر بدون بلندگو مناجات می‌کردند تا این که وسایل ارتباط جمعی توسعه یافت و نیاز مردم به مناجات با بلندگو در سحرهای ماه مبارک رمضان کم شد. در سال جاری (۱۳۹۱ شمسی) فقط از چند بلندگو مناجات پخش می‌شود که با مخالفت بعضی اشخاص مواجه شده است. به نظر میرسد که در سال‌های آینده به‌طور کلی در سحرهای ماه رمضان هیچ صدای مناجاتی از سطح شهر به گوش نرسد.

### غذای مردم اردکان در ماه مبارک رمضان

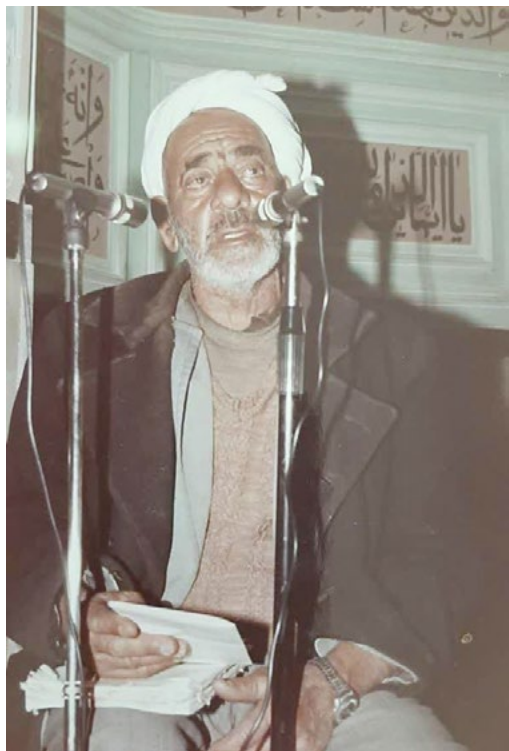
باتوجه به این که رمضان در چه فصل سال باشد غذای مردم نیز فرق می‌کرد اما مردم معتقد بودند حتماً در یک وعده سحر یا افطاری غذای گرم بخورند. اگر رمضان در تابستان بود غذای

## نحوه قرائت جزء آخر قرآن

در شب آخر ابتدا استاد یک سوره تلاوت می‌کند. بعد نفر سمت راست یک سوره تلاوت می‌کند و بعد نفر سمت چپ، به ترتیب سابق، هر شرکت‌کننده فقط یک سوره قرآن تلاوت می‌نماید تا به سوره توحید برسد. سوره توحید که در عرف جلسات قرائت به آن سوره «قل هو الله» می‌گویند، نوبت هر کس که شد، ابتدا او دو آیه از آن سوره را می‌خواند، سپس همه با هم آیات بعدی را قرائت می‌کنند. برای بار دوم نیز این نحو قرائت تکرار می‌شود؛ اما برای بار سوم، معمولاً استاد سوره توحید را قرائت می‌کند؛ آن‌گاه شیرینی آلوچه‌ای بین شرکت‌کنندگان توزیع می‌شود و چون معتقدند کسی که سوره «قل هو الله» نوبتیش شده به زیارت می‌رود، آن شخص می‌بایست هزینه نقل آلوچه‌ای مذکور را پرداخت نماید و در صورتی که وضعیت مادی مناسبی نداشته باشد، دیگران به او کمک کرده هزینه شیرینی را پرداخت می‌کنند.

## شب‌های احیاء

مراسم شب‌های احیاء در اردکان به این صورت است که در اکثر مساجد ابتدا مانند سایر شب‌ها قرآن قرائت می‌شود. دعای



جروب‌بحث می‌کرده‌اند. این آش در اردکان به آش آشخانه معروف است و تاکنون هم طبخ می‌شود و مردم تمایل زیادی به آن نشان می‌دهند.

طبخ آش در اردکان سابقه طولانی دارد و تا آن‌جا که تاریخ نشان می‌دهد حداقل از اواخر قرن هفتم هجری قمری طبخ این آش در اردکان رواج داشته است. چنان‌که در تاریخ جدید یزد آمده است. شیخ تقی‌الدین دادا محمد (متوفی ۷۰۰ ه. ق) به قریه اردکان آمد و طرح خانقاه بینداخت و... آش به فقرا روان کرد. در وقف‌نامه حاج ملارضا آمده است: در فصل زمستان آش از برنج و ماش و روغن طبخ نموده و صرف فقرا نمایند و چنان‌که در سالی برنج و ماش به هم نرسید از حبوبات دیگر که متولی صلاح بداند طبخ نماید. در وقف‌نامه مرحوم حاج رجبعلی چنین آمده است: هر ساله در زمستان صرف طبخ آش برنج و ماش و روغن گوسفند به مصرف فقرا برسانند. در وقف‌نامه مجدالعلماء آمده است: هر ساله یکصد تومان طبخ بر آش ماش و برنج در آش‌خانه وقفی در هر موقع از سال که به حال فقرا (مفید) باشد اطعام نمایند.

در گذشته در اردکان بیش از ده آشخانه وجود داشته که در طول فصل زمستان آش طبخ می‌نمودند و صبح زود بین مردم توزیع می‌کردند. مدت زمانی که هر آشخانه آش طبخ می‌کرد متفاوت بود و بستگی به عایدی موقوفات و نرخ حبوبات داشت و از بیست روز تا سه ماه متغیّر بود و اگر ماه مبارک رمضان در زمستان بود آش بعدازظهر طبخ می‌گردید و نزدیک اذان مغرب توزیع می‌شد.

## قرائت قرآن

در اکثر مساجد، حتی در بعضی از منازل و تکایا، جلسه قرائت قرآن در شب‌های ماه مبارک رمضان برگزار می‌شود و شبی یک جزء قرآن به صورت دوره‌ای خوانده می‌شود؛ یعنی یک نفر به نام استاد در وسط می‌نشیند و ابتدا دعای قبل از تلاوت قرآن را می‌خواند و سپس یک صفحه قرآن قرائت می‌کند. بعد نفر سمت راست و بعد نفر سمت چپ و... به این ترتیب قرائت قرآن توسط استاد بین افراد تقسیم می‌شود و استاد برای اعلان پایان قرائت هر نفر می‌گوید: احسنت. به این ترتیب هر شب یک جزء قرآن ختم می‌شود. در پایان هر جلسه استاد، دعایی برای ختم جلسه می‌خواند که گاهی دعاها به ابتکار استاد انتخاب می‌شود. تقریباً جای نشستن افراد در تمام شب‌ها معین است و هر کس در جای مخصوص خود می‌نشیند.

عید اعلام می‌شد، در غیر این صورت می‌بایست صبر کنند، یعنی مردم روزه بگیرند تا از شهرهای دیگر خبر برسد و گاهی حتی بعد از ظهر از یزد یا شهری دیگر خبر می‌رسید که هلال رؤیت شده و در یزد عید اعلام شده، بلافاصله عالم شهر پس از این‌که قطعیت حاصل می‌کرد، عید اعلان می‌نمود و کسانی که شیپور داشتند، بالای پشت‌بام می‌رفتند و در شیپورهایشان می‌دمیدند. حتی مسجد زبرده یکی صدف داشت که از آن به جای شیپور استفاده می‌شد و با دمیدن در آن و ایجاد صدا، عید شدن ماه رمضان را به گوش مردم می‌رساندند. اگر اعلان عید قبل از طلوع آفتاب بود، نماز عید در مساجد بر گزار می‌شد و مردم نیز پس از برگزاری نماز عید فطر، به دیدن علما می‌رفتند و عید را به آنها تبریک می‌گفتند. حتی بعضی از علما در مدرسه علمیه جلوس می‌کردند و مردم به دیدن آنها می‌رفتند و تبریک می‌گفتند و اگر عید نوروز در ماه رمضان واقع می‌شد، عید فطر را به جای نوروز جشن می‌گرفتند و لباس نو می‌پوشیدند و تقریباً تمام کارهایی که در عید نوروز انجام می‌دادند، در عید فطر انجام می‌شد. جوانان هم در روز عید اغلب به باغ‌ها و نقاط تفریحی می‌رفتند و با پختن «کتیرگ» و غیره عید را در خارج از منزل می‌گذرانند.

### مراسم عید فطر در حال حاضر

در سال‌های اخیر نماز عید فطر به امامت امام جمعه در مصلای برگزار می‌شود. قبلاً در اکثر مساجد، نماز عید اقامه می‌شد؛ اما بعد از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی، فقط یک نماز عید آن هم توسط امام جمعه در مصلای بزرگ شهر برگزار می‌شود و مردم زکات فطرته خود را به اقوام و آشنایان بی‌بضاعت، همسایه‌های فقیر، کمیته امداد، اداره بهزیستی و محل‌های دیگر که مصرف زکات برای آن‌ها بلاشکال است، تحویل می‌دهند.

همچنین اشعار عامیانه در مورد ماه مبارک رمضان معروف بوده که بیان آنها خالی از لطف نیست.

صبح رمضون لاشه کشونه / ظهر رمضون شست و شورونه /  
پسین رمضون پخت و پزونه / غروب رمضون لقمه پرونه / سحر  
هم که میشه

### باز رمضونه

روز عید سعید فطر هم اشعار عامیانه‌ای دارد، از جمله این شعر:  
رمضون اومد و رفت / هیش که ندیدش کُجه رفت

جوشن کبیر به ترتیب خاصی خوانده می‌شود. پس از پایان دعا یک نفر روحانی مراسم قرآن سرگرفتن را اجرا می‌نماید و شرکت‌کنندگان قرآن‌ها را بر سر می‌گیرند و دعاهای مخصوص آن را که در مفاتیح‌الجنان آمده است، می‌خوانند.

در شب ۲۱ رمضان مصادف با شب شهادت حضرت امیرالمؤمنین (ع) علاوه بر مراسم احیاء، مراسم عزاداری آن حضرت نیز در مساجد بر پا می‌شود و در حین قرائت دعای جوشن کبیر افرادی که لباس مخصوص دراویش را پوشیده‌اند، در حالی که کشکول در دست و تبرزین بر دوش گرفته و ناد علی می‌خوانند، وارد مسجد می‌شوند و مردم نیز پول در کشکول آن‌ها می‌اندازند.

### کمچلیز زنگ

کمچه‌زدن که در اصطلاح محلی به آن «کمچلیز زنگ» گفته می‌شود و در یزد به آن «دوست، دوست» و در شهرهای دیگر «قاشق‌زنی» می‌گویند در قدیم رواج داشته و فعلاً منسوخ شده است.

طریقه آن به این صورت بود که در شب بیست و هفتم ماه مبارک رمضان افرادی که حاجتی داشتند و قرار بود به کمچلیز زدن، بروند صورت خود را در زیر چادر پنهان کرده تا شناخته نشوند و یک ملاقه بزرگ یا یک تاس مسی کوچک دست گرفته در تاریکی شب به در منزل هفت نفر حاجی مراجعه می‌کردند و ملاقه یا تاس را به پاشنه درب منزل می‌زدند. صاحبخانه علی‌الاصول چیزی به آن‌ها می‌داد و اعتقاد داشتند که با این کار حاجتشان برآورده می‌شود. البته هدف کسانی که به کمچلیز زدن می‌رفتند، جمع‌آوری چیزی نبود، بلکه هدف اصلی برآورده شدن حاجت و رفع مشکلشان بود؛ لذا برای رفع گرفتاری خود نذر می‌کردند که به کمچلیز زدن بروند و معتقد بودند که حضرت علی (ع) مشکل آن‌ها را حل می‌کند و اگر خوراکی به آن‌ها می‌دادند آن را برای شفای بیمار استفاده می‌کردند و اگر پول خرد به آنها می‌دادند آن را مایه برکت دانسته همیشه در جیب یا کیف خود نگاه می‌داشتند.

### اعلان عید فطر

غروب روز آخر ماه رمضان، مردم برای رؤیت هلال به پشت‌بام می‌رفتند و افرادی که ادعا داشتند که هلال را رؤیت کرده‌اند می‌بایست به منزل عالم شهر بروند و به سؤالات وی پاسخ بدهند و نحوه رؤیت هلال را بیان کنند. در صورتی که عالم شهر به این نتیجه می‌رسید که رؤیت آن‌ها صحیح بوده،

# وقوفی بر وقف در یزد

زهرا علایی تفتی



عکس: علی محبوبی مولایی

گرفت. چاپ این کتاب یک شروع بسیار خوب بود اما متأسفانه ادامه نیافت. در کتاب مذکور با کوشش محمدرضا تصدیقی متن ۱۱۶ وقفنامه گرد آمده است. کتاب دیگر «فهرست اسناد موقوفات ایران» است که جلد اول و دومش به شهرستان یزد اختصاص دارد. این کتاب اطلاعات ارزشمندی را در اختیار پژوهشگران قرار می‌دهد. باشد که با همت اداره اوقاف یزد مجلدات بعدی کتاب‌های مذکور در دسترس پژوهشگران قرار گیرد و زمینه‌ی غنای پژوهش‌های تاریخ و فرهنگ یزد، بیش از پیش فراهم شود. کتاب سومی هم هست. نامش: اشوداد. مجموعه اسناد موقوفات زرتشتیان یزد است. به کوشش افسانه کنعانی و زهره چراغی به چاپ رسیده. ۱۱۲ صفحه دارد.

قنات وقف‌آباد؛ بدون شک آبادانی، رونق و ماندگاری یزد به وجود قنات‌ها و مشخصاً قنات وقف‌آباد است. به همین دلیل نمی‌توان از شهر تاریخی یزد و آبادانی محله‌هایش گفت اما از قنات وقف‌آباد و داستان‌های آن نگفت. قناتی که در دو مقطع از تاریخ یزد، حیات این شهر را تداوم بخشیده است. یکی به قرن هشتم هجری قمری باز می‌گردد، و قناتی که سیدرکن‌الدین در کوچه‌های شهر روانه ساخت؛ و ماجرابی خواندنی دارد؛ و دیگری سال ۱۲۵۹ هجری قمری است که والی یزد، حسین آجودان باشی، سه هزار جره آب اهرستان بر قنات وقف‌آباد افزود.

عجیب است که آجودان باشی در وقفنامه‌اش هیچ اشاره‌ای به قناتی که سیدرکن‌الدین باعث و بانی‌اش بود، نکرده است؛ اما در مصالحه‌نامه و الحاقیه‌ی آن که ۹۱ سال بعد نوشته شده،

یزد سرزمینی است که آسمان، باران را از آن دریغ می‌دارد و آب در آن به دشواری سبزی می‌شود. کویری دارد که جز گز و تاغ در آن نمی‌روید. شاید همین خست طبیعت بوده است که مردمش را اهل سخاوت کرده است. بخشی از داستان بخشندگی ایشان را از دل وقفنامه‌ها می‌توان بازخوانی کرد. وقفنامه‌هایی که بخش عمده‌ای از آن‌ها در بایگانی اداره اوقاف است، بعضی از آن‌ها نزد خانواده‌ها و متولیان موقوفات نگهداری می‌شود، و شوربختانه دسته‌ای هم به دست عتیقه‌فروش‌ها افتاده و معلوم نیست از کجا سر در می‌آورد، یا دردناک‌ترین آن که طعمه‌ی موربانه‌ها شده و در گذر حوادث از میان رفته است!

یکی از منابع بسیار معتبر و ارزشمند برای شناخت تاریخ، جغرافیا، باغ‌ها، کوچه‌ها، آدم‌ها، نام‌ها، جای‌ها، آداب و رسوم، اعتقادات و باورها، و فرهنگ یک شهر و آبادی و محله «وقف‌نامه‌ها» هستند. استاد ایرج افشار در شناخت تاریخ یزد، از پیشگامان بهره‌گیری از وقفنامه‌هاست. او به چاپ وقفنامه‌های قطور «ربع رشیدی» و «جامع‌الخیرات» همت گماشت، و «کتابچه موقوفات یزد» را که تألیف عبدالوهاب طراز در عهد قاجار است، به چاپ رساند. هم‌چنین در کتاب یادگارهای یزد ضمن معرفی ابنیه‌ی تاریخی شهر یزد، متن این وقفنامه‌ها را آورد؛ و وقفنامه‌های مسجد امیرچقماق، مسجد حظیره، مدرسه خان، مدرسه شاهزاده، مدرسه مصلی، باغ دولت‌آباد و وقفنامه جامع‌الخیرات.

متن بخشی از وقفنامه‌های یزد، در سال ۱۳۸۰ با چاپ جلد اول کتاب «یادگار ماندگار»، منتشر شد و در دسترس پژوهشگران قرار



مسلمانان هم مهمور شده‌اند. نشانه‌ای است از هم‌زیستی خردمندانه اهل هر دو آیین با هم؛ و تساهل و تسامحی که داشته‌اند. یاری گرفتن زرتشتیان از عالمان مسلمان در تنظیم وقفنامه‌ها دلیل دیگری هم می‌تواند داشته باشد. تلاشی برای ماندگاری آثار خیرشان. کوششی برای جلوگیری از دست یازیدن به آن‌ها. راهی برای مهر تأیید گرفتن از خود مسلمانان تا چشم طمع ناسازگاران بر آن نیفتد که از قدیم گفته‌اند: کار از محکم‌کاری عیب نمی‌کند.

گزیده‌ای از وقفنامه اردشیر و ولد شهریار این رستم:

چه کافر، چه مسلمان و چه ترسا/ به درگاه جلالش جبهه‌فرسا  
و از کعبه تا بتخانه و از صومعه تا آتشکده، همه را روی نیاز به درگاه  
کارساز بنده‌نواز اوست. وجود فایض الجودش از شریک و والد و  
ولد بری و عاری ست.

ای آن کسی که پس از خلقت جهان، دگر  
نگشته ملتفت آن ز فرط استغنا

یکی به صومعه تسبیح‌خوان و خلوت‌جو

یکی به بادیه لیبیک‌گوی رهیما

یکی به ناله ناقوس و آیت انجیل

یکی به بستن زنار و خواندن وستا

یکی در آتش سودای عشق چون هندو

یکی به حلقه زنجیر شوق چون ترسا

یکی حدیث تو گوید به ناله بریط

یکی وصال تو جوید به ساغر صهبا

و درود نامعدود و صلوات نامحدود حضرت پیغمبری را که اطاعت دین مبین او طاعت رب العالمین و شفاعت عام او شامل حال و کافل احوال جوان و پیر است و ایجاد ماسوا به طفیل مقدس اوست. از آن جاست که فرموده است که لولاک لما خلقت [الافلاک].

وقف در فرهنگ مردم؛ در وقفنامه ابوالقاسم رشتی نکته عجیبی لحاظ شده! این که متولی موقوفه اختیار دارد درصدی از درآمد آن را رشوه دهد تا مانع از موقوفه‌خواری شود و موقوفات در امان بماند! این که چه میزان، نمی‌دانم! اما جناب غلامرضا جهانفر نوشته است: «متولی مجاز است برای حفظ موقوفه ۱۵٪ درآمد آن را رشوه بدهد». وقفنامه حاج ابوالقاسم رشتی را اکبر قلمسیاه در کتاب «در تکاپوی صبح» به چاپ رسانده است و در بخشی از آن اشاره‌ای به «رشوه» شده است. چگونگی وقف قاسم‌آباد هم داستان جالبی دارد. می‌گویند: شاهزاده سلطان حسین میرزا جلال‌الدوله، فرزند ظل‌السلطان، حاکم یزد بود. روزی گذرش به قاسم‌آباد افتاد. خیابان‌کشی‌هایش، آب و هوایش، دار و درختش،

چنین آمده است: «قنات حسین‌آباد معروف به وقف‌آباد سیدرکن‌الدین».

در وقفنامه آجودان‌باشی وضعیت بی‌آبی یزد به خوبی توصیف شده است. اهالی و ساکنان دارالعباده و قافله‌ها و مسافرانی که از یزد می‌گذشتند، از بی‌آبی در رنج و تعب بودند. مشقت بی‌آبی به حدی بود که مردم، چارپایان زبان بسته را که از شدت تشنگی له‌له می‌زدند و جان به لب شده بودند، بر دوش می‌گذاشتند، و به فواصل دور می‌بردند تا به آبی برسند. پر کردن مخزن آب انبارها هم با مشقت انجام می‌شد؛ در چنین حال و هوایی فقرا و ثروتمندان، همگی، به خوبی می‌دانستند که باید در مصرف آب قناعت کرد و اندک اندک مصرف نمود.

بیان این موضوع در وقفنامه آجودان‌باشی که آبی در کوچه‌های شهر روان نبود، این تصور را ایجاد می‌کند که در آن زمان به هر دلیل خبری از آب قناتی که سیدرکن‌الدین پنج قرن پیش از آن در کوچه‌های شهر جاری ساخت، نبوده است.

وقفنامه‌های خواندنی؛ وقفنامه‌ها گاه یک متن ادبی تمام عیار می‌شوند. مثل وقفنامه باغ دولت‌آباد. وقفنامه‌ای مسجع و مشحون از آرایه‌های ادبی، به قلم «آقا سید احمد اردکانی». نگارنده وقفنامه، سعدی‌وار باغ دولت‌آباد را چنین توصیف کرده است:

«و از جمله‌ی آن‌ها باغی است موسوم به باغ دولت‌آباد که صبا از زلف پُر تاپ بنفشه‌اش مُشک ناب گشوده و شمال از جعد پر شکن سنبلش عبیر تر بروده. رخسارِ خوبان از گل‌های سیرابش طراوت جوید و عارض مهوشان از شکوفه‌های رنگینش لطافت وام گیرد. آواز بلبلس هوش‌ربای اهلِ دل و صوتِ قمری‌اش تاراج‌کن صبر عاشق کامل. معانقه‌ی عرعر و چنارش آتش‌افکنِ خاطرِ مهجوران و مصافحه‌ی نسیرین و سنبلش بر هم‌زن آرام محرومان. درختانِ میوه‌دارش چون مریم از نفحه، آبستن و اطفالِ غنچه‌اش مسیح‌آسا گویا و بسته‌دهن. از نشئه‌ی فرح‌افزای هوایش نرگس، بی‌جام، مست و از فیض نسیمِ عنبر شمیمش بنفشه، خمارآلود و باده‌پرست. اگر در هوای گل‌های آتشینش کسی آتش‌پرست شود رواست و اگر در خدمتِ سرو پای‌نازینش نیک‌بختی کمرِ خدمت بندد به جا».

از میان متون وقفنامه‌ها آن چه متعلق به پیروان زرتشت است توجه خواننده را جلب می‌کند. تعدادی از آن‌ها را در کتاب‌های «اشوداد» و «یادگار ماندگار» می‌توان خواند. این وقفنامه‌ها بعضاً مقدمه‌ای دارند در بردارنده نگاهی عرفانی به هستی، بهره‌مندی از آیات و احادیث اسلامی در آن‌ها مشخص می‌کند که آن چه به نگارش درآمده به قلم علمای مسلمان است. با نام و نشان

و طراوات و عمارت باشکوهش چشم شاهزاده را گرفت. ابوالقاسم رشتی را خطاب قرار داد و گفت: «حاجی! مزرعه خوبی درست کرده‌ای». بیان همین جمله از سوی حاکم. آن هم جلاله‌الدوله. نشانه آن بود که مزرعه را باید پیشکش کرد. ابوالقاسم بلافاصله گفت: «اگر به شاه ن داده بودم، تقدیم شاهزاده می‌کردم». جلال‌الدوله پرسید: «کدام شاه؟!». جواب داد: «شاه نجف!». بدین ترتیب سر حاکم از سرش دور می‌شود و سپس بی‌فوت وقت زمین‌ها را وقف می‌کند.

انگیزه‌های خیرمندان‌هی واقفان، دامنه‌ی گسترده و بی‌حد و مرزی دارد. اگرچه این نیت عمدتاً به برپایی آیین‌های مذهبی و مناسک دینی اختصاص دارد، اما موقوفاتی هم هست که دقت واقف را به دیگر مسائل ریز و درشتی می‌رساند که در جامعه جریان داشته است. نمونه‌ی آن «وقف ترکه» در بافق است. حکایت از این قرار است که حاکمان محلی بافق مجرمان را در ملاء عام تأدیب و مجازات می‌کردند. اجرای حکم در در میدانی به نام میدان خان انجام می‌شد. برای این کار، نوکران را دستور می‌دادند از صحاری و مزارع، شاخه نخل بکنند و بیاورند. از این رو درختان حوالی آن میدان، مدام در معرض دست‌درازی نوکران حاکم بود. ایشان به قطع شاخه و ترکه‌ای برای اجرای حکم مجازات بسند نمی‌کردند، بلکه فرصت را غنیمت می‌شمردند و برای تغذیه دام یا آتش‌گیره و سوخت خانه خود هم شاخه جدا می‌کردند! و وقتی با اعتراض رعایا و کشاورزان روبرو می‌شدند، دستور حاکم را بهانه می‌آوردند. مردم بخت برگشته هم از ترس، سکوت اختیار می‌کردند. تا این‌که خیری ردیفی درخت خرما وقف بر ترکه مجازات نمود تا درختان مردم دچار تعرض عاملان حکومت نگردد.

در مقدمه‌ای که آقای اکبر قلمسیاه بر وقفنامه رشتی نوشته، از موقوفاتی در یزد یاد کرده است که خواننده را به تحیر و هیجان و افتخار وا می‌دارد. مثلاً موقوفه «سگ و گریه» در مهریز یا موقوفه‌ای برای حیوانات کور و از کار افتاده در تفت! سخن از دوره‌ای است که هیچ‌جا خبر انجمن حمایت از حیوانات نیست. در آن زمان مرحوم شاه‌جهان قبادزاده در بافق، باغی معروف به «دو در» را وقف کرد و مقرر نمود عوایدش را صرف درمان سگ‌های گر نمایند. اگر سگ‌گری را دیدند، پناهِش دهند، با روغن چربش کنند، غذای مناسب و مقویش بخوراند، بهبودی که حاصل کرد، رهایش کنند. نمونه دیگرش وقف ملکی در یزد که باید از عوایدش «تولا» برای «گریه‌های بی‌صاحب» تهیه شود.

هفتصد سال عدد کمی است؟! جناب سید رکن‌الدین درآمدی از موقوفاتش را به خرید کوزه اختصاص داده است تا در ورودی آب‌انبار گذاشته شود. چرا؟ برای این‌که اگر کودکی در رفت و آمد به آب‌انبار کوزه‌اش شکست، کوزه‌ای نو باشد تا بردارد، آبش کند و بی‌ترس و لرز راهی خانه شود یا پیش استادکارش برود. بگذریم که وجود چنین وقفی خبر از تنبیهات تلخ و سخت آن روزگار هم می‌دهد.

با خوانش وقفنامه‌ها و جستار آن‌ها موارد متعدد و متنوعی از نیک‌اندیشی و نازک‌اندیشی واقفان را می‌توان یافت. مثلاً:

- روضه‌خوانی زنانه در خانه‌های اقوام واقف در محله‌های سرجمع یا کوشک‌نو.

- جمع‌آوری هیزم و هیمه برای آتش‌افروزی و برپایی آیین جوش‌زدن در حسینیه ابرن‌آباد.

- شاداب نگه داشتن درختان در محله خرمشاه.

- اهدای جایزه به دانش‌آموزان دبیرستان رحمت‌آباد.

- روضه‌خوانی و تعزیه‌داری امام حسین(ع) در کاروانسرای بیابانکی‌ها.

- روشنایی محله خرمشاه در شب‌ها و سحرهای ماه مبارک رمضان.

- روضه‌خوانی دهه اول محرم و اطعام تعزیه‌داران در مدرسه‌ای که واقف آن را بنا کرده است.

- هفته‌خوانی زنانه و با حضور ذاکر زن در خانه واقف در محله آبشور.

- توزیع بی‌مضایقه خرما در افطار ماه رمضان بین اطفال و غیر اطفال مسجد محله خرمشاه.

در میان وقفنامه‌هایی که از پیروان آیین زرتشت باقی مانده فراوان با نام نان یا آشی برمی‌خوریم که امروز برایمان ناشناخت! نامش: خواجه‌خضر یا خواجه‌خضر علی. اگرچه امروز این نام از سرزبان‌ها برچیده شده است اما در یکی از وقفنامه‌ها از آن رمگشایی شده! آش خواجه‌خضر علیه‌السلام همان است که در بین زرتشتیان به آش گهنبار مشهور است. چنین اسم و رسمی جلوه‌ای از باورهای مشترک زرتشتیان و مسلمانان یزد دارد. مکان‌ها و بناهایی به نام خواجه‌خضر و باورهایی که نسبت به این شخصیت است، خود موضوع یک پژوهش مجزاست.

از ایمانش می‌رسید: بسیاری از واقفان، فارغ از تعصبات قومی و نژادی و مذهبی اموالشان را وقف کرده‌اند. گویی تلاشی برای ایجاد وفاق و همدلی داشته‌اند. چنین کارهای خیری نزد هموطنان زرتشتی بیشتر به چشم می‌خورد. یکی از نمونه‌های آن، ساخت آب‌انبارهای متعدد برای بهره‌برداری همگان است.

صرف زلزله‌زدگان و سیل‌زدگان خراسان می‌شود و اگر احتیاج نبود در هر کار خیری که متولی صلاح بدانند. تاریخ آن ۱۳۶۰ شمسی است.

دکتر سید جعفر شهیدی حکایتی را شنیده و نقل کرده است: مسلمان خیری در یزد آب‌انباری می‌سازد. آن مرد بلندهمت، صحگاهی از خانه بیرون می‌آید. می‌بیند بر در آب‌انبار جنجالی است. سبب را می‌پرسد. می‌گویند: زنی یهودی برای برداشت آب آمده و تعدادی متعرض هستند. رو به جماعت می‌کند و می‌گوید: این آب‌انبار را من ساخته‌ام و هنوز سیغه وقفش را نخوانده‌ام. بدانید از امروز مخصوص یهودیان است. آب‌انبار دیگری هم برای مسلمانان خواهیم ساخت. و چنین می‌کند.

بزرگ‌منشی‌ها، مناعت‌طبع‌ها، انسان‌دوستی‌ها، و همدلی‌هایی که از آن‌ها سخن به میان آمد، تداوم اندیشه و کردار و گفتار نیکی است که نمونه دیگرش بر سردر خانقاه ابوالحسن خرقانی نوشته بود:

«هر کس در این سرادراید، نانش دهید و از ایمانش مپرسید، چه آن‌کس که به درگاه باریتعالی به جان ارزد، البته بر خوان بوالحسن به نان ارزد.»

در کتیبه بعضی از آب‌انبارها بر این موضوع تأکید شده است. مثل آب‌انباری در اله‌آباد که در یکی از کتیبه‌هایش آمده: «برای عموم ملت مباح» است. «ملت» به معنای دین و کیش و شریعت و آیین و مذهب.

کتیبه آب‌انبار گشتاسب در شریف‌آباد اردکان، گواه دیگری است بر دیدگاهی کاملاً انسان‌دوستانه و فارغ از هر نوع فرقه‌گرایی. در بخشی از کتیبه این آب‌انبار سه بیت نقر شده که بیت آخرش دعایی است در حق اموات همه فرقه‌ها. چه قدیم و چه جدید. محتوایش ضعف‌های شعری‌اش را پوشانده. ابیات:

هرکه نوشید آب از این برکه  
حق دهد عمرشان و هم کرفته  
صاحبانش اگر به یاد آرند  
اجرشان نزد حق پذیرفته  
حق به امواتشان بیامرزد  
از قدیم و جدید هر فرقه

موارد مصرف وقفنامه شهریار فرزند رستم کمک به نیازمندان و اطعام است. چه برای هم‌کیشان و چه غیر هم‌کیشان. تاریخ وقفش ۱۲ شعبان ۱۲۵۹ است. یا عواید رستم بخت‌مند ترجیحاً

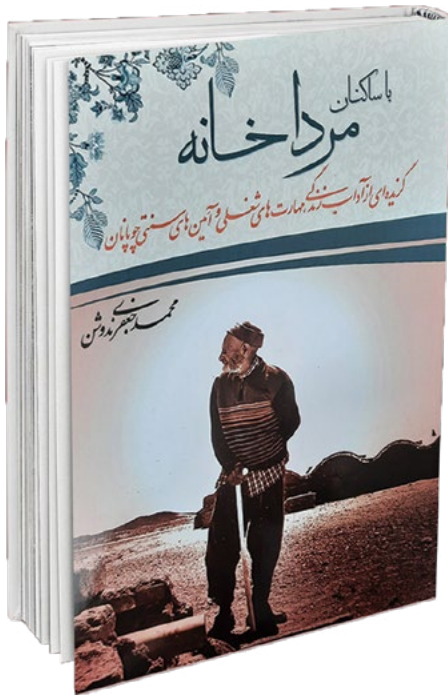


# مرداخانه



علی اکبر جعفری ندوشن

عضو هیئت علمی دانشگاه یزد



کتابی درباره فرهنگ رمه‌داری در ندوشن به روایت یکی از خوش حافظه‌ترین چوپانان این دیار که در دهه هفتاد زندگی‌اش شب‌های طولانی زمستان را با خاطره‌گویی از تجربیات زندگی چوپانی و آداب و رسوم سنتی آن، میراث ارزشمندی از تاریخ و فرهنگ ولایت خویش بازگفته و جوانان مسئولیت‌شناسی کوشیدند با ثبت و ضبط و انتشار آن، بخش دیگری از فرهنگ عامه این سرزمین پُر تاریخ را از فراموشی و نابودی نجات دهند. خزانه مکتوب میراث فرهنگی و معنوی ایران به همین روان‌های روشن و همت‌های بلند زنده و زاینده می‌ماند.

محمد جعفری معروف به محمد رضای آسامندلی پیرمرد کهنه‌کار، نکته‌سنج، خوش حافظه و نقالی است که از هر روز عمر بلندش کلی خاطره شنیدنی دارد و آن‌گاه که با پرسشی از او، گذشته‌ها را به یادش می‌آورد تا ساعت‌ها می‌تواند از خاطرات تلخ و شیرین عمر خود سخن بگوید.

ذهن و ضمیر کهن سال او مشحون از چرایی و چگونگی رویدادها و پیشامدهای تاریخی است که یا خود تجربه کرده و یا از گذشتگان شنیده است. او مناسبت‌ها و آداب و آئین‌های محلی را نیز به نیکی توصیف می‌کند و از تحولات تاریخی آن نیز اطلاع دارد. او با تیزهوشی و روشن‌ضمیری در لابه‌لای خاطراتش به نکته‌های نغز باریکی اشاره می‌کند و در داوری وقایع و سرگذشت‌ها زیرکانه از روابط تو در تو آدمیان رمز می‌گشاید.

مرداخانه (مردان‌خانه) یا خانه مرد مسکن و مأواي چوپانانی بود که بنا به ضرورت شغلی، دور از خانه و خانواده و اجتماعات انسانی در آن زندگی می‌کردند. بیشتر اوقات با افراد انگشت شماری سروکار داشتند که به هر لحاظ هم ردیف و شبیه هم بودند. در مقابل خطرهای طبیعی و انسانی نسبت به ساکنان روستا و شهر آسیب‌پذیرتر بودند. به محیط اطراف توجه و ارتباط بیشتری داشتند و نوعی استقلال و تکیه به خود در شخصیت آنان وجود داشت. پیرامون شغل خویش در بین خودشان قوانین خاصی را گذاشته و ملزم به آن بودند سخت پایبند به

باورها و پندارهایی بودند که مرده‌ریگ کهنی از گذشتگان‌شان بود. از نظر آنان در سایه این اعتقادات می‌شد ضرر و زیان ناشی از عوامل طبیعی مخرب مثل خشکسالی و بیماری‌های مهلک دام را کاهش داد

این کتاب گزارش آئین‌ها و سنت‌های رایج در بین چوپانان و همین‌طور باورها و اعتقادات آنها می‌باشد کتاب از زبان چوپان ندوشنی نوشته شده است. اگرچه محدوده جغرافیایی مورد بحث از تودشک در کوهپایه‌های نائین تا منطقه هرات و مروست و از آن طرف تا سرحد اقلید در شمال فارس است گله‌دارهای ندوشنی در سال‌های خشکسالی گوسفندهایشان را به شمال فارس هرات و حتی جنوب اصفهان منطقه سمیرم منطقه پادانا می‌بردند همچنین کفه ندوشن محل عبور و چرای گله‌های شرق اصفهان به ویژه حسن آباد جرقوئیه و تودشک بوده است این رفت و آمدها و برخوردها حتماً خالی از تأثیرات فرهنگی نبوده است. ندوشن آبادی تاریخ دار و کهنی است در غرب یزد هم مرز با شهرها و آبادیهای شرق اصفهان و بواسطه ابرقو مرتبط با سرحدات شمال، فارس از جمله آباده و اقلید است.

پیشه چوپانی نیز مانند خیلی از عرصه‌های دیگر، ره‌آورد تلاش انسان آغازین برای برآوردن نیازهای خود بوده و همگام با پیشرفت جوامع به شکل کنونی به روزگار اخیر رسیده است. اگر چه نمی‌توان از این مسئله هم گذشت که تلاش برای تطبیق تجارب به‌دست‌آمده با شرایط خاص هر، مکان جزء تلاش‌های

رفع دودلی در زمان تصمیم‌گیری مورد توجه است. از میان محصولات منتج از دامداری، عمل آوری دودسته از آنها آورده شده است. در فصل چهارم، شیوه سنتی آماده‌سازی سنتی پوست یا دباغی آمده و کاربردهای مختلف گفته شده است شیوه سنتی تهیه محصولات لبنی موضوع فصل پنجم است. یکی از مهارت‌های چوپانی در زمان قدیم شناخت بیماری‌ها گوسفند و شیوه پیشگیری و درمان آن بوده است. البته درمان در آن زمان که امکانات دامپزشکی امروز نبود از نوع تجربی و سنتی بوده و به صورت سینه به سینه منتقل شده بود دامپزشکی آماتوری در فصل ششم مورد بحث قرار گرفته است. فصل هفتم اختصاص به اسابندی یا شکسته بندی سنتی در گوسفند و انسان دارد. عنوان فصل هشتم باروری و زاد و ولد است و آنچه مربوط به تولید مثل در گوسفند میشود قبل از جفتگیری گله تا زمان بالغ شدن گوسفند را شرح می‌دهد.

سرپناه چوپان در بیابان و محل نگهداری، گوسفندها موضوع فصل نهم است که پیرامون نحوه ساخت و نگهداری سازه‌های مذکور بحث کرده است. همین طور نام هایی که چوپان‌ها بر عوارض طبیعی زمین گذاشته اند هم در ادامه آمده است. این فصل با صحبتی در مورد آبگاه‌ها که محل‌های تأمین آب برای گله و انسان بوده، به پایان می‌رسد. در فصل دهم وظایف و مسئولیت‌های چوپان گفته شده است. در مقابل حقوقی که او در ازای وظایفش دارد نیز آورده شده است. غیر از شیوه متداول و مرسوم ارباب و چوپان در گله داری شیوه‌های دیگری برای گله چرانی بود که از آنها صحبت شده است. فصل یازدهم از مشاغلی صحبت می‌کند که وابسته به گله داری است. چگونگی رفع بعضی احتیاجات و نیازمندی‌های چوپان در فصل دوازدهم گفته شده است. خوراک و پوشاک چوپانان موضوع فصل سیزدهم کتاب است. تهیه لباس از مرحله رسیدن تا دوختن مورد توجه بوده و روی آن قسمتهایی که توسط خود چوپان انجام می‌شده بیشتر تأکید شده است. این کارها علاوه بر اینکه اوقات فراغت آنها را پر می‌کرد بخشی از پوشیدنی‌های مورد نیاز آنها و برخی از بافته‌هایی که به کارشان می‌آمد را فراهم می‌کرد. این فصل از خورد و خوراک نیز بحث کرده است برای شناختن بهتر بزها و میش‌ها در گله از روی ظاهر آنها را نام‌گذاری می‌کنند نام‌های مرسوم و همین‌طور شیوه کار در فصل چهاردهم آورده شده است در این فصل همین‌طور روش‌های تعیین سن گوسفند هم گفته شده است.

اسامی تعدادی از گیاهان و کاربردهای آنها در فصل پانزدهم توضیح داده شده است. روش کار فصل گیاه‌شناسی علمی

افتخارآور ساکنان یک محل محسوب می‌شود. شوریختانه چوپانی که در این کتاب از آن صحبت می‌شود الان تقریباً منسوخ شده و فقط خاطره‌ای از آن در ذهن‌ها مانده است. بیشتر نوشته‌های این کتاب هم شنیده‌های حاصل از بازخوانی این خاطره‌هاست بخشی دیگر مطالب از منابع چاپی و الکترونیکی مرتبط گرفته شده و البته مطالبشان کامل‌تر شده است. با این هدف که این‌گونه معیشت سنتی که سال‌ها تداوم داشت، ثبت گردد. هم آیندگان از کم‌وکیف آن آگاه باشند و هم منبعی برای تاریخ چوپانی در گذشته موجود باشد سعی در ادبیات چوپانی واژه‌ها و اصطلاحات خاص مورد استفاده بوده است خاص از این نظر که در دایره لغات مصطلح ادبیات رسمی وجود ندارد به دلیل نابودی چوپانی سنتی این اصطلاحات کم‌کم متروک و از بین خواهد رفت. یکی از اهداف این کتاب ضبط و ثبت واژگان خاص چوپانان است برای انتقال بهتر شیوه صحیح تلفظ واژه‌های مذکور آنها را با نشانه‌های آوایی شناخته شده و مورد تأیید آوانگاری شده‌اند این کار علاوه بر حفظ لغات نامأنوس و مهجوری که سال‌ها در بین قشر خاصی از فارسی‌زبانان کاربرد داشته، شاید کمکی برای مطالعه علمی علاقه‌مندان و متخصصان مربوط در آینده باشد. شده است انتخاب کلمات و جمله‌سازی کتاب طوری باشد که بازتاب ادبیات و بیان چوپانان باشد از طرف دیگر برای راحتی خوانش و فهم از شکسته‌نویسی پرهیز شده است. رعایت کامل امانت در نقل مطالب مورد توجه بوده است.

تا حد امکان از اظهار نظر و تفسیر مطالب خودداری شده است؛ چون که این کارها نیاز به تجربه و تخصص دارد و از آنجا که طیف گسترده‌ای از موضوعات در کتاب وجود دارد در عمل اظهار نظر در مورد آنها شایسته نیست کتاب فقط بازتاب نظرات و عقاید چوپانان است و به دلیل رعایت بی‌طرفی تا حد امکان از قضاوت در مورد راستی و درستی مطالب خودداری شده است. در پایان کتاب موقعیت جغرافیایی برخی از مکان‌های مورد بحث در قالب یک نقشه آورده شده است.

کتاب با برشمردن باورهای عامیانه درباره ستارگان در فصل اول شروع می‌شود. قسمتی از مطالب این فصل به پیش‌بینی و پیشگویی می‌پردازد. چوپان‌ها از راه مشاهده پدیده‌های مختلف رخداد‌های آینده را حدس می‌زنند این کار علاوه بر زیر نظر گرفتن ستارگان آسمان، از روی پدیده‌های جوی و رفتار جانوران و حشرات هم صورت می‌گیرد استخوان کتف و روده گوسفند هم در این مسیر کاربرد دارند در فصل سوم از فال نخود هم گفته شده که به موضوع مورد بحث بی‌ارتباط نیست این فال برای

ثبت این میراث معنوی انجام شده و امید است که مقبول طبع خوانندگان قرار گیرد.

علاوه بر آداب و رسوم و مهارت‌های چوپانی که محور اصلی کتاب است، معرفی گیاهان خودروی مراتع و سبزینه‌ها و رنگ‌دانه‌های دارویی خاصه‌ای که در تولید مواد لبنی خوش طعم و مزه ندوشن مؤثرند، کتاب را جذاب و خواندنی کرده‌اند. فصل‌هایی هم به باروری و زادوولد، سازه‌های چوپانی، حقوق و وظایف چوپانان، پرداخته است که نکات توجه‌برانگیز زیادی دارد.

ممکن است آن بخش‌هایی که به باورهای دامپزشکی، ستاره‌شناسی، هواشناسی می‌پردازد، گاهی با مبانی نظری این علوم همخوانی نیابد، اما به‌مثابه دانش عملی که حاصل تجربیات طولانی است می‌تواند مورد تحقیق و تفحص علمی قرار گیرد و به محک آزمون سپرده شود چه بسا در تکامل دانش نظری مؤثر افتد.

نیست که انواع گیاهان نام علمی و ویژگی‌های آنان را شرح دهد؛ بلکه بیشتر هدف آشنایی با نام‌های محلی گیاهانی است که در اطراف محل زندگی چوپان است و همچنین استفاده آنها از گیاهان برای تغذیه دام درمان بیماری‌ها و تهیه مواد و وسایل مورد نیاز مدنظر بوده است.

آنچه کتاب را به سرانجام رسانده حافظه قوی بیان گرم و گیرا و مهم‌تر حوصله زیاد چوپانی است که دانسته‌ها و خاطرات خود را با جزئیات و روی باز و بدون هیچ توقعی بیان کرده و همواره در برابر پرسش‌های فراوان و گاهی چندباره بردبارانه برخورد کردند. قسمت اول کار که بازگویی خاطرات بوده به بهترین شکل صورت گرفته و نقص‌ها و عیب‌های کتاب مربوط به نوشتن آنها میباشد باید اعتراف کرد لکن قلمی و تکیه بر - شنیده‌ها در مقابل دیده‌هایی که دیگر وجود نداشت نشد آنچه را شایسته و بایسته است روی کاغذ آورد به هر حال حداکثر تلاش برای





# فرهنگ تاریخی بهاباد

محمد رضا خادمی بهابادی

پژوهشگر تاریخ و فرهنگ بهاباد

از شب عید نوروز را شب علفه و روز قبل از عید (۲۹ اسفند) را روز علفه می‌نامند. در این شب چند بوته‌های علف یا سبزی را به نشانه آرزوی سرزندگی و سرسبزی در سال آینده بر سر در خانه خود می‌زنند. روز علفه نیز مردم به دامان طبیعت یا باغات و مزارع رفته و ساعات خوشی را سپری می‌کنند. در یکی از سال‌های نسبتاً دور، تلاقی روز عرفه با روز علفه ماجرای شنیدنی و خاطره‌انگیز می‌سازد. مرحوم فخرالدین بهابادی و مرحوم ناصر ترک، شاعر معروف یزد، در طبیعت زیبای بهاباد دعای عرفه می‌خوانند و سال پر باری را آرزو می‌کنند و چنین می‌شود.

حنابندان روزهای قبل از اعیاد نوروز و غدیر بسیار گسترده و در حد واجب اهمیت داشته است. رقص محلی چوب بازی با سبکی خاص همراه با نواختن برخی ادوات موسیقی و آوازخوانی محلی نیز تقریباً بی نظیر است. بازی «آش برگ نی» در جای دیگر مشاهده نشده است و بازی «رقص فیل باز» نیز بسیار دیدنی است. سبک‌های عزاداری «جوش محمدی» و «جوش حیدری» و هیئت طفلان حسین (ع) در روز عاشورا نیز منحصر به فرد است. حرکت دسته‌جات چند نفره در شب بیست و هفتم ماه مبارک رمضان با شعر و آهنگ خاص معروف به «الله رضانی‌ها» نیز بسیار جذاب است.

ضرب‌المثل‌های خاص بهاباد قابل بررسی و جمع‌آوری است. فردی که سعی می‌کند شناخته نشود می‌گویند مانند "بیست و هفتمو" که داستان جالب برای شب بیست و هفتم ماه مبارک رمضان دارد. تقسیم آب قنات تاریخی بهاباد که از پیش از اسلام دایر می‌باشد و فرهنگ استفاده از آن برای حیوانات و پرندگان و حتی جداسازی آب شرب از آب وضوی مردم، فرهنگ مشارکت، انسانیت و نوع دوستی را می‌آموزد.

ارزش‌ها، باورها و الگوهای رایج رفتار مردم بهاباد که ریشه در تاریخ این سرزمین دارد بسیار شنیدنی و دیدنی و قابل استفاده است که در این مجمل مجال معرفی تمام آنها نیست، باشد تا در فرصتی و موقعیتی دیگر به برخی از آنها پرداخته شود. به امید توفیق الهی.

شهرستان بهاباد به اعتبار پیشینه تاریخی و فرهنگی درخشان و مدنیت چندین هزار ساله، از نظر فرهنگ، آداب و رسوم و سنت‌ها قابلیت پژوهش و تحقیق جهت الگوسازی و انتقال به نسل‌های حال و آینده را دارد. یکی از معضلات جوامع امروزی انقطاع نسلی است که به مدد بازشناسی و معرفی موارث و تجارب ارزشمند گذشتگان، پیوستگی لازم ایجاد می‌گردد.

بارزترین شاهد تمدن چندین هزار ساله بهاباد، صدها قطعه سنگ‌نگاره تاریخی ماقبل تاریخ با نقوش انسانی، حیوانی، گیاهی و نجومی است که در جای‌جای این شهرستان باستانی پراکنده است. شاهد دیگر، آرامستان باستانی ۹۰ کیلومتری بهاباد از دوره میترائیسم تا دوره اسلامی است. قدمت بخشی از آثار کشف شده از این محوطه باستانی به بیش از چهار هزار سال قبل می‌رسد.

موزه تاریخی بهاباد، گنجینه‌ای بسیار غنی از این اشیای کم‌نظیر یا منحصر به فرد را جمع‌آوری و به نمایش گذاشته است. ریتون منحصر به فرد دوره اشکانیان با پایه‌هایی به شکل سر قوچ یکی از زیباترین ریتون‌های موجود در موزه‌های دنیاست. نقوش نگین انگشترهای تاریخی این موزه با صور فلکی آبریز، دوشیزه یا سنبله، دوپیکر و... حکایت از پیشرفت هنر - صنعت آن دوران در بهاباد دارد. عودسوزهای طلاکوب و نقره‌کوب ۹۰۰ ساله به شکل کبوتر با پایه مشبک، منحصر به فردترین عودسوز مشاهده شده در موزه‌های ملی و بین‌المللی است. حلقه‌های مبادلاتی خاص مربوط به قبل از اختراع سکه بخش دیگری از شاهکارهای هنری و صنعتی این مرزوبوم است که شگفتی هر بازدیدکننده‌ای را رقم زده است. در بخش اسناد تاریخی و آثار قلمی و مکتوب نیز آثار قلمی و مکتوب بسیار گران بها را جمع‌آوری نموده و در دسترس ادیبان و محققان گذاشته است.

برخی از سنت‌ها و آداب و رسوم اصیل و غنی مردم این شهرستان نظیر آیین‌های نوروزی، غدیریه، عروسی و ولادت، سبک‌های متنوع عزاداری محرم و صفر، بازی‌های بومی و محلی و... بسیار جذاب، کم‌نظیر و بعضاً منحصر به فرد است. در بهاباد شب قبل

# طرح اقیانوس

غلامرضا محمدی "کویر"



عکس: علی محبوبی مولایی

آسمان را مهر افزون است!  
 بر کویر اما تو گویی مهربانی نیست!  
 خاک، طوفان خیز و گلگون است!  
 شهر من تب خیز!  
 شعر من از درد لبریز است!  
 آسمان بر دشت جز آتش نمی بارد!  
 باد حتی بوی بارانی نمی آرد!  
 باغبانی نیست دست افشان نواز گلبنی در باغ!  
 در رگ تاغ از عطش، خون است!  
 برزگر بذری نمی کارد!  
 گرد بادی می وزد گهگاه، چون آه از ضمیری سرد،  
 بال می گیرد چو موج از بحر!  
 اوج می گیرد چو درد از داغ!  
 بی سواری کز ره آید، گرد می بارد به هر سو گرد!  
 در ضمیر تشنگی ها، حسرت گلزار، گل کرده است!  
 در عطش خیز سراب اما طلب جاریست!  
 عشق در جان جنون زنده ست!  
 شوق شیرین شکفتن، برشکیب ریشه شوریده است!  
 پا به پای بی قراری های این جولان، طرب جاریست!  
 می توان کوچ بهار از کاج ها پرسید!  
 می توان از کشتزار آرزو، رویای ریحان چید!  
 ریشه در سودای رویش ها در اندیشه است!  
 زنده شوری تازه در بیشه است!  
 بی شک این جا کاروان در کاروان کاریز، مژده خواهد داد روزی، دشت ها را جان!  
 توت ها را تاب!  
 نارون ها را نسیم ناز!  
 کوچه باغ داغ ها را مرهم باران!  
 هدیه خواهد داد روزی شام غربت خیز این کاشانه را فانوس!  
 هدیه خواهد داد روزی دشت ها را، طرح اقیانوس!



# فیلم مستند لباس مراد

چه بیشتر فرهنگ و تمدن را فراهم نمود. رسانه تلویزیون با تولید فیلم‌های مستند قوم‌نگارانه می‌تواند به رشد و بالندگی هر چه بیشتر فرهنگ عامه، آیین‌ها و سنت‌ها در جامعه کمک کند و موجب تقویت و غنای فرهنگ بومی شود. یکی از آیین‌ها که هر سال در بیست و هفتم ماه مبارک رمضان با حضور بانوان یزدی در مسجد جامع یزد برگزار می‌گردد، دوخت لباس مراد است. این مراسم بیشتر به نیت طلب حاجت و بخت‌گشایی جوانان و شفای بیماران انجام می‌شود. فیلم مستند "لباس مراد" روایتگر این آیین به مدت زمان بیست دقیقه است. این فیلم به تهیه‌کنندگی و کارگردانی محسن عباسی سرچشمه و پژوهش حمیدرضا امیری و تصویربرداری محمد مجلل می‌باشد که در شبکه یزد تهیه و تولید شده است.



آیین‌ها و مراسم سنتی از عناصر اصلی فرهنگ‌اند که تمدن هر جامعه را استوار و استحکام می‌بخشند. امروز با فیلم مستند می‌توان جلوه حقیقی آیین‌ها، سنت‌ها و باورها را به عموم مخاطبان در جاهای مختلف، نمایش داد و زمینه معرفی هر



# ایساتیس؛ منتخب مخاطبان سینماهای هنر و تجربه



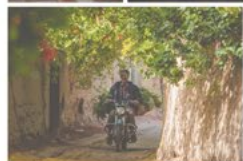
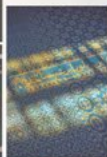
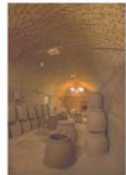
فیلم اوشن سیتی آمریکا، جایزه ویژه دبیر چهاردهمین دوره جشنواره بین‌المللی فیلم مستند ایران «سینما حقیقت»، تندیس سیمین بهترین مستند از پنجاهمین جشنواره بین‌المللی فیلم رشد، جایزه بهترین فیلم بخش بین‌الملل هشتمین جشنواره بین‌المللی جشنواره شهر، برگزیده، برگزیده بهترین فیلم‌برداری و بهترین موسیقی از جشن مستند سینمای ایران و ده‌ها جایزه دیگر است.

اکران مستند ایساتیس به کارگردانی علیرضا دهقان و تهیه‌کنندگی علیرضا دهقان و راحیل صحرایی از ۲۲ دی ۱۴۰۲ در سینمای هنر و تجربه آغاز شد. این مستند بیش از ۸۰ شب در یزد اکران و با استقبال بی‌نظیر مخاطبان روبرو شد. به گونه‌ای که موفق به کسب رتبه اول تعداد مخاطب در سینماهای منتخب هنر و تجربه و رتبه دوم پر مخاطب‌ترین فیلم‌های گروه سینمایی هنر و تجربه در ۵ سال گذشته شد. این مستند در تعطیلات نوروز امسال علاوه بر سینما، در بافت تاریخی یزد نیز برای علاقه‌مندان اکران شد. «ایساتیس» مستندی شاعرانه از بخشی از فرهنگ ایران به روایت چهار عناصر طبیعت است. در خلاصه این فیلم آمده است: «داستان دست‌های مردمانی که از خاک کیمیا ساختند و از نیستی به هستی رسیدند. داستانی کهن از منزلت حقیقی آب؛ از اندیشه‌های نودر رانش آب. داستان پرفراز و نشیب شهری که قرن‌هاست چون عقیق بر دل خاک خشک‌وخالی کویر می‌درخشد. داستان گفتگوی مهربان ادیان و عطر ایمان...» ایساتیس دارنده جایزه بهترین فیلم هفتمین جشنواره جهانی





آیین رونمایی از کتاب  
مردم شناسی  
تطبیقی استان یزد  
محمد سعید جانب‌اللهی



یزد  
۱۸ فروردین ۱۴۰۳

